فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

Adab. Kabul
Vol.20, No.1-2, Hamal-Sar
(March-June 1972)

دوره بیستم
سال ۱۳۵۱

ادب

وهنځی ادبیات و علوم بشری
پوهنتون کابل

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

CONGRESS
OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION

ادب

مجلهٔ دو ما هۀ

علمی ، ادبی ، تا ر یخی و فلسفی

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مؤسس: پوهاندمیر امان‌الدین انصار ی

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، مدیر یت‌مجلهٔ ادب

وجه‌اشتراك سالانه

محصلان مر کز (۲۰) افغانی ،مشتر کان‌مر کز (۲۵) افغانی

مشتر کان‌ولایات (۳۰) افغا نی

مشتر کان خا رجی (۲) دا لر

مقا لات‌وارده ییکه نشرنشود ، مسترد میگردد. نقل واقتباس
مضامین مجلهٔ ادب‌باذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم: عبدالله امیری

قیمت این شماره: (۱۰) افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیئت تحریر:

پوهاند میر امان‌الدین انصاری ، پو ها ند مجد دی ،پو ها ند دکتو ر جا و ید

پوهاندمیر حسین شاه، پوهاند زهماو پوهنوا ل الها م

مضمون	مؤلف یا مترجم	صفحه
بیستمین سال نشرا تی ادب	پوهنمل عبدالقیوم قویم	۱
قانونیت وصورت	ترجمهٔ پوهاند مجددی	۳
بحثی دراحوال وآثاربیدل	ترجمهٔ پو هاندمیرحسین‌شاه	۲۲
بررسی مکتب مینیاتوردرعصر...	دکتو رمحمدافضل بنووال	۳۹
سلطنت افغانها درهند	ترجمهٔ پوهنمل حمیدالله امین	۵۰
بخش اشعار:		
افتادگی	ندیم کابلی	۷۹
گلدسته	پوهنوال الهام	۸۰
طبع غم‌پرورد	سالک چاه‌آبی	۸۳
ارغوان	حسین یمین	۸٤
حدیث سوزوگداز	پو هنمل عبدالقیوم قویم	۸۵
سپنسرو نظریهٔ شباهت ...	پوهندوی محمدعظیم زایر	۸٦
اصول تحقیق متون قلمی	دوبورکوی	۱۰۲
لغات مستعمل درلهجهٔ دری ...	عنایت الله شهرانی	۱۰۷
گزارشهای پوهنځی ادبیات و...	اداره	۱۳۳
P. 1 - «IF» Clauses in...	Dr. M. Ehsan Entezar	

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی

سال بیستم | حمل ـ سرطان ۱۳۵۱ | شمارهٔ (۱-۲)

بیستمین سال نشر اتی ادب

بانشر این شماره بیستمین سال نشر اتی مجلهٔ ادب آغاز میشود. این مجله درطول نزده‌سال گذشته، به‌پیر و ی ازشیوهٔ خاص نشر اتبش به‌گونه گون صورت جلوه کرده ودرراه نشر آثار سردمندنو یسند گان و استادان کشور ما و نیز باچاپ کردن تر جمه‌های آثار تحقیقی و علمی بعضی از نو یسند گان معتبر جهان که تتبعات‌شان یا راجع به‌مظاهر ادبی، تاریخی واجتماعی مابوده ویا اینکه ازلحاظ موضوع باروش نشرا تی مجلهٔ ادب سازگاری داشته، گامهای استواربردا شته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنانیکه مسؤولیت نشر این مجله رابدوش داشته‌اند و نویسندگان ما که آثارشان درمجلهٔ ادب انتشاریافته‌است، درحقیقت از یك طرف برای بلند بردن‌سویهٔ علمی مجلهٔ ادب واز جانب دیگر بغرض معرفی وگسترش فرهنگ و ثقافت افغانستان سعی ومجاهدت قابل وصفی ابراز کرده انـد.

مطلب قابل تذکر اینست که‌ما برای روشن شدن گوشه‌های مختلف‌مظاهر فرهنگی کشور کهنسال خویش باید،باجدیت تمام به‌مطالعات‌وتتبعات بیشتروعمیق تردست ببریم. اگرچه تااکنون‌درین‌زمینه آثار بسیارمفید وبا ارزش‌نوشته ونشر شده است لیکن‌غنای‌فرهنگ‌چندین هزارسالهٔ ما مقتضی تفحص وتجسس بیشتر میباشد ولازم است‌ماحصل‌تحقیقات‌مزیدداشمندان‌ما قسماً ازطریق مجلهٔ ادب وسایر مجله هاویا قسماً ازطریق کتابهاورسالات جداگانه به‌افغانیان‌ونیزبه‌آنعده از داشمندان جهان که‌دربارهٔ‌مظاهرادبی ،تاریخی واجتماعی ما مشغول تحقیق‌میباشندونیازمند مواد برای تکمیل وانجسام‌مطالعات شان هستند، تقدیم گردد.

خوشبختانه مجلهٔ ادب سهم خویش را درین مورد تاجاییکه‌مقدوربوده،انجام داده است. ماهمیشه در پی آن بوده ایم که این نشریه به وقت معینش بدسترس خوانندگان ارجمند قرارگیرد ؛ ولی این مأمول کمتربرآورده شده است . البته این‌امر، معلول یك سلسله مشکلات است وازجمله یـکی هم مشکل طباعتی است. امیدواریم باهمکاری موسسات محترم طباعتی این مشکل رفع شود.

آرزومندیم بارهنمایی ، مشوره های مفید وهمکاری های قلمی استادان و دانشمندان‌گرامی،این مجله بیشترانکشاف یابد وبیستمین سال نشراتی آن یك‌سال نیکـوتروفرخنده‌تر باشد.

پوهنمل عبدالقیوم « قویم »

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمهٔ پوهاند مجددی

بحثی در منطق

بروش نوین

-۲-

قانونیت وصورت ✿

اول ـ تفریق بین استدلال تعلیمی و دیگر انواع استدلال

ممکن است در بین قضیه هاییکه استدلالی را تشکیل مید هند ارتباط معینی برقرار باشد، مانند اینکه مقدمه ها نمیتوانند صحیح باشند، مگر اینکه نتیجه نیز صحیح باشد. درینگونه حالت میگوییم که استدلال قانونی (Valid) است. و نیز ما میتوانیم نتیجهٔ چنین استدلالی را نتیجهٔ قانونی بنامیم .

ارتباط بین مقدمه ها و نتیجه که ما آنرا توسط استعمال کلمهٔ (قانونی) تشخیص میدهیم اهمیت بس اساسی در صحت استدلال دارد. وحالات این ارتباط، همواره در

✿ قانونیت (Validity) وصورت (Form)

(c) ketabton.com: The Digital Library

محاوره و تفکرات عادی، و حتی از طرف اشخاصی که به تحصیل منطق اشتغال ندارند، نیز رعایت میگردد. در ینجا بعضی از جملاتی را که متعلق باین ارتباط است، تذکر میدهیم:

این بیان تابع آنها است.

اگر چنین و چنین صحیح باشد، پس باید چنان و چنان نیز صحیح باشد.

این حقایق، برای آنچه میخواهیم اثبات کنیم، دلایل قاطعی است.

اگرچه این سه جمله، طرق عمومیی است برای اشارهٔ وجود ارتباط اساسی قانونیت؛ لیکن آنها طرق سادهٔ دیگری برای تهیهٔ عین ارتباط است. وراجع به ماهیت آن چیز بیشتری نمیگوید. اگرما از خود بپرسیم چرا نتیجهٔ معینی قانونی است؟ بیهوده خواهدبود.

اگر جواب دهیم: «زیرا که آن تابع مقدمه هاست» زیرا ما بعبارت دیگری میگوییم: «نتیجه قانونی است زیرا که آن قانونی است» برنامی که ما به آن ارتباط بگذاریم، بسیار مهم نیست (گرچه این امر بمامساعدت خواهد کرد که بطور واضح فکر کنیم اگر در استدلال کلمهٔ «قانونی» توافق داشته باشیم، و آنرا با استعمال دیگر نامهای مشترك ترجیح دهیم آنچه ما باید بعمل آوریم، اینست که به ترجیح آن پی بریم، تامادر استدلال خطاهای کمتری را مرتکب گردیم. بغرض اینکه ازین لحاظ صلاحیت بیشتری را حایز شویم، ما کنون اختلاف بین استدلال های قانونی و دیگر انواع (خوب) استدلال را مورد مذاکره قرارخواهیم داد: «بیرون مرو: باران می بارد بالضرور ترخواهی شد.»

در ینجا پاره یی از محاوره است که علی الاکثر بگوش میرسد. آیا این سخن استدلالی را افاده میکند؟ آیا سخنگو میکوشد چیزی را اثبات کند؟ کلمات (بالضرور ترخواهی شد) چنین تلقین میکند که سخنگو از قضیه یی که ادعای صحت آنرا دارد (مقدمه) ما «باران می بارد» به قضیه دیگری که وی به صحت آن معتقداست (نتیجه) انتقال میکند. چنان مینماید که نتیجه عبارت باشداز (ترخواهی شد. اگر بیرون بروی) پس از روی تحلیل ما معلوم میشود که استدلال چنین شکلی را ارائه میدهد.

الحال باران می بارد. ..... (۱)

لهذا: اگر بیرون بروی تر خواهی شد. ..... (۲)

این استدلال را به (الف) تعبیر میکنیم .

اگر شما از اشخاص عادی بپرسید که آیا (الف) یك استدلال خوبی است؟ ممکن است شما بطرفداری آن اتفاق آراء حاصل کنید (۱) و دلیل وجود ندارد که ما در بن رأی شرکت نکنیم. (۱) دلیل خوبی برای اثبات صحت (۲) است. اگر من در اتاقی باشم که از آن نتوانم وضع خود را مشاهده کنم و شخصی که از بیرون وارد میشود میگوید: «تو تر خواهی شد اگر حالا بیرون بروی، زیرا باران می بارد» برای من خیلی معقول خواهد بود که نتیجه را بدون تقاضای دلیل زیاد بپذیرم .

مع ذالك برای مطلبی که در نظر داریم، این خیلی مهم است که با اعتنای تمام ملتفت کردیم که (الف) یك استدلال قانونی نمیباشد. آغاز نتیجه یی که تر شدن را اشعار میدارد و در مقدمه به آن مراجعتی بعمل نیامده است، برای ما ارتباط بین باران و تر شدن مردم را ایضاح نمیکند. کنون فی الواقع ما میدانیم که باران تر است، لیکن استدلال (الف) اگر واضح باشد ، چنین تصور میشود که مکمل است . مقصود اینست که محتوی دلایل کافی برای اثبات نتیجه باشد. (این است جزء مفهوم یك استدلال واضح که از استدلال مبهم و غیر مربوط فرق دارد .) پس آیا ما مقدمهٔ دیگری بر آن نیفزاییم ؟

اگر ما این کار را بکنیم یك استدلال توسیع یافته یی را استحصال خواهیم کرد:

باران می بارد ..... (۳)

[باران تر است] ..... (٤)

لهذا اگر بیرون بروی تر خواهی شد ..... (۵)

---

۱ ـ مگر اینکه این سوال شما در ایشان شبهه یی برانگیزد که مبادا در کدام جایی (تلك) و یا معمایی وجود داشته باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما این استدلال را به (ب) تعبیر میکنیم. (مقدمه‌هایی که افزوده‌شده در بین قوسین [ ] گرفته‌شده است) مگر اینهم هنوز قانونی نیست. ما لحظه یی پیش چنین قرار گذاشتیم که به (الف) یك مقدمهٔ دیگری افزوده شود تا برای ترشدن اشاره یی در مقدمه‌ها وجود داشته باشد. عین استقامت فکری که همواره تعقیب شده ما را رهنمایی خواهد کرد که هنوز هم مقدمه های دیگری بیفزاییم، زیرا نتیجه، شخصی را خطاب میکند درحالیکه در مقدمه‌های (ب) هیچ اشاره یی باشخاص وجود ندارد.

مرغابی ها در باران «بیرون میروند» بدون اینکه «ترشوند» باران از پشت آنها می لغزد. کنون میکوشیم که استدلال را بیشتر توسعه دهیم:

کنون باران می بارد ..... (٦)

[باران تر است] ..... (۷)

[اشخاصی که در هنگامی بیرون میروند که چیزتری نزول میکند، ترمیشوند] (۸)

لهذا: اگر تو بیرون میروی ترخواهی شد ..... (۹)

که این استدلال را ما به (ج) تعبیر میکنیم.

آیا این استدلالی که در آن مقدمهٔ اصلی توسط دو مقدمهٔ دیگری توسیع شده است حالا قانونی است؟ نه خیر. اگر ما خود را بدلایلی که بیان شده، منحصر بسازیم. زیرا هیچ چیزی گفته نشده تا نشان دهد که (تو) شخصی هستی. و اگر تو این را بدرجه یی آشکار میدانی که ضرورت به تذکری نداشته باشد، باز هم ممکن است که تو عین تصوری را نداشته باشی که وقتی که میروی هنوز هم باران خواهد بارید.

این ملاحظات ممکن است ما را هدایت نماید که دو مقدمهٔ دیگری نیز بیفراییم و استدلال را چنین بنویسیم:

کنون باران می بارد ..... (۱۰)

[وقتی که تو بیرون میروی هنوز هم باران خواهد بارید] ..... (۱۱)

[باران تر است] ..... (۱۲)

[اشخاصی که هنگامی بیرون‌میروند که‌چیزتری نزول‌میکند ،ترمیشوند]...(۱۳)

[توشخصی‌هستی] ..... (۱٤)

لهذا: اگر تو ببرون‌میروی‌ترخواهی شد ..... (۱۵)

اگر کلمات (باران می‌بارد) عین‌معنایی راداشته‌باشد که کلمات(باران‌نزول‌میکند) دارد (طوری که چنین است) این استدلال (د) قانونی (۱) است.

چون کلمه (قانونی : Valid) بالضرورهمراه خود مفهوم‌درستی و خوبی را دربردارد، بنابران دربین بعضی ازمنطقیون چنین تمایلی وجود داردکه استدلالهای A,B,C (بد) گفته‌شود ــ یالا اقل چنین تصور گردد که آنها بنحوی (خوب) نیستند که باید می‌بودند . این‌یك فکرغیرصایب است . ونظر به معایر عقل سلیم (Common sens) حتی (A) بایگانه مقدمهٔ خودیك استدلال‌قناعت بخش است . وقسمتی معلومات جدیدی را بیان میکندکه برای ما،مأنوس‌نیست یعنی امری راکه مارا درمارسه وعملیه بطورصحیح به تصدیق نتیجه رهنمایی خواهدکرد .

لیکن مابایـد بهرحال چنین خطایی رامرتکب نگردیم ،تصورنمائیم چون استدلالهای C . B . A برای همهٔ مقاصد عادی ،قناعت بخش وخوب است ، لهذا آنها (قانونی)است.مراد ماز(قانونیت Validity) نیست به تصور(خوب بودن) ویا (مضبوط بودن) یك مفهوم محدود تر، دقیق ترودرست تر برای یك استدلال میباشد .مامفهوم(قانونیت) را وقتی بکارمی بریم که‌میخواهیم‌تعیین کنیم: آیامقدمه ها یـیکه بیان شده کافی است که بدون مراجعت به معلومات مزید، صحت نتیجه را تعیین کند .

---

۱ ــ مقصود ازاین همه‌تحلیل، نقد استدلال استنبالی وتوجه به جوانب قانونی آنست ، گرچه‌مثالها خیلی بسیط بنظرمی‌خورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

حتی (٦)، (۷) و (۸) به تنهایی خود کافی نیست که صحت (۹) را تضمین کند. باید چیز دیگری یعنی قضیه (۱۱) نیز صحیح باشد . فرقی نمیکند که ما ذکر این قضیهٔ اضافی را ضروری و مناسب بدا نیم و یا ندانیم .

بنابران سؤال اینکه آیا یك استدلال برای یك مقصد خاصی بخوبی افاده گردیده است ؟ باید بطور محتاطانه ازین سؤال تفریق گردد که آیا آن استدلال قانونی است؟ زیرا سؤال آخرین راجع است به ارتباط معینی در بین مقدمه ها و نتیجه (که وقتی ظهور میکند که صحت مقدمه ها، صحت نتیجه را تضمین نماید ، بدون مراجعت به دلایل دیگری) که موجود و یا معدوم است و از خواهش و آرزوی ما در تفکر و تکلم بکلی مستقل میباشد .

اگر هنوز هم فرق بین حالات A، B ، C،D غیر واضح باشد، این تفسیر آخرین راجع بمثال ، برای این مطلب مساعدت خواهد کرد . هر کسی که بر استدلال A یا B و یا C اعتراض داشته در عین حال صحت مقدمه ها را تصدیق کند (مثلاً کسی که بر انتقال از مقدمه ها بر نتیجه اعتراض نماید احتمال میرود که آنرا ازین جهة که او به سؤالی راجع بامری موافقه ندارد. او ممکن است، بطور مثال، معتقد باشد که باران در مرحلهٔ توقف بوده است . لیکن کسی که به استدلال قانونی (D) اعتراض کند ،درحالیکه صحت مقدمه ها را تصدیق نماید، در واقع ممکن است معنای کلماتی را که استعمال گردیده است ، کاملاً نفهمیده باشد، زیرا هر کسی که معنای کلماتی که درجمله های (۱۰)، (۱۱)، (۱۲)، (۱۳) ، (١٤) و (۱۵) استعمال گردیده بوضاحت فهمیده باشد ، او باید بفهمد که (حتی اگر او ندانسته باشد که مقدمه ها صحیح است) نتیجهٔ (۱۵) بالضرور صحیح است. اگر آن مقدمه ها صحیح بوده باشد. درحالیکه شما (خواننده) راجع به استدلال (D) میاندیشید، بسیار احتمال دارد که باران هیچ نبارد . با اینهم درین اثنا، شما میتوانید بدانید که استدلال (D) قانونی است . برغم اینکه شما نمیدانید که همه مقدمه ها صحیح باشند. پس اینگونه

وابستگی قانونیت یك استدلال استنباطی (تعلیلی) بر معنای کلماتی که استعمال گردیده و استقلال آن ازصحت و یا خطای واقعی مقدمه ها، از خصوصیات همهٔ استدلالهای قانونی است.

مامیدانیم که یک استدلال لااقل میتواند (قناعت بخش) باشد، بدون اینکه قانونی باشد . ما باید در اینجاتذکر دهیم که بسیاری ازاستدلالهای که ما آنهارا درحیات عادی خویش بکارمی بریم قانونی نیستند و یا کوشش بعمل نمی آید که شاگردی هرروزوقت عصربرای اینکه تعیین کنند که آیادرس بخواند، توسط مسکو کی شیروخط میانداخت. اگرشیرمی آمد به سینمامیرفت واگرخط می آ مد رادیومی‌شنید واگر بر کنارمی‌ایستاد،درس میخواند. نقطهٔ نظراین حکایهٔ ظریف (اگرمابخود اجازه بدهیم که آنراباطل‌وانمود سازیم) اینست که‌مسکو کی که‌بالا انداخته شود، وقتی که افتادبر کنارنمی ایستد. اگربدفاع این عقیده پرداخته شود بهترین طریقه برای اثبات صحت آ ن این خواهد بود که فی الواقع چند ی از مسکو کات بالاانداخته شود. تصور کنید که یك‌هزارنفرهزارمسکوك مختلف را بطرق متنوعی بالاانداختند،بدون‌اینکه یکی‌از آنهاهم‌بر کنار بایستد. پس استدلال چنین صورت خواهدگرفت :

دریك ملیون دفعه انداختن‌مسکو کات مختلف بطرق متنوع،یکی ازآنها هم وقتی که برزمین بر گشت، بر کنارخودنه‌ایستاد .

لهذا: یك مسکوك که بالاانداخته شود ،هنگام بر گشت بر کنارخودنمی‌ایستد.

این نه تنها یك استدلال خوبی است، بلکه خیلی اعلی است . لیکن مع ذالك قانونی نیست. زیرادراینجا کدام نقض منطقی وجودندارد که فرض‌شود مقدمه صحیح است ،مع‌ذالك نتیجه غلط است ومراجعت بمعنای مقدمه، صحت نتیجه‌را تضمین نخواهد کرد.

نوعی از استدلال که در این صحت مقدمه ها، بدون مراجعت به دلا یل د یگر صحت نتیجه را تضمین نماید(و یا قصد شود که تضمین کند) بالعموم به استنبا طی (یا تعلیلی : deduction) مسمی میگر دد. ما میتوانیم مقاصد خود را راجع باین قسمت چنین خلاصه کنیم : نمیتوان گفت همه استدلالهای (قناعت بخش) ویا (خوب) ویا (مضبوط) بالضرور قانونی است. ولی یك استدلال استنباطی مضبوط و کاملاً واضح باید بهر حال قانونی باشد. و تدقیق استدلال استنبا طی یك قسمت بسیار مهمی ا ز تدقیقات منطقی را تشکیل میدهد.

د وم - روابط بین قانونیت (۱) وصحت

وقتی که ما بیان کر دیم که یك استدلال متشکل از عناصر و یا قضیه ها یی است که بطر یقه معینی ترتیب گر دیده اند، ما تمثیل کیك را برای آن بکار برد یـم. اجز ای یك کیك با ید بطر یقهٔ معینی با هم مر بو ط ساخته شود (با هم آمیخته شو دو پخته شود) قبل ا ز ینکه کیك بعمل آید . و هکذا مقد مه های یك استد لال استنبا طی با ید با هم بطر یقه یی مر بو ط ساخته شود که ما به آن کلمهٔ (قانو نی) را استعما ل میکنـیم قبل از ینکه یك استدلال مضبوطی بعمل آمده تو اند .

این تمثیل ممکن است ما را به کشف بیشتری راجع به (قانونیت) مساعدت کند. در ینجا دو طر یقه یی وجود دارد که پختن غیر ماهرانهٔ یك کیك صورت گیرد: یکی استعمال اجز ای خراب و دیگری آمیختن اجزاء بطور نامناسب. پختن غلط حتی بهترین شکر و آرد را تباه خواهد کرد. از طرف دیگر یك پز ند ۀ خوب ممکن است از مواد ادنی نیز چیز درستی تهیه کند. در واقع کیفیت مواد و رستی طر یقه یی که بـرای تهـیهٔ آنها جهة خوردن در پیش گرفته شد ه است ،تا اندازهٔ زیادی میتو اند بطور جدا گانه تحت ملاحظه ر باز رسی قرار گیرند .

---

۱ - قانونیت (validity) و صحت (truth)

(c) ketabton.com: The Digital Library

حال بیایید فکر کنیم که آیادرین مثال چیز مشابهی در استدلال استنباطی وجود دارد؟درینجا (خوبی)موادعبارت خواهدبوداز (صحت) مقدمه‌ها. ودرستی وسایلی که برای پختن کیك منطقی قبول گردیده، عبارت ازهمان (قانونیت) نتیجه یی خواهد بود که ادعاشده است. پس آیاممکن است که صحت مقدمه‌هاو قانونیت نتیجه بطور جداگانه مورد ملاحظه‌وبازرسی قرارگیرند .

استدلال های آتی مارا به جواب صحیح این سؤال رهنمایی خواهدکرد :

الف گربه ها حیوانات اند، همه‌حیوانات به خوراك ضرورت دارند،لهذا گربه هابه خوراك ضرورت دارند.

ب ـ سگ‌ها زواحف‌اند،وزواحف‌خون گرم‌دارند ، لهذا سگ‌ها خون‌گرم دارند .

ج‌ـ ماهیان، علف خوراند، لهذا ماهیان محض نان میخورند.

د ـ پرنده‌گان‌آشیان میسازند، وگنجشکان آشیان میسازند، لهذا گنجشکان پرنده‌گان‌اند.

هـ ـ ماران مضراند،ماران نزدمردم مرغوب اند، لهذا چیزهای مضرنزدمردم مرغوب اند .

وـ اسپ هاقوی ترمیشوند، وهرچیزی که قویتر میشود ضرورت دارد که بیشتربخورد، لهذا،اسپ ها ضرورت دارند که بیشتربخورند .

(قبل ازینکه پیشتربرویم باید با احتیاط فیصله کنیم که ازین استدلالهای ششگانه کدام‌آنها قانونی است) اولاً به صدق و کذب همه قضیه هایی که درین استدلالها استعمال‌گردیده اند ، نظرمیاندازیم وبعدازآن می‌بینیم که اینهادرهر یکی ازحالات ،چگونه باقانونیت نتیجه ارتباط دارند ونتایج این بازرسی در جدول ذیل ارائه‌گردیده است :

(c) ketabton.com: The Digital Library

استدلال	مقدمهٔ اول	مقدمهٔ دوم	نتیجه
(الف)	صادق	صادق	قانونی - صادق
(ب)	کاذب	کاذب	قانونی - صادق
(ج)	کاذب	کاذب	قانونی - کاذب
(د)	صادق	صادق	غیرقانونی - صادق
(ه)	کاذب (؟)	کاذب	غیرقانونی - کاذب
(و)	؟	؟	قانونی - ؟

ملاحظهٔ دقیق این جدول بعضی نکات مهمی را در بارهٔ قانونیت وارتباط آن باصحت خاطرنشان‌خواهدکرد . درمرحلهٔ نخست «کدام ارتباط مستقیمی دربین صحت وقانونیت یك نتیجه وجود ندارد .» نتیجه‌یی میتواند قانونیت صادق باشد (الف،ب) قانونی وکاذب باشد (ج) غیرقانونی وصادق باشد (د) ویاغیرقانونی وکاذب با شد (ه) یك حالت خصوصی جاذب،ششم (و) است آیا نتیجه‌میتواند صحیح تصورشود، حتی اگرچه‌صحت نتیجه ومقدمه ها ،غیرمعلوم باشد ؟ این مثالها ارائه میدارد که دانستن قانونیت ویاغیرقانونیت یك نتیجه راجع به‌صحت وخطای آن معلومات قطعی نمیدهد .

درین امرجای تعجبی نیست ، بارهاتذکررفته است که (قانونیت Validity) راجع است به ارتباط معینی دربین مقدمه ها ونتیجه. برای‌توضیح‌مطلب این مثال جغرافیایی را مورد ملاحظه قراردهید : این امرکه نیویارك درشمال میامی است محل واقعی جغرافیایی نیویارك را تعیین نمیکند ، تاجاییکه این امر صدق میکند نیویارك ممکن‌است درهرجای روی زمین واقع باشد (بااستثنای قطب جنوبی !) آنچه حقیقت جغرافیایی رانشان‌میدهد،اینست که موقعیت نیویارك متعلق است به موقعیت میامی هنگامی که وضع حقیقی میامی معلوم گردد ، معلومات متعلق

بارتباط جغرافیایی در بین این دو شهر تادرجه یی، وضع نیویارك را تعیین خواهد کرد. (پس اگر عرض البلد میامی دانسته شود که ۲٤ درجهٔ شمالی است، عرض البلد نیویارك دانسته خواهد شد که بیش از ۲٤ درجهٔ شمالی میباشد.)

هروقتی که ماراجع به نوعی ازارتباط دربین اشیا معلومات حاصل کنیم، وضع متشابهی بروز میکند. اگرما بدانیم که احمد طویل تراز محمود است، ماهنوز چیز قاطعی راجع به بلندی احمد نمیدانیم. لیکن اگرما بطریقهٔ دیگری معلومات حاصل کنیم که بلندی قد محمود فی الواقع چقدراست، ما دروضعی خواهیم بود که بطور صحیح تری تعیین نماییم که بلندی قد احمد چقدر باید باشد.

پس مامیتوانیم متوقع باشیم که معلومات متعلق به قانونیت یك استدلال آشکار میسازد که چگونه صحت و یاخطای (۱) نتیجه (مربوط) است باصحت و یاخطای مقدمه ها. حال میخواهیم بدانیم که این مربوطیت عبارت ازچیست.

فرض کنید که بماگفته شده که نتیجه قانونی است ولیکن مااطلاعات بیشتری راجع به صحت و یاخطای قضیه هایی که استدلال را تشکیل میدهد، نداریم سه احتمال آتی بااطلاعات ما موافق است:

(۱) همه مقدمه ها صادق است و نتیجه نیز صادق است (حالت فوق الذکر، الف)
(۲) بعضی و یاهمه مقدمه ها کاذب است و نتیجه نیز کاذب است (حالت فوق الذکر، ج)
(۳) بعضی و یاهمه مقدمه ها کاذب است لیکن نتیجه صادق است (حالت فوق الذکر، ب)

(حالت آخرین برای مبتدیان منطق خیلی تعجب آوراست. شما باید مثال های دیگری نیز تشکیل بدهید تاخویشتن را قانع بسازید که یك بیانی که بطورقانونی

---

۱ ــ ملتفت باید بود که صحت و خطا را میتوان به صدق و کذب افاده کرده و درین صورت صفت آن صادق و کاذب میشود که نسبت به صحیح و خطا مرجح است، زیرا خطا نمیتواند درمقابل صحیح قرار گیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازمقدمه‌هایی استخراج گردد که بعضی از آنها کاذب باشد، لازم نمیاید که خودش بالضرور کاذب باشد ، بلکه ممکن است صادق باشد .)

یکی از احتمالاتی که راجع به‌قانونیت استدلال در تصور خویش نگنجانیده‌ایم اینست که : همه مقدمه ها صادق و نتیجه کاذب باشد؛ زیرا این امر جزئی از مفهوم قانونیت بوده است که صحت مقدمه‌ها باید صحت نتیجه‌را تضمین نماید . در ینجا ما به سؤال خویش که‌راجع است به‌ارتباط بین مقدمه ها و نتیجه که توسط کلمه (قانونیت Validity) افاده میشود، چنین معلوماتی رامیافزاییم : «یك نتیجهٔ قانونی نمیتواند کاذب باشد وقتی که مقدمه ها صادق باشد .»

این امر خیلی مهم است که معنای صحیح این قول بخاطر سپرده شود، یعنی معنای آن، این اینست که چون بعضی و یاهمه مقدمه ها کاذب باشند ، لازم است که نتیجه نیز کاذب باشد. «وقتی که بعضی و یاهمه مقدمه ها کاذب باشد ، دانستن قانونیت استدلال ، هیچگونه اطلاعاتی راجع به صدق و یا کذب نتیجه نمیدهد .»

اگرشما این مذاکرات را بدرستی تعقیب کرده باشید ، آماده خواهید بود که بدانید: نتایجی که از این مذاکرات بدست آمده ، ممکن است در سه موقف مختلفی که دارای اهمیت مساوی میباشند ، استعمال گردند :

(۱) ممکن است که ما دلیل داشته باشیم که ندانیم مقدمه های معینی همه صادق اند، وممکن است ما کشف کرده توانیم که استدلال معینی، قانونی است، سپس این اطلاعات ما، بما حق خواهد داد تا اظهار نماییم که نتیجه صادق است .

(۲) ممکن است که ما بدانیم قول معینی از مقدمه‌های معینی بطور قانونی استخراج میشود، درحالیکه خود قول مذکور کاذب است پس ما حق خواهیم داشت که چنین اظهار نماییم که لااقل یکی ازمقدمه‌ها کاذب میباشد .

(۳) ممکن است ما بدانیم که‌همه مقدمه‌ها صادق‌است و نتیجه یی که برمی آید

کاذب میباشد، پس ما حق خواهیم داشت که چنین اظهار نماییم که استدلال غیر قانونی است .

در ین مواقف ما بالترتیب خواهیم کوشید که اولاً از حقایقی که در دسترس ماست اطلاعات جدیدی حاصل کنیم، ثانیاً تصورات خویش را تصحیح نماییم، ثالثاً باثبات رسانیم استقامتی که در استدلال تعقیب شده است، صحیح نمیباشد .

تاکنون ما از طرق تاسیس قانونیت استدلالها بحث نکرده‌ایم و تنها تدقیق نمودیم که چگونه میتوان بعضی اوقات غیر قانونی بودن استدلال راارائه‌داد. برای کشف طرق مثبتی جهت تاسیس قانونیت استدلال ، باید به بحث (صورت منطقی : Logical form) درقسمت آینده انتظار کشید .

سوم ـ تحلیل معنای شکل و یا صورت

هر آنچیزی که شکل جسما نیی دارد، دارای ماده و یا هیو لای معینی نیز است که از آن ساخته شده‌است. برای اینکه پنسلی دارای شکل معینی باشد، لازم است که مقداری از هیولای (چوب و گرافیت) وجود داشته باشد که از آنها پنسل ساخته میشود. بیایید که موافقه نماییم تاپنسل را بیك (ساختمان) تعبیر کنیم .چون پنسل از مقداری از هیو لی ساخته شده تاشکل معینی داشته باشد، ما میتوانیم آنرا با چنین مساواتی افاده کنیم :

ساختمان = هیولی + شکل (۱)

باید ملتفت بود، ممکن است عین هیو لی ویاماده را بچند ین اشکال مختلف ترتیب داد (چنانکه میتوان پنسل‌های کوتاه وضخیم و یا درازویاریك تولید کرد) وهکذاممکن است مو ادمختلف (مانند چوب ماهون و بلوط) دارای عین شکل باشند. بسهولت میتوان مثالهای دیگری را از مساوات ساختمان ، هیولی و شکل پیدا

1–Structure = Stuff + Shap

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرد. چنانکه (سونی تا) (۱) محض عبارت ازیکجا کردن آهنگهای میوزیك بطور درهم وبرهم نیست ، بلکه در آن صدا های متنوعی بکاررفته که بصورت دقیق وماهرانه یی ترتیب گردیده است. در ینجا (ساختمان) عبارت ازهمهٔ قسمت میوزیك است و (هیولی) عبارت ازدسته آهنگها و وزنهایی است که استعمال گردیده و (شکل) عبارت ازسیستم تولیدروابط هم آهنگ ومتوازنی است توسط بصدادرآوردن آهنگها به ترتیبات مناسب ومراتب مناسب .

باید ملتفت بود طوری که درمثال گذشته بیان گردید ، ممکن است مواد را ثابت نگهداشت درحالیکه شکل را تبدیل کرد. یعنی ممکن است عین نوته هامجدداً دسته بندی شوند تاآهنگهای دیگری ترتیب گردند ونیز میتواند مواد تبدیل شود درحالیکه شکل بحال خود بماند . در ادبیات نیز مثالهای عدیده یی راجع به این ترکیب (هیولی) و (شکل) و یا (محتوی) و (صورت) میتوان دریافت . شمامیتوانید محتویات واشکال منظومه های مختلفی راازقبیل (غزل) ، (قیصده) (مثنوی) ، (رباعی) وامثال اینهاتدقیق کنید . تعریف هریکی ازاین انواع منظومه هاراجع به شکل ادبی آن معلومات خاصی میدهد . درینجا مواد و یا محتویات عبارت از کلمات افکاروخیالاتی است که از طرف شاعر استعمال گردیده است وممکن است مواد اشکال بطورمستقل ازیکدیگر تحول پذیرند .

بسهولت ممکن است که به تعداد مثالهای بیفزاییم ، زیرا هر شی که ما عملاً میتوانیم تصور کنیم، ممکن است به (ساختمانی) درآورده شود. مانند بعضی ازمواد درترتیب و یاشکل معینی ، یك کتاب ، یك گل ، سجایای یك شخص ، یك میدان محاربه ، یك مسابقهٔ فتبال ، یك فکر ، یك ملت ، همه چیزهایی اند که درآن مواد معینی تشکیل و یاتصور گردیده اند.

---

۱ ــ Sonata قسمی آهنگ که مخصوص پیانواست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر اندکی دقیق شویم خواهیم دانست که هیولالی ، شکل و یا مده و صورت نمیتواند از یکدیگر جدا گردد مگر در فکر. هر هیولالی باید شکلی داشته باشد و هر شکلی باید شکل چیزی باشد، یعنی شکل ماده یی و یا نوعی از ماده یی . این کلمات دوگانه (شکل) و (هیولی) کلمات دوگانه یی مانند (زوج) (زوجه) و یا (شمال) و (جنوب) راتمثیل میکند . دوشخص باید ارتباط معینی از (ازدواج) داشته باشند قبل ازینکه یکی از آنها زوج نامیده شرد و هنگامی که زوجی درمیان باشد ، پس زوجه یی نیز موجود است . در موقع باید یك ارتباط معینی جغرافیایی داشته باشند تایکی درشمال دیگری باشد . وهنگامیکه یك شمال وجود داشته باشد پس نظر به آن جنوبی نیز موجود است . بالاخیر باید دوچیز وجود داشته باشد قبل ازینکه یکی از آنها شکل و یا صورت نامیده شود. رهنگامی که یك صورت وجود داشته باشد پس باید ماده و یا هیولایی نیز موجود باشد که دارای صورت است. کلمات دوگانه یی که بدینطریق استعمال میگردند به (کلمات متضایف)تعبیر میشوند . از خصوصیات کلمات دوگانهٔ متضایف اینست که معنای یکی از آنها متضمن معنای دیگری نیز است.

شما ملتفت خواهید شد که درسیر این مذاکرات ، ما متدرجاً باین مرحله یی رسیدیم که بجای (هیولی) و (شکل) از (ماده) و (صورت) سخن بزنیم . علت آن اینست که کلمات دوگانه اول الذکر بیشتر مفهوم شکل جسمانی وماده جسمانی را بخاطر می آورد . در تفکر متعلق به مفهوم عمومی ترما بعدازین ترجیح خواهیم داد که کلمه (صورت) رابکاربریم ودرینجا مساوات اساسی ماچنین خواهد بود :

ساختمان = ماده + صورت (۱)

اگر ما خواسته باشیم نوع خاص ماده وصورتی راکه موضوع بحث ماست نشان دهیم، یك صفت مناسبی رابکار می بریم ، بنابرین ممکن است که ماازصورت

1- Structure = materical + form

(c) ketabton.com: The Digital Library

میوزیکی، ریاضی و گرامری ویامنطقی صحبت کنیم . چیزی کـه صورت منطقی رامثلاً ازصورت میوزیکی تمیز میدهد، عبارت از طبیعت مواد متعلقه و طبیعت روابطی است که آن مواد باهم دارند . پس هنگامیکه آن مواد عبارت از آهنگها و اوزانی باشند دونوع روابطی که میتوان آنهارا با کلماتی ازقبیل « هماهنگی» و «لحن گیرا» تعبیر کرد . در ینحالت ها بیك صورت میوزیکی مواجه میباشیم . و هنگامیکه مواد عبارت باشند ازقضایا و یاعناصری که از آنهاقضایاساخته میشوند ، و روابط نیز عبارت باشند از آنهایی که صحت و یاخطای شرطی راتعیین می نماید، در ینحالت ما بیك صورت منطقی مقابل هستیم .

اهمیت بزرگ صورت منطقی در نقد استدلال راجع است باین امر که توسط آن میتوانیم پی بریم که« قانونیت استدلال استنباطی (تعلیلی) مربوط است تنها به صورت منطقی استدلال . پس برماضروری خواهد بود که ملتفت گردیم که صورت منطقی چگونه استحصال وابراز خواهد شد .

چهارم ـ طریقهٔ ارائیه صورت منطقی

نخستین طریقهٔ دادن صورت ، که ماهم اکنون بکار بردیم ، عبارت ازاین است که اشیا و یا (ساختمانهای) متنوعی راتقدییم نمایم که دارای موادمختلفی بوده لیکن حایز یك صورت باشند . مادرین سه استدلال میتوانیم یـك صورت منطقی عمومی ومشترکی رامطالعه نماییم که موضوع (مقدمه ونتیجه) آنهادرهریکی از حالات سه گانه مختلف میباشد :

۱ ـ من میخواهم آنچه راکه میگویم، لهذامن میگویم آنچه راکه میخواهم .

۲ ـ من می بینم آنچه راکه میخورم ، لهذا من میخورم آنچه راکه میبینم .

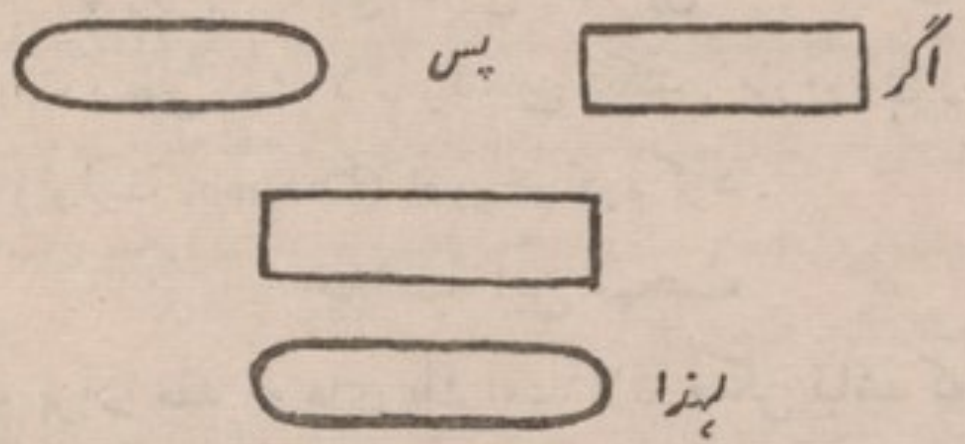
۳ ـ من تنفس میکنم هروقتی که میخراهم ، لهذا من میخواهم هر وقتـی کـه تنفس میکـنم .

چون استدلالهای دوم وسوم حالاتی است دارای مقدمه های صادق و نتیجه کاذب پس میتوانیم ملتفت شویم که این صورت استدلال غیر قانونی است .
(این یك،سلوب متداولی است که در آن آزمایش صورت منطقی ، میتواند در کشف قانونیت وغیر قانونیت مساعدت کند .)

بجای استعمال تمثیل های صوری (ساختمان های دیگری با عین صورت) میتوانیم طریقه های مخصوصی رابخوبی بکار بریم تاتوجه را از ماده منصرف ساخته وبسوی صورت معطوف گردانیم .

استعمال جاهای سفید برای نمایش صورت منطقی میتواند توسط مثالی ایضاح گردد. صورت استدلال :

اگر احمد درهرات باشد اونمیتواند درمجلس فردا اشتراك کند .
اودرهرات است .
لهذا : اونمیتواند درمجلس فردا اشتراك کند .



درین مثال جاهایی که دربین اشکال فوق سفید گذاشته شده، برای جمله هایی است که قضیه هارا افاده میکند . ماتوسط پر کردن این اشکال باهر گونه جمله هایی که قضیه هایی را افاده مینماید، میتوانیم یك عده استدلال هایی را که دارای عین صورت باشند ، تشکیل دهیم. بسهولت میتوان پی برد که همهٔ این استدلالها (قانونی) است . (باید ملتفت بود که استعمال عین اشکال در قطار اول و دوم استدلال ، نشان مید هد که درهردوجای سفید عین قضیه استعمال میگردد .)

مامیتوانیم بجای مواقع سفید دربین اشکال (متغیرات) رابکار بریم . یعنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بجای گذاشتن جای خالی درجملات ، مامیتوانیم چنین موافقه کنیم که امور خاصی رامورداستعمال قراردهیم که آن مواقع رابرای پر کردن آینده خالی داشته باشد ودرین صورت استدلال فوق‌الذکر راجع به‌اشتراك احمد درمجلس فردا ایضاح میگردد :

اگر الف پس ب

الف

لهذا: ب

باید بخاطرداشت که (X) و (Y) ویا (الف) و (ب) کدام معنی مستقلی ندارند که اظهار گردد. آنهاعیناً مانند اشکال سفید فوق الذکر به کار میروند تاصورتی را ارائه‌دهند. ماچنین رموز تحول پذیر را به (متغیرات Variables) و یا (جاگیرها : place-holdrs) تعبیر خواهیم نمود .

رموزی ازقبیل «اگر»، «پس» و «لهذا» ازجمله متحولات و یاجاگیرهامحسوب نمیشوند ، بلکه آنهاروابط منطقی ثابتی رادربین قضیه های الف و ب نشان میدهند که صورت منطقی استدلال راتعیین میکند . مارموزی راکه دارای معنای ثابتی باشد به (ثوابت Constant) تعبیرخواهیم کرد .

خلاصهٔ این مبحث

هنگامی که برای مقدمه های یك استدلال ممکن نباشد که صحیح باشند مگر اینکه نتیجهٔ آن نیز صحیح باشد ، این استدلال (قانونی) خوانده میشود . درینگونه حالت مناسب است که نتیجه نیز (قانونی) شود. یك استدلال از این لحاظ قانونی نخواهدبود که برای چندین مقاصدقناعت بخش باشد. بلکه یك استدلالی که ادعا دارد اثبات مکملی راجع به درستی نتیجه خودتقدیم میدارد ، استدلالی خواهد بود که ادعادارد قانونی باشد . هراستدلال تعلیلیی که کاملاً واضح است باید قانونی باشد تاقابل پذیرش گردد .

هیچ رابطهٔ مستقیمی دربین صحت وقانونیت یك نتیجه وجودندارد یکاستدلال

(c) ketabton.com: The Digital Library

قانونی ممکن است مقدمه های صادق داشته باشد، و یا مقدمه های کاذب و نتیجه کاذب داشته باشد، وحتی ممکن است مقدمه های کاذب و نتیجهٔ صادق داشته باشد. ولی یك استدلال قانونی در هر حال نمیتواند که همه مقدمه های آن صادق و نتیجه آن کاذب باشد.

واز این ملاحظات این سه نتیجه مفید بر میاید: (۱) اگر معلوم باشد که مقدمه های یك استدلال صادق است واستدلال قانونی است، پس لازم است که نتیجه بالضرور صادق باشد. (۲) اگر معلوم باشد که مقدمه ها صادق است و نتیجه کاذب میباشد، پس معلوم است استدلال غیرقانونی باشد (۳) اگر معلوم باشد که نتیجه قانونی ولیکن کاذب است پس لازم است که لااقل یکی از مقدمه های کاذب باشد.

استعمال تمثیل های منطقی مستلزم تقدیم استدلالهالی است که دارای عین صورت منطقی باشند. بسیاری از اشیا طوری در نظر گرفته شده میتوانند که از یك ماده و یك صورت ترکیب یافته باشند، واز این لحاظ همچو ساختمانی تصور شوند. ماده و صورت دو کلمه متضایف است. اگر الف و ب کلمات متضایف باشند. در ینحالت هیچ چیزی مثالی از الف شده نمیتواند مگر اینکه یك چیز دیگری مثالی از ب نیز باشد (چنانکه نمیتواند زوجی موجود باشد مگر اینکه زوجیی نیز وجود داشته باشد.) صورت منطقی از صورت میوزیکی و صورت ریاضی و امثال اینها توسط طبیعت ماده منطقی تمییز می یابد. ماده منطقی متشکل از قضیه ها (و عناصر قضیه ها) است. صورت منطقی متشکل از روابطی است که مشتمل بر صدق و کذب نسبی میباشد.

صورت منطقی ممکن است به طریقه تبارز داده شود: (۱) توسط تقدیم انواع ساختمانهای منطقی (استدلالها) که دارای عین صورت بطور مشترك باشند. (۲) توسط استعمال جاهای سفید برای پر کردن اظهارات. (۳) توسط درج متغیرات و یا جاگیرها درجاهای سفید خالی یك (متغیر) عبارت از رمزی است که معنای خاصی ندارد و وظیفهٔ آن اینست که ساختمانهای منطقی را ارائه دهد. رموزی که دارای معنای ثابتی باشند مانند (اگر)، (پس) و (لهذا) معروف به (ثوابت: Constant) میباشند. (۱)

1 – An Introduction to Logic and scintific method. by Max Black . Professor of philosophy, Cornell University.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشتهٔ دکتر نورالحسن انصاری
ترجمهٔ پوهاند میر حسن شاه

بحثی در احوال و آثار
بیدل

طلسم حیرت : - ۲ -

مثنوی دیگر بیدل طلسم حیرت است که به پیروی از منطق الطیر عطار سروده شده. این (مثنوی) دوسال بعداز تألیف محیط اعظم تدوین شد ۱۰۸۰/۷۰-۱۶۶۹ . عنوان کتاب و تاریخ آن در این اشعار آمده است :

به ملك مخترع چون یافت اتمام — چوعالم شد طلسم حیرتش نام
گهٔ تاریخ آن عقل زمان یاب — پی تاریخ نظمش بود بیتاب
سراندیشه یی تا دید درجیب — برون آورد (گنج) ز (عالم غیب) (۱)

بیدل در نامه یی به شکرالله خان می نویسد که طلسم حیرت را باوارسال می دارد وباآنکه مطالب زیادی راجع به وی شنیده، هنوز نتوانسته است بخدمت برسد. (۲) ازنامهٔ دیگری معلوم می شود که عناوین طلسم حیرت معنون بنام شکرالله خان بوده است (۳) .

طلسم حیرت حکایتی است تمثیلی که بیدل در آن آراء وعقاید خویش را بیان

---

۱ ـ طلسم حیرت، سالار جنگ، شماره ۹۲۹ ورق ۱۸ قول اشپرانگر (ص ۳۷۹). دراینکه طلسم حیرت بسال ۱۱۲۵/۱۴-۱۷۱۳ سروده شده، صحیح نیست .
۲ ـ قعات بیدل نولکشور ص ۳
۳ ـ طلسم حیرت (شامل درکلیات بیدل) ج ۳ چاپ کابل ص ۱ حاشیه .

می‌نماید و آن حکایتی است بسیارمرغوب‌ومبنی بروجودانسان . حکایت طوری است که درملك تقدس پادشاهی بود :

لب حیرت بیان نسخهٔ راز چنین گردید درس معنی آغاز
که در ملك تقدس بود شاهی معلی مسندی عزت کلاهی
تنزه بادهٔ پیمانهٔ او تلون نقش خلوت خانهٔ او (۱)

روزی به تماشابیرون آمد ، به عشق آبادی رسیدوآن کشور تن بود . درآ نجا چهارحاکم فرمان میراند : بلغم، خون،صفراوسودا . امااین چهارحاکم از خود اختیاری نداشتند وحکومت اصلاً بدست پری دختی بودکه اورامزاج میگفتند :

پری دختی بهاران چمن بود
شررخویی چراغ آن لگن بود
مزاجش نام ودر معنی یگانه
سراپاخویش‌وارکانش بهانه(۲)

پادشاه برین پری دخت دل‌باخت وبااوازدواج نمود . مدتی خوش وخرم با هم به سربردند وازبرکت‌آن کشوروجودباغ وبهاری داشت :

جدایی ازمیان بر چید دامان
خس وخاشاك‌شد در شعله پنهان
من وتوبود مدت ها هم آهنگ
تهٔیك پیرهن‌چون باده و رنگ
بدن رامقدمش تشریف جان داد
زمین را اعتبارآسمان داد (۳)

در کشورتن سه قلعه بود: قلعهٔ اول مربوط دماغ که‌درآن ده‌نگهبان‌پاس‌میداد.

۱ـ ایضاًص ۲۰
۲ـ ایضاًص ۲۳
۳ـ ایضاًص ۲٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

سامعه ،باصره ،شامه، ذایقه،لامسه، حس مشترك،خیال ،متفکره، واهمه و حافظه .
قلعهٔ دوم مربوط جگر است که آنرا هشت پاسبان نگهداری می نمودند :غاذیه، نامیه مولده،مصوره،جاذبه، ماسکه،هاضمه ودافعه. قلعهٔسوم قلعهٔ دل بودو زیباترین همه:

بساطی دیدد رعین نزاهت
گلستان جلوهٔ صدر نگ و راحت
طراوت سایه پرورد رهینش
بهشت خرمی گردزمینش
دوعالم عیش فرش آن مکان یافت
ولی شش کس مقیم آستان یافت(۱)

ودر آن شش تن بودند: امید،محبت،فرح، خوف، عداوت وغم . پادشاه اراده کرد در قلعهٔ دل بنشیند وسه تن اخیرالذکراورا ازآن منع نمودند . امید محبت وفرح باین کاردعوتش کردند :

محبت گفتش ای شاه دل آرا به‌دل‌جا کن به‌دل‌جا(۲)

پادشاه خوف وعداوت وغم را ازقلعهٔ دل بیرون کرد . امید و محبت وفرح را ندیم خودساخت ودرآنجاساکن شد. سرداران کشوررادعوت نمود ودرخور هریك انعامی داد :

مهمان مملکت را پیش خود خواند
چوابرفیض طرف دامن افشاند
کرامت شد به خون تشریف گلگون
که از رنگش چمن زد غوطه درخون

---

۱ – ایضاً ص ۳۹
۲– ایضاً ص ٤۳

قبای زعفران صفرا به بر کرد
زجیب نرگستان سربدر کرد
لباس عنبرین شد وقف سودا
سراپا سرمهٔ چشم تماشا
به بلغم خلعت برگ سمن داد
چوصبحش سر به سیر نسترن داد(۱)

این سرداران مدتی به آرامی به‌سر بردند. دیری نگذ شت که به جنگ پرد اختند ویکی بردیگری برتری جستند. سودا به صفرا گفت :

عبث و ا ما ند ه ا ی د ر کشورتن
پرافشان زین غبا روهم دامن
زبزم عافیت گرمی کشی جام
بیادرسایهٔ من گیر آرام
سواد فکرلا هوت آشیا نم
برد طبع روان تخت روانم (۲)

صفرا برآشفت و گفت :

به آن‌دردی که‌از پیمانه ام ریخت　　قضا آب و گل و بنیادت انگیخت
همان بهتر که میری درغم خویش　　چوشمع کشته داری ماتم خویش(۳)

چون خون ازصفرا این فخر گویی راشنید، این طور جواب داد:

که ای ازنشهٔ اوهام مغرور
زخود کامی به‌حرف تلخ مسرور
علاج روی زرد خویشتن کن
دگرارهرچه‌میخواهی سخن کن

---

۱ ـ ایضاً ٤٤ ص
۲ ـ ایضاًص ٤٦
۳ ـ ایضاًص ٤٧

شبستان بدن را شمع طورم
چوبرق آگهی یك‌شعله‌نورم(۱)

بلغم باشنیدن این کلمات چگونه می‌توانست خاموش بماند:

به میدان‌صفاصلح است‌جنگم
به‌رنگ‌خون عنابی نیست‌رنگم
گداز آلوده جسم ناتوانم
ملایم‌ترزمغزاست‌استخوانم(۲)

پادشاه چون اختلاف‌رادید،خواست صلح وصفایی دربین باشد. غم، خوف وعداوت، چون این آشوب بدیدند برقلعهٔ دل حمله کردند، آنرابدست‌آوردند. پادشاه باامید، محبت وفرح مشوره نمود. فرح گفت ازحسن کمك باید جست. محبت طلب کمك را ازعشق اظهارنمود. امیداستعانت ازعقل را اعلام داشت.

وقتی فرح نزدحسن رفت حسن استغنانمود. محبت نیزازنزد عشق مأیوس بازآمد ولی‌عقل به تقاضای امید پاسخ‌داد. ظلمه راعقب زدوقلعهٔ‌دل‌را ازایشان پاك ساخت. معذالك عداوت باآنکه فرارنموده بود، آرام‌ننشست وازظالمی که مرض باشد، استعانت کرد.

مرض گفت کشورتن‌رابهم‌میزنم‌مشروط باینکه برای آتش‌من هیزم‌پیداشود. وآن به‌صورت غذابدست‌آمد. خلاصه مرض یاغذاداخل بدن گردید وبه تولید فسادآغاز کرد. اول سوداغلبه‌نمودبعد ازآن‌تب‌ظاهرشد ویرقان به‌میان‌آمد. ازاثر آن‌ضعف‌واضطراب پیداشد. پادشاه چون‌این‌حال‌بدیدبه‌سلامتی وتندرستی گفت:

---

۱ ـ ایضاً ص ۴۸
۲ ـ ایضاً ص ۴۹

به‌خود تا کی چنین محبوس بودن

چراغ وهم رافانوس بودن (۱)

تن درستی گفت: عمرسلطان دراز باد! دوستی دارم همت نام به کمك او کارها درست شود. ازجانبی ملکهٔ مزاج ندای سلطانی را شنید، برادران را املامت نمود وایشانرا به علت اختلاف سرزنش کرد. اخلاط قول ملکه راشنید وبه دفاع مرض شروع نمود. درینجا مرض درهم شکست و حـال اوبـه بهبودی گذاشت.

کدورت زان قلمرویك قلم رفت

صفاجوشید ازآیینه نم رفت (۲)

فرح ومحبت هردوبازآمدند. پادشاه با عشق به سیر مملکت بدن پر داخت ومنازل را یکی یکی عبورنمود. ازسیراین مقامات چشم بصیرت اوبـاز شد وبـه لامکان رسید.

چوسلطان ازحقیقت گشت آگاه

به سیرخود نظر افگند ناگـاه

جهانی دیدپاك ازعرض صورت

بهاری فارغ از رنگ کدورت

دری بر هستی کـونین بستـه

غبـار ماومـن بیـرون نشستـه

مقام اصلی خود دید و بشناخت

همه‌جولان شدو ازخودبرون تاخت (۳)

---

۱ ـ ایضاً ص ۷۸

۲ ـ ایضاً ص ۷۸

۳ ـ ایضاً ص۱۳٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنزه دامـــن از تشبیه افتـــاد غبار کثرت و وحدت برون ماند

پس از بیان این تمثیل، بیدل می گوید، در طلب عرفان ممکن است از راه بیراهه بپویم. اصل سیر از مقامات بدن است و منزل مقصود را از آن نشان، می توان یافت .

بکن سیری مقـامات بدن را

ببین تبدیل حال خـویشتن را

دگر هر سو روی و هم است مشتاب

تو بی مطلوب خود در یاب در یاب (۱)

طلسم حیرت اسمی است بـا مسمی در سر تاسر این مثنوی فضـایـی می یابیم حیرت آور و طلسماتی، بیدل به بلغم و صفرا و خون از نظر هنر شعری می بیند و از آن چیزهای خوب و قابل توجـه می سازد. درسی را که بیدل درین تمثیل از اجتماع و عرفان داده است، از اقتباسات مثنوی ظاهر می شود. مثنوی کاملاً مشتمل است بر سه هزار بیت.

طور معرفت: سومین مثنوی بیدل ،طور معرفت، مختصر ترین و دلچسپ ترین مثنوی های اوست. نام دیگر این مثنوی گلگشت معرفت می باشد. تا جاییکه از یکی از مکتوبهای بیدل معلوم می شود، عنوان فوق عنوان خاتمهٔ مثنوی (۲) مزبور است. بیدل خود مثنوی را طور معرفت خوانده است .

سال تألیف طور معرفت صریحاً ذکر نشده بیدل گوید : هنگامیکه انزوا اختیار کرده بودم، دوستی مرا به تماشا برون آورد. اتفاقاً آنروز هالشکر شکرالله خان به بیرات (۳) میرفت مرا نیز باخود برد .

درایامی که دل صبر آزما بـود طبیعـت نو نیـاز انـزوا بود

چو شمع گشته بودم الفت آغوش به آن هستی که بود از دل فراموش

۱ـ ایضاً

۲ـ رقعات بیدل ص ٦٨

۳ـ بیرات محلیست کوهستانی در نزدیکی جیپور راجستان .

(c) ketabton.com: The Digital Library

که ای عنصر متاع ملک ایجاد　　طلسم آب و خاك و آتش و باد
دلت آیینه و عالم ندیدن　　نگاهت باده و غفلت کشیدن
به دریا گر نداری آشنایی　　کف خاکی ز ساحل کن گدایی
که کهسار است یکسر عالم رنگ　　هجوم آباد آب و آتش و سنگ
تو خواهی سنگ شو خواهی شرر باش　　زمانی جلوه داری جلوه گر باش
چه صحرا و چه دریا و چه کهسار　　همه مشتاق تست ای غافل از کار (۱)

این دوست من گفت داستان لیلی ومجنون کهنه شده است و حکایت فرهاد و شیرین سخن پارینه . اکنون هرسنگ بی ستونی است وهرجا زیار تگهٔ عشق و جمال. بد خشان و نیشاپور دوراست و بیرات نزدیك . بیدل اصلاً نه میتوانست از خانه بیرون آید، امالشکرشکرالله خان به آن طرف میرفت (واورا باخود میبرد)

گل رایات شکرالله خانی　　به فرق آن زمین کرد آسمانی
من بیدل به آهنگ دعایش　　گرفتم طرف دامان لوایش
به پای شوق آنجاسر کشیدم　　باین کیفیت آن ساغر کشیدم (۲)

طوری که فوقاً ذکر شد، بیدل در ۱۰۹۶/۸۵-۱۶۸۴ انزوا اختیار نموده بود . ودر ۹۸ - ۱۰۹۷/ ۸۷-۱۶۸۵ شکرالله خان به جنگ بابیجی رام، قیام کرد . بنابر آن این مثنوی درهمین وقت هاسروده شده است .

طورمعرفت درظاهر مثنویی است توصیفی وشاعر کوهستان بیرات را با باران چمن وسبزه و کان و گل آن وصف می کند؛ امادرباطن آن عرفان موج میزند . باین ترتیب این مثنوی خیلی شبیه است به شعر ورد سور تهیه در Tintarn Abbey، شاعر به سنگ بیجان، گل نوشگفته وسبزهٔ نوخاسته، جان می بخشد . ازیك طرف تلاش لشکر وازجانبی شعر عبرت خبرو نغز بیدل :

۱- طورمعرفت شامل درکلیات بیدل ج ۳ ص ۱-۴۰۲
۲- ایضاً ص ۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنی اینجا اگر یك شیشه بر سنگ
زساز هردو عالم جوشد آ هنگ
اگر درس تأ مل ها ر وا ن است
دل‌شب صفحهٔ‌خورشیدخوان است
یقینم‌شد که‌در هر قطره‌جانی است
نهان‌در هر ر گ‌خا کی‌جهانی است(۱)

امیر برای‌درك‌سخن پابر کاسهٔ‌سر میگذاشت. بیدل‌این درس‌را ازیك‌سنگ آموخت:

شبی بر تیغ کر هی بود جایم — زبیتابی به‌سنگی خو رد بایم
توانایی به‌طاقت گشت مغر و ر — که‌ازراهش به‌جرأت‌افگنم دور
ندا آمد که‌ای محروم اسرا ر — خرابات نزاکتهاست کهسا ر
مباد اینجا زنی‌بر سنگ د ستی — که‌مینا در بغل خفته‌است‌مستی(۲)

در کوه های بیرات معادن زروسیم وجودداشت وازینجهت به اینجا اهمیت فراوان قائل بودند. بیدل استخراج معا دن زرو سیم را به تفصیل بیا ن می کند. هزاران معدنچی درمعادن مزبور مشغول کار بودند. وضع‌وحال ایشان رادرین ابیات می بینیم:

هزارا ن چاه بر هر چاه خلقی
نه‌سامان ردایی و نه د لقی
به‌عریا نی سرا پا قطرهٔ آ ب
به‌آهنگ چکیدن اشك بیتا ب
تر دد پیشه اطفال و زن و مرد
بدنها خاك‌مال وچهره‌هازرد(۳)

---

۱ ـ ایضاً ص ۱۸-۱۶
۲ ـ ایضاً ص ۲۳- ۲٤
۳ ـ ایضاً ص ۲۹

درین معادن تاریك، مزد وران معدنچی را بکاروا داشته و بر سر ایشان چراغی گذاشته بودند روشن :

به‌چاه از آرزوی جان کنی ها
روان چون دلو یکسر بی‌سر و پا
به‌فرق هر یك افرو زان چراغی
سر سودایی و سامان داغی (۱)

پس از تحمل رنج فراوان مقداری زر و سیم بدست می آمد:

به‌پیش آید زمینی ازمس نا ب که‌سیم و زر ز خاکش میخورد آب
از آنجا تا نشان گا و ما هی قدم ها بر زر و سیم است را هی (۲)

کان کنی شغلی بود دشوار. گاهی معدن می افتاد و معدنچیان در زیر آن جان می‌سپردند. عدهٔ معدنچیان تلف‌شده را از تعداد نعلینی که بر لب چاه برجای مانده بود، معلوم میکردند :

بسی با شد که آن چاه بلا کیش
چو اژدرها بهم آرد لب خو یش
تر دد پیشه ها معد وم گر د ند
به‌چندین سخت جانی موم کرد ند
ز نعلینی که ما نده بر سر چاه
بر د اندیشه بر اعداد شان راه
وگر، سنگی فروآید ز کهسار
بپوشا ند جهانی را شرر وار
زهر چاهی لب گوری مقرر
زهر سنگی اجل استاده بر سر (۳)

---

۱ ـ ایضاً ص ۳۰
۲ ـ ایضاً
۳ ـ ایضاً

(c) ketabton.com: The Digital Library

زردوستی مردم‌را بانجام چه کارهایی وامیدارد وعیش‌چند روزی انسانهارا باچه‌خطراتی‌مواجه‌میسازد. بیدل‌دراندیشهٔاین کار بیتابانه‌قیام‌می نماید، علیه‌طلب‌دنیا هرشاعری قلم‌برداشته ، امابیدل آنچه‌را پس‌ازدیدن‌مصایب کارکنان‌معادن‌نوشته است، بسیارسوزناك و[از نظرهنرشعری] دل‌انگیزاست:

کجا یـی ای هوس مـزدور دنیا
بـه ذوق جـان کـنی مسرور دنیا
ترا شید ی به وهم‌خویش جاهی
عروجی را برآوردی زچا هی
درین محفل کجا سیم وکجا زر
مـژه داری بپـوشا ن چشم بنگر
جهـا ن پست با آن افسرو جـا ه
چوپا پوش است‌باپای توهمرا ه
یکی جان کندو آن‌دیگرزراندوخت
گدازسعی این آن دیگراند وخت
که‌هستی ریسمان باف‌معاش‌است
به‌چاه‌زندگی گرم تلاش‌است(۱)

بیدل‌به‌نکتهٔ عجیبی متوجه‌شده‌است. چون‌شیشهٔشراب وزروسیم‌هردوازسنگ بدست‌می آید، ازین‌جهة مالدارو شرابخوار هردومست‌می‌شود :

چـرا منعم نبا شد مستی آ هنگ
که‌زر،هم‌صحبت‌میناست‌درسنگ
نگویی‌سیم‌وزرمی‌جوشد ازسنگ
زمینا میـدهـد مستی با ین رنـگ (۲)

---

۱ ـ ایضاً ص۳۱-۳۲
۲ ـ ایضاً ص۲۸

بیدل در کوهسار بیرات چشمهٔ آب گرمی یافت که در آن معالجه میکردند. راجع باین [چشمه] گوید :

به خاصیت چراغی صحت افروز
به گرمی آتشی اما مرض سوز
لب موجش مسیحی ساز کرده
دردارالشفائی باز کرده (۱)

در این سفر مهمترین دوستان بیدل بااوهمسفر بودند. این دوستان راوفادوست ونکته سنج خوانده است. اما حمایت کلی از طرف شکرالله خان متوجه اوبود که مثنوی به مدح اوپایان می‌یابد :

عصای من دراین گلگشت مقصود — نسیم فیض شکرالله خان بود
وگرنه من کجا کوپر فشانی — سر شکی بود آنهم بی روانی
دراین گلشن خرامی داشت کلکش — که پیوستم من بیدل به سلکش
به یمنش آخراین مکتوب منظوم — به طورمعرفت گردید موسوم (۲)

عرفان:

عرفان آخرین ودرازترین مثنوی بیدل است که به قول اومشتمل بریازده هزار بیت بوده وبه سال ۱۱۲٤/ ۱۷۱۲ سروده شده است .

شکرایزد که نسخهٔ عرفان
یاقت اقبال زاختتام بیان
وضع ابیات این خیال نمود
جزخطی چند درخیال نبود
لیك هرگاه درشمار آید
برزبان یازده هزار آید

۱ ـ ایضا ص ۳۵
۲ ـ ایضا ص ٤۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده تاریخ اونیاز ارقـام

هدیه ذوالجـلال والاکـرام (۱)

عرفان عصاره یی است از آراء وعقاید وافکار و احساسات بیدل وپس ازمثنوی معنوی می توان آنرا گنجینه یی دانش وعرفان شمرد . رو ش عرفان ما نند مثنوی های دیگر بیانی و توضیحی است ودر آن تمثیل وحکایت ز یادبکار نرفته است. بیدل در آن از آغاز تا انجام یك طرز فکر دارد،شاید از همین جهت است که کلام او در بعضی جاها خشك ومعقدومبهم می شود . امادر مباحثی که قلم بر دا شته است که از آغاز تا انجام بحث او بحدی متین ومحکم است که نه تنها قدرت هنری اورا درشاعـری روشن می سازد ،بلکه این مطلب را نیز میرساند که آنچه شاعر گفته مراحل روحی راعبور نموده وجزو وجودوی گردیده است .

شاید در تصوف ،اخلاق واجتماع وجوهی باشد که مشمول عرفان نگردیـده باشد[معذالك] ازبعضی ازمسایل وضع اخلاقی آنوقت بخوبی رو شن مـی شو د مثلاً در اجتماع مسلمان های هندوستان آنـوقت شرافت ورزالت اهمیت خا ص داشت .اشراف به صنایع دستی دست نه میزدند وارباب صنایـع دستی راشر یف نه می خواندند این طرز تلقی اجتماع راچون موریانه میخورد . بیدل متوجه ایـن این تضاد بود [وراجع به آن] گفته است: وقتی پیامبـران کـارهای دستی را انجام میدادند ،ماچرا ازاجرای آن ننگ داشته باشیم :

ازشبانی چه عارداشت کلـیم وزعمارت چه ریخت ابراهیم (۲)

چنـد ازاین پیشه ها تبرایـت ای زدست تـــو تیشه بـــر پایـت

واین حکایت رامی آرد :

---

۱ ــ عرفان (شامل درکلیات بیدل) کابل ج ۳ ص ٤۲٤ مهتمم تحت مصرعی که تاریخ ازآن استخراج شود ۱۱۱۲ نوشته،باحتمال قوی الف ذوالجلال والاکرام رابحساب نیاورده است .

۲ ــ ایضاص ۱۳۷

خسر و ی دید قومی ا ز جو لاه　　سـو ی د ستو ر د ا د میل نگا ه
تـابـداند چـه فـر قـه انـدا ینـهـا　　گفت (ستار عیب‌شاه‌و گدا) (۱)

بیدل علاقه یی که به هندوستان داشت، در بعضی از اشعار خویش اشاره نمود. حکایاتی در عرفان نیز است که مآخذ آن هندی می باشد ودر بعضی از حکـا یات راجع به هند اظهار ارادت نموده است ، چنانچه گوید :

هـنـد بـاغـی اسـت ازتـصـور او　　میـر و د آر ز و بـه خـلـد فـرو
آگـهی را سوا د ا ومـحك ا ست　　شـب نـشـیـن نـگا ه مردمك است
ا ززمـیـنـش غـبـا ر اگـرخـیـزد　　بـر هـوا مـشك سـوده مـی بیزد
بـگـذرازخواب مخـمـل کـاشان　　سـر مـه‌گـیـرازسـواد هـنـدوستان
چیسـت هند و ستا ن مها دحضور　　کاین زمان چشم تست از وپر نور (۲)

درعرفان راجع به عقاید هندیان مطالبی است، مخصو صاً ر ا جع به تنا سخ بحث مفصلی دارد:

عـمـر هـاشـد که علم ا زین آیات　　د ا د ه بـر ذهن شان رسوخ ثبات
مـن هـم ازاخـتـراع صورت‌حال　　عـالمـی‌دیـده ام بـخـواب وخیال
گـربـه تـفصیل روبه عر ض‌آر م　　ازجها نی زبان به قرض آرم (۳)

درین قسمت روایت هندویی راازجنوب هندوستان نقل می کند که پسرا و هم صحبت بیدل بود. بیدل ازوداستانی راجع به تنا سخ شنید که پـد راودر آن دخیل بود (٤)

و نیز دا ستان برهنمی‌را می آورد که‌در خانهٔ خاکرو بی بدنیا آمده برد، اتفاقاً پادشاه شد و چون مردم ازاصل اوخبر یافتند فغان کرد ند :

---

۱ ـ ایضاًص ۱٤۰
۲ ـ ایضاًص ۱٤ ـ ۱۵
۳ ـ ایضاًص ۲۸۲
٤ ـ ایضاً۲۸۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

بـر همـن هـا قـیـا مت آوردنـد مـو کنـان خـاك ره بسـر کرد ند
د روبـا لـی عـظـیم ا فـتـا دیـم که به کناس را جگی داد یم (۱)

دربحث تناسخ بیدل گوید: دلیل ستی (۲) این است که روح شوهر بعد از مرگ بیقرارمی شود و باستی روح زن باروح مردمی پیوندد. متعلق به آن داسـتا ن دل انگیزی ازستی دخترهفت ساله مربوط ایالت بهار رانقل میکند (۳)

حکایت‌هایی ازچشم دید بیدل نیزدرعرفان آمده مثلاً داستان مرد مالد ار بنگالی که‌ازدور روزگار نادارشد. یاداستان نادار بندرگاه بالیسر که‌مالدار گردید.

مرغوب ترین داستان‌های هندی داستان کامدی ومدن است که‌خلاصهٔ آنرا اینجا جامی آریم. علت اهمیت این‌داستان، این‌است که شاعر دیگراین عصر، حقیری نام نیز آنرا به نظم آورده‌است.

کامدی رقاصهٔ یکی ازراجگان هند بود ودررقص بی همتا ی عصر خو یش. اتفاقاً مدن یکی ازمطربان آنزمان روزی بدربارراجه رسید وهنرنمایی کر د. راجه بسیارخوش شد و گلوبند خودرا باوداد. بعد ازآن کامدی به رقص آغا ز کرد. راجه ودرباریان که لحن مدن برایشان تأثیر کرده بود، به کا مد ی توجـه نه نمودند. اما این رقص بحدی برمدن اثرداشت که گلوبند اعطایی راجه‌رابپای کامدی انداخت. پادشاه این حرکت راتوهینی به انعام خوددانست ومدن را از شهر بیرون کر د.

کامدی به‌سپاهیان رشوه‌داد، اورا شب درمنزل خویش نگهداشت. روز بعد مدن از منزل برون آمدو به‌سوی منزل مجهول براه افتاد. کامدی گفت درشمال درختی است هر که بزیراو بنشیند مرادش بر آورده‌شود. تو به‌آنجابرو من تورا اینجادعامی کنم.

---

۱ ـ ایضاً ص ۳۹٤

۲ ـ رسمی‌است که زنان هند هنگام‌درگذشت شوهر، خودرابااومی‌سوزانند

۳ ـ ایضاً ص ۲۸۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدن باین درخت رسید وشب وروز بفکر کامدی بیدار بود وذکر او میکـرد. بحدی که مرغان آن به‌تکرار این کلمه چهچه زدند. اتفاقاً پادشاهی از آنجا گذشت ازدرودیوار صدای کامدی‌شنید. پس از تحقیق حال مدن برومکشوف شد. پـادشاه سوگند یاد کر که اورایاری کند وبه محبوبش برساند پس برشهر کامدی لشکـر کشید ورقیب خویش پادشاه آنجا را ازبین برد، اماقبل از آنکه خبر آمدن‌مدن را به کامدی برساند، عمداً بوسیلهٔ قاصدی باو پیام داد که مدن دیگر درین دنیا نیست. کامدی از شنیدن این خبر جانسوز، جان‌سپرد ومدن‌چـون خبر مرگ کامـدی را شنید، چشم‌ازجهان ست.

ازاین وضع پادشاه‌خودارا ده کرد خود را ازبین ببرد، زیرا باعث مرگ‌مدن وکامدی اوبـود. اما اطبا به‌تسلی اوپرداختندو گفتند که آندونه مرده اند، بلکه‌به سکتهٔ (قلبی) مصاحب هستند. مدن وکامدی پس از تداوی شفا یافتند وزندگـی دوباره ازسر گرفتند. باین ترتیب عاشق ومعشوق دور افتاده به وصل یك دیگر رسید ند.

بیدل‌مآخذ این داستان‌را نگفته، باحتمال، مثنوی حقیری به ملاحظهٔ اورسیـده بود. زیرا اخیرالذکر، مثنوی‌خویش رادر۱۰۹۱/ ۱۶۸۰ نـوشت. درنام ایـن دوداستان وجزئیات آن اختلاف است. حقیری نام رقاصه‌را کام کند لاونام مغنی را مادهونل نوشته. درمثنوی حقیری اصل کمال‌رقاصه‌این‌بـود که چون میرقصید زنبوری روی سینهٔ اومی نشست، مگر کام کند لادرین وقت اضطراب برقص‌ادامه میداد. ذکردرخت‌درمثنوی حقیری‌نیامده‌و نیزدرآنجا راجه اجین بکرم به کـمك مغنی برخاسته وخودبحیث قاصد نزد رقاصه رفته است. مطابق روایت حقیـری عاشق ومعشوق سکته نکردند، بلـکه واقعاً مردند وخضربایشان آب حیات داد و ایشان‌را دوبـاره‌زنده نمود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقامی که بیدل درشاعری‌دری‌دارد، مقامی‌است بزرگ‌ومنحصربخـود او. ادب دری درهندوستان برچهارستون بنا دارد که یکی ازآنها بیدل می باشـد. سه ستون دیگرعبارت است از: امیرخسرو، غالب واقبـال، جـای بسی‌مسـرت است که درافغانستان بیدل را بزرگ ترین شاعر گفتـه انـد. ودرآنجـا بیـدل شناسی قسمت مهم نقدالشعردری است. عده یی ازارادتمندان قبراورا درکابل می نویسند. درقسمت بیدل شناسی نام صلاح الدین سلجوقی وحافـظ نـورمحمـد کهگدای را باید ذکر کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده: دکتور محمد افضل بنووال

بررسی مکتب مینیاتور در عصر تیموریان هرات
از نظر ادبیات

- ٤ -

شرح مینیاتورها و صفحات مصور شاهنامه های بایسنغری ، محمد جوگی و کلیله و دمنه :

در مینیاتور شمارهٔ (۱) تصویر دختری بنام گلنار از معتمدان شاه اردوان بچشم میخورد که از پنجرهٔ قصر شاه سر بیرون آورده و بوضع نهایت عاشقانه به اردشیر، یکی از ملازمان شاه نگاه میکند. درین تصویر «اردشیر» ملبس به لباس فاخر بوده و درحال ملاقات با گلنار میباشد. آنها بعداز ملاقات راه فرار پیش میگیرند و آنگاه طفلی بدنیا می آورند که نام او «ساسان» است. و بدینوسیله بنیاد واساس خانوادهٔ بزرگ ومعروف «ساسانی» گذاشته میشود(۱).

در مینیاتور شماره(۲) شاه یزدگرد نشان داده میشود که منذر، شاه حیرهٔ عرب را پذیرایی میکند و او فرزند دلبند خود «بهرام گور» را به وی می سپارد تا بسرایش ورزش، جمناستیك و سایر فنون و حالات جنگ بیاموزد. بهرام گور درین کار قدرت و توانایی خاصی می یابد و شهرهٔ آفاق می شود. فردوسی در شاهنامهٔ خود صورت داستان را چنین بیان میدارد (۲):

---

۱ ـ جوع شود به ص ۹۱—۱۶۹۳ ج ٤ شاهنامه، چاپ دبیرسیاقی .

۲ ـ شاهنامهٔ فردوسی ج ٤ ص ۱۸۰۶ ببعد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«چو شد پادشاه در جهان یزدگرد سپه را زشهر اندر آورد گرد
کلاه برادر بسر بر نهاد همی بود از مرگ نا شاد شاد
زشاهیش بگذشت چون هفت سال همه موبدان زو برنج و وبال
سر سال هفتم مهٔ فرودین که پیدا کند درجهان هورزین
یکی کودك آمدش هرمزدروز بنیك اختروفال گیتی فروز
مر او را پدر کرد بهرام نام وزان کودك خرد شدشاد کام
جهان سر بسر پیش فرمان تست بهر کشوری باژو پیمان تست
نگه کن بجایی که دانش بود زداننده کشور به رامش بود
زپرمایگان کاردانی گزین که باشد زکشور بروآفرین
هنر گیرد این شاه خرم نهان زفرمان اوشاد گردد جهان
چو بشنیداز آن موبدان یزدگرد زکشور فرستادگان کرد گرد»

یزدگرد پس از اعزازواکرام منذر (بن نعمان بن امرألقیس پادشاه حیره) بهرام رابدوسپرد وهدایت داد که غذاهای خوب برای اوتهیه کنند ودایه‌های خوب برایش انتخاب بدارند«منذر» طفل راگرفته بمقرخود«حیره» برد که خاکش در عراق سالم ترو هوایش مطبوع تر و آبش گواراتر ازسایر نقاط است.

منذر (٥) دایه‌هایی برای اومقرر کرد ودر نزدیك حیره بساختن خورنق وسدیر مبادرت نمود وآنرا برای سکونت بهرام برگزید. وی آداب وزبان عرب آموخت واستعمال اسلحه راتعلیم گرفت وبپایهٔ کمال رسید.

شاهنامهٔ محمدجوگی: (۱) جنگ میان «گیو و طلحند»، در بالای صفحهٔ مینیاتور

---

٥ ازآن مهتران چار زن برگزید که اند رنژا دش هنرها پدید
همی داشتندش چنین چار سال چو شد شیروارو بیاکند یال
بدشخواری از شیر کردند باز همی داشتندش ببر بر بناز

I- Persian Painting - Royal Asiatic Society, London. p. 29

(c) ketabton.com: The Digital Library



از شاهنامهٔ بایسنقری:

ملاقات گلنار معتمد در قصر شاه (اردوان) وارد شیر هرات ۱۴۳۰م

مینیاتور شماره (۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

این چند بیت از شاهنامه دیده میشود:

«همه بادبرسوی طـلحند گشت　　براه و به آب آرزومنـد گشت
زبادوزخورشید و شمشیر تیز　　نه آرام بودونه جای گـریـز
برآن تخت زرین بخفت و بمرد　　همه کشور هدگـوراسپرد»

درمینیاتور دیگر از شاهنامهٔ محمد جوگی(۱) کار مکتب هرات در سال ۱٤٤۰ م. دیده میشود که گستهم سر «فرشید ورد» را می برد درین مینیاتور زمینه برنگ گلابی صخره‌ها و ابرها چینی نماست. افق محدود و آسمان آبی میباشد. در بالای تصویر بطرف چپ این دو بیت خوانده می‌شود:

«بگردنش برد یکی تیـغ تیـز　　برآورد نا گاه ازو رستخیـز
سرش زیر پای اندر آمد چوکوی　　سر آمد همان زخم چوگان اوی»

ازشاهنامهٔ فردوسـی:

رسیـداندران جایـکه گسـتـهم　　که بـودنـد گردان توران بـهـم
نوند اسپ او بوی اسپان شنیـد　　خروشی بـرآورد واندردمیـد
سبك اسپ لهاك هم زیـن نشان　　خروشی برآورد چون بیهشان . . .

درمینیا تور دیگر در شاهنامهٔ محمد جوگی تصویریست که در آن «کوان دیو» «رستم» را بدریامی اندازد. درین تصویر زمینه نیز برنگ گلابی، آسمان طلا یی ومنظرهٔ کوه اسفنجی است. در بالای صفحه، طرف چپ، این ابیات از شاهنامه نظر را جلب میکند:

کمـندش بـباز ووبـبر بیـان　　تنش انـدران تنگ پسـته بیـان
ززین از بررخش بگشاد تـنگ　　ببالـین نـهـان ـنای خـدنـگ
چراگاه رخش آمد وجای خواب　　نـمد زیـن بیفـگند درپیـش آب

۱-Ibid

(c) ketabton.com: The Digital Library

چو ا کوانش از دورخفته بدید — یکی باد شد تابدودر رسید
زمین گرد ببرید و برداشتن — زهامون بگردون برافراختن

نسخه‌های مصور کلیله‌ودمنه کارهرات:

در کتابخانهٔ قصرسلطنتی تهران‌سه نسخهٔ خطی مصوراز کلیله‌ودمنه وجود دارد که بحکم کارتصاویرطبیعی فوق العاده ممتازاست ودرآن‌ازعنصر های‌چنین تقلید شده است. وهیچ جای شك نیست دراینکه این نسخه کاملاً شبیه‌آن نسخه خطی است که در کتابخانه استانبول مشاهده میشود. این نسخه بتاریخ ۸۳٤ه .درهرات بدست محمد بن حسن البا یسنقری‌برای کتابخانه باسینقر میرزا نوشته شد ه و در نمایش‌سال ۱۹۳۱م درلندن موردتوجهٔ عامه مردم قرارگرفت ولیکن این دونسخه بایکدیگراختلاف‌دارند، زیرا درنسخهٔ استانبول ،سبزی وخرمی د ر طبیعت بیشتر نظررا جلب میکند (۱) نسخه مصوردیگراز کلیله ودمنه که متعلق به اوائل دورهٔ تیموری‌است برای یك‌مربی‌شاهانه که‌احتمالاً ابراهیم‌سلطان یاباسیتفرمیرزا باشدتهیه وتنظیم گردیده است وارزش آنرامیتوان ازروی معیارهای زیبایی‌آن تعیین‌نمود اما برخی ازاوراق‌اول وآخرآن که‌کلوفون باشد مفقود الاثراست .

درین مینیاتورقسمیکه بملاحظه میرسد شهزاده‌یی در میان باغ درتخت خود قرارگرفته وشخصی کتابی باوتقدیم میکند شهزاده موصوف خیلی جوان بنظر می آیدودراطراف وی ملازمان ودرباریان دیده میشوند دریـن شکل رنگهای پخته زیاد بکاررفته است .

تصویردیگر بازهم یك شهزاده را مینمایاندکه برتخت خود نشستهٔ وشخصی

---

۱ ـ مجلهٔ نقش ونگار ، ش ۸ س ۱۳٤۱ ص ۲٦ـ ۲۸ ونیزرجوع شود به الفنون الایرانیه ص ۹٦ وهمچنان جلد پنج کتاب پوپ ، لوحه‌های ۸٦٥-۸٦۸ از کتاب کلیله ودمنه درکاخ گلستان .برطبق‌تشخیص آقای کوهنل آلمانی این تصاویربدست خلیل‌نامی‌کارشده است که‌درهرات درزمان شاهرخ‌میرزامیزیسته‌است.

(c) ketabton.com: The Digital Library



از شاهنامهٔ بایسنقری:

به حضور پذیرفتن یزدگرد منذر، شاه‌حیره راهرات ۱۴۳۰م

مینیاتور شماره (۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

درقسمت راست اوایستا ده است و کوزه یی بدست دارد. درین صورت عده یی ازدرباریان واعیان واشراف درپشت سرشهزاده مزبور صف زده و نیز یك عده پرندگان خیلی قشنگ دراطراف سر های شان دیده میشود. طرح تصویر در ین مینیاتور آزادبوده واز ملاحظهٔ آنهاانسان به‌جهان‌های افسانه‌یی و تخیلی اندرمیشو دو یك حالت‌شاعرانه‌ومسحور کننده‌یی به‌آدم می بخشد (۱) در مینیا تور دیگر که بشماره (۳) ملاحظه می شود. چهاررفیق (آهو-گاو - سنگ پست - وموش) در اطراف یك چشمه گردشده‌اند. در کنار چشمه درختان‌لیمو و مالته سایه افگنده است ودراطرافشان بته هایی از گل بنظرمیخورد که بامنظره کوه‌های سنگلاخ که‌در عقب شان دیده می شود منظرهٔ بسیارجالبی راارائه میکند (۲)

درتصویرشماره (٤) یك منظرهٔ متحرك بچشم میخورد که‌درآن‌یك ببرپیر بر گوره خری حمله وربوده وجریان خون‌ازآن‌نمایانست. این گوره خرببهانه های فریبنده‌یی گرگی رابدان‌محل کشانیده‌شده‌است. این منظره‌خیلی‌طبیعی بوده‌وقشنگی گل‌بته‌ها وسبزی زمردین‌درختان‌آن‌بی‌نهایت جالب توجه ودقت فراوان است. این اسلوب ازمکتب نقاشی چین که درآن‌گل‌پته های زیبازیادبکار میررفته ،تقلید شده است . این‌مینیاتورباداشتن یك حالت رمانتیکی ویك احساس‌لطیف شاعرانه بیشترموردتوجه‌است .

درشماره(٥)مینیاتورد یگری کتاب‌مصور کلیه‌ودمنه رامی بینیم که‌درآن‌پرنده قشنگ وسبزرنگی دارای دم در ازو پوپـلك بلنـد مورد توجه پـادشاه است . این پرنده بصورت یك‌سیمرغ‌افسانه‌یی‌دیده میشودکه‌درشاهنامه ازآن‌تصاو یر بسیاری کشیده اندوتمثیل های زیادی‌بکار برده‌اند،زیرااین‌نیروی‌عجیبه‌رابابالهای قوی وسهمناکش مظهرقدرت عجیبی میخوانند (۳)

1-- Basil Gray , Persian miniaturs , P . 16
2-- Ibid
3-- Ibid

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرقع گلشن*: محفوظ در کتابخانه کاخ گلستان تهران که در آن تصویر سلطان حسین بایقرا رادرحرمش نشان میدهد واحمتـالاً درسال (۸۹۰ه) کشیدهٔ شده است. دریکی ازمینیاتورهای مرقع گلشن که‌در آن بزم وشادی بنظرمی خورد، در آن منتهای قدرت ومهارت بکاررفته ودرریزه کاریهای آن نهایت دقایق قلمی وطراحی گلسازی وطلاکاری ورنگ آمیزی رعایت شده است .درین صفحهٔ مصور کمال وجدوطرب وحالت رقص ونشاط وخوشی وانبساط خاطررامیتوان ملاحظه کرد.(۱)

درمینیاتوردیگر آن، باغی نظرراجلب میکند که عده یی ازنوزادگان در ساز و نوازدیده میشوند . این مینیاتوردرمکتب هرات بدست تـوانـای هنرمند شهیر (بهزاد) کشیده شده است (۲) .

معراج نامه: این نسخهٔ مصوربسال ۸٤۰ ه .در هرات بـرای شاهرخ میرزا کارشده وفعلاً درجمله کتب معتبر ونفیس کتابخانه ملی پاریس محافظت میشود(۳)

دیوان حافظ شیرازی**: نسخه مصور ومطلای دیوان حافظ مورخ بسال ۹۰۷ه. که حسب الامر «فریدون حسین میرزای بایقرا» توسط محمد حسن مصور وخطاط معروف هرات کارشده، دارای چهارقطعه مینیاتورخیلی زیباست . این کتاب برای سلطان حسین میرزای بایقرا اهداشده است .

---

*البوم وکلکسیون یك عده صورتهاییست که موجوددرکتابخانه جهانگیر، پادشاه کورگانی در هند بوده جهانگیر آنرا بصورت مرقع های درآورده است . و یکی‌از آنها همین مرقع گلشن است . مجله سخن دوره هفتم ص ۹۳۹– ۹٤۱ مضمون استاددکتر عیسای بهنام .

1--2 - Persian miniaturs -- P - 17

۳ـ نقش‌ونگار، ش ۸ـسال ۱۳٤۱ص ۸

** درصفات اول‌این نسخه که محفوظ درکتابخانه نسخ خطی کابل است ، تصاویری ازفریدون حسین و خواجه حافظ موجود است .

تصاویرمربوط به شماره های (۱)و(۲) را در کتاب صنایع افغانستان تالیف گ .۱. پوگا چینکروا قید صفحات (۱۹۰–۱۹۳)میتوان ملاحظه کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library



از کـلیله ود منه :

حکا یت‌چهار ر فیق (زاغ ـ سنگ پشت ـ موش و آهو)

مینیا تـور شماره (۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

مینیاتورها و نسخه‌ها مصور، مذهب و مخطوط خمسه‌های نظامی، دهلوی نوایی و جامی :

در یك نسخهٔ خطی خمسه نظامی مینیاتوری بچشم میخورد که وفات مجنون را به آرامگاه «لیلی» مینمایاند. این مینیاتور بسال ١٤٣١ م . درهرات کار شده است. در مینیاتور مزبور مجنون بحالت زار روی خاك لیلی معشوقهٔ خود افتاده و آنگاه جان به جان آفرین تسلیم کرده است و این ابیات نظامی در آن صفحه خوانده میشود: (١)

این گفت ونهاد برزمین سر　　وان تربت را گرفت دربر
چون تربت یاردربر آورد　　ایدوست بگفت وجان برآورد
او نیز گذشت ازین گذر گاه　　وان کیست که نگذرد برین راه
راهیست عدم که هر که هستند　　از آفت قطع آن نرستند ...

مینیاتوردیگر ازین نسخه منظرهٔ ایستادن خسرو رامقابل قصرشیرین نشان میدهد و ابیات ذیل دربالا وپایین صفحه خوانده میشود (٢) :

دگر لختی زتندی رام کردم　　چو ویسه درجهان بدنام کردم
بکوشم تا خطا پوشیده باشم　　چو نتوانم بجان کوشیده باشم
چوشاه آمد نگهبانان دویدند　　زرافشاندند و دیبا ها کشیدند
ملك برفرش آن دیبای گارنگ　　جنیبت را ند سوی قصر دلبند
دری دید آهنین چون سنگ بسته　　زحیرت مانده بردردل شکسته (٣)

درمینیاتوردیگر نسخهٔ مزبور شکار کردن «بهرام» وتیرانداختن ورنجیدن کنیزك بنظر میخوردو نظامی در کتاب خوداین صحنه را اینگونه تمثیل کرده است (٤)

تیرشد برق شدجهان افروخت　　گوش وسم رابیکدیگر بردوخت
گفت شدبا کنیزك چینی　　دست بردم چگونه می بینی

١ــ رجوع شود به‌ص ٤٣ به‌بعدخسهٔ نظامی بخش خسرووشیرین چاپ تهران
٢ــ به‌مینیاتورص ٢٠٢ صنایع افغانستان تألیف پوگاچینکوا مراجعه شود .
٣ــ خمسهٔ نظامی ص ٣٠٨ بخش بهرامنامه
٤ــ ایضاً ص ٨٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت پر کردشهریاراین کار کارپر کرده کی‌بود دشوار
هرچه تعلیم کرده باشد مرد هر چه دشوار شد بشاید کرد
رفتن‌تیر شاه بر سم گور هست عادت نه از زیاده زور
شاه‌چون‌این شنیده‌سخت‌آمد تبر تیز بر درخت آمد

دریك صفحه مینیاتوردیگر«شیرین» درحال‌حمام‌گرفتن دیده میشودو«خسرو» سواربراسپی درعقب تپه یی که بشکل اسفنج نقاشی شده است مشغول به تماشای شیرین میباشد . درتصویرمزبورتکنیك دقیق وطرزنشان دادن منظره و کوچکی اشکال ازخصایص مکتب هرات است . که درنیمهٔ اول قرن پانزده میلادی کار شده واین ابیات درآن صفحه خوانده میشود :

گران بت جان من بودی چه بودی ورین اسپ آن من بودی چه‌بودی
نبودآگه که آن شبرنگ وآن ماه ببرج او فرود آیند ناگاه
بسا معشوق کاید مست بردر سبل‌دردیده‌باشد خواب در سر
بسا دولت که آید برگذرگاه چو مردآگه‌نباشدگم‌کند راه ...

دریکی ازخمسه های نظامی متعلق به موزهٔ بریتانیاکه حاوی مطالبی از نقاشان معروف‌چون «آقامیرك»،«سلطان‌محمد»،«میرزاعلی»،«مولینا مظفرعلی» و «میرسیدعلی»میباشد،دیده‌میشود. نسخه‌دیگری‌ازاین‌خمسه که‌درسال۸۵۳ه. (۱٤٤۹م.) نوشته‌شده دارای (۲) صفحه مینیاتورقشنگ‌میباشد.این کتاب درموزهٔمتروپولیتن نیویارك نگهداری میشود. تصاویرمزبوربارنگهای درخشان وممتازخودشهرت فوق‌العاده پیداکرده‌وازآنجمله بهترین‌صورت‌آنراصفحه مینیاتوری تشکیل‌میدهد که «فرهاد»،«شیرین» معشوقه خودرانگهداشته تا اورابراسپش سوارکند (۱)

۱ــ التصویرفی الاسلام عندالفرس ص ٤٥

(c) ketabton.com: The Digital Library



از کلیله و دمنه :

شیر پیر ـ خرو گرگ، کارمکتب تیموری (۱۳۲۵ـ۱۴۲۰)

مینیا تور شماره (٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسخهٔ مصور دیگر از خمسهٔ نظامی کار مکتب هرات محفوظ در کتابخانهٔ والاحضرت سردار محمد نعیم خان در کابل که شامل ده تصویر میباشد. در تصاویر مزبور بالترتیب داستان رفتن اسکندر به هندوستان و همچنان رفتن او به کوه البرز و فتح دژ در بند و نیز داستان شوریدگی «مجنون» و انس او با حیوانات و آمدن «نوفل» نزد او و آموزشگاه مجنون، منظره رفتن شیرین بد خمه خسرو، شفاعت کردن مردمان کهن سال برای پوزش ببارگاه پدر خسرو پرویز و تصویر مربوط به افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم سوم در گنبد سبز نزد بهرام است. و بنابر آن تعداد زیادی از این تصاویر هم اکنون موجود بوده و اما چهره های افراد آن بدست کدام شخص تراشیده شده است (۱).

نسخهٔ مصور خمسه امیر خسرو دهلوی بقلم و کتابت عالی و بخط زیبای محمد بن علاءالدین رزه یی در کتابخانه نسخ خطی کابل موجود است. مرحوم فکری سلجوقی در پاورقی مضمون خود در مجله آریانا (۲) در این باره ذکر میکند: «هرورقش به جهانی می ارزد و من تا کنون کتابی بخوبی آن ندیده ام که بقلم کتابت خفی سراپا یکدست نوشته و براستی تراشیدن و قط نمودن قلم بان باریکی و کتابت نمودن کتابی بزرگ بان قط و قلم از قدرت بشر خارج است. و اگر صاحب ریحان نستعلیق را اشتباهی دست نداده و یا کاتب محمد بن علاءالدین رزه یی را علاءالدین محمد قید ننموده باشد، یقین دارم که خمسه یست که صاحب ریحان نستعلیق آنرا دیده و محمد معصوم خان، صاحب تاریخ معصومی آنرا خریده است و در آخر خمسه چنین امضا نموده: تمت الکتاب بعون الملك وهاب تحریر فی شهر رجب المرجب سنه اثنا ثمانین و تسعمائة کتب العبد المذنب فقیر محمد بن علاء الدین رزه غفر ذنوبه وستر عیوبه بولایت خاف در قریه نشقان....»

۱- مجلهٔ آریانا، ش ۲ سال ٥ ص ۱۲- ۱٤- ببعد مضمون مرحوم گویا اعتمادی، کابل.

۲- آریانا دورهٔ (۲٦) پارقی ص ۹۱، کابل ۱۳٤٦.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یك‌خمسهٔ خطی دیگر ازامیر خسرو دهلوی که‌بتاریخ (۸۹۰ه.) کـا ر شده دارای ۳۳ صفحه مینیاتور خیلی عالی است که‌تو سط محمد بـن اطـهر کـتا بت شده‌است .(۱)

چهار کتاب ازخمسهٔ امیرعلیشیر نوایی که‌بزبان‌ترکی چغتایی‌نوشته‌شده‌است مورخ بسال (۸۹۰ ه.)بوده‌وبرای شاهزاده بدیع الز مان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا تهیه‌شده وحاوی(۱۱)صفحه مینیاتور بسیارزیباوعالی به‌سبك بهزاد میبا شد ودریکی ازاین مینیاتور هاامضای(قاسمعلی)شا گـرد (بهزاد) دیـده شده است. واحتمالاً این امضاء آنـگاهیکه کتاب مزبور در کتابخانه سلا طین کور گا نی هند بوده، بدان‌اضافه شده است . (۲)

نسخهٔمصور خطی تحفةالاحرار جامی که‌بسال۸۸٦ه. کتابت‌شده‌واسم کا تب آن معلوم‌نیست .این‌نسخه فعلاً در کتابخانه نسخ خطی کابل محفوظ میباشد.

نسخهٔ دیگرخطی ومصور هفت‌اورنـگ جامی دارای سی‌واندصورت خیلی قشنگ وزیبا که‌در کتابخانهٔنسخ خطی کابل موجود بوده واین تصاویـر در عصر سلطان حسین میرزای با یقرا درهرات کشیده شده است . واحتمال سبك بهزاد ومکتب اودرآن میرود .

ازصفحات مصور کتابها ونسخه های خطی،مصور،مجدول، ومذهب کـه نـام برده‌شد، شباهت کامل به‌کارهای‌مکتب‌هرات‌دارندوخصایص اینگونه‌آثارمصور عبارتست از کوههاییکه‌درفواصل‌معین باسبزه‌پوشیده‌شده،افق‌بلندورنگهای‌جدید به‌الوان‌واقسام‌مختلف‌وگوناگون،این‌رنگ‌هاخیلی جدید،لطیف‌وخوش‌منظراست. درختان‌گل‌وگیاه‌وغیره جزئیات آنهابادقت وتوجه خاص وبینش کاملاً استادانه کشیده شده‌است . آسمان بالای‌افق طلایی رنگ ابرها بشکل مار پیچ وبروش

۱ـ مجلهٔروزگارنو، جلد(۱)ازشماره۱- ۳سال (۱۳٤۰شماره ٤) سال۱۳٤۲ص۲ ببعد.

۲ـ رهنمای کتاب‌جلدهفتم ص ۲۷٦ ، نوشته۱.ف. ل پـتن ترجمهٔ استاد یارشاطر .

(c) ketabton.com: The Digital Library



از کـلیله ودمنه:

پادشاه و پر ندهٔ خیالی (سیمرغ) کار مکتب هرات (۱۴۲۵ ـ ۱۴۲۰ م)

مینیا تور شماره (۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

چینی، آسمان شب برنگ سرمه یی، ماه وستارگان برنگ طلا یی نشان داده شده است. قسمیکه بملاحظه میرسد .درعصرهای شاهرخ و بایستنقر مصوران بکارهای تصویر شاهنامه وصحنه سازی آن بیشتر بذل توجه مینمودند واما بعداً آثار بزمی شاعران صحنه جدیدی برای ابراز لیاقت وکفایت هنرمندان بوجود آورد و چنانچه کتابهای سعدی، نظامی، دهلوی و نظایر آنان بامینیاتورهای عالی آرایش وزیبایی یافت.

درعصر تیموری، نقاش درانتخاب موضوع آزادی عمل دارد .اما در اسلوب وسبك خود تابع یك اصول معینی است .درین عهد مینیاتور بیشتر جنبه آرایش وزینت گرفته وچنان سعی بعمل نیامده است که صورتها بعینه بسان صورتهای باشد که از کمره عکاسی ظاهر میگردد .وغالب مینیاتورهای این عصر جنبهٔ نمایشی دارند. تا صورتی اززندگانی حقیقی ،زیرا قوهٔ مخیله میدان وسیعی درین زمینه هاداشته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی

ترجمهٔ : پوهنمل حمیدالله امین

سلطنت افغانها در هند

فصل اول

سلطان بهلول لودی

امپراطوری لودی، در دورهٔ سلطان بهلول، مدتها بحیث یك كانفدریشن ضعیف قبایل افغانی انتقاد شده است. امامطالعهٔ دقیق واقعات این دوره نشان میدهد که وی یگانه سلطانی بود که موفق به احیای سلطنت دهلی گردید وعناصر تخریب کننده را تحت کنترول در آورد. مساعی وی بغرض بالابردن وقار تاج وتخت بصورت تدریجی نیز قابل تذکر است. برای درك این مطلب ایجاب مینماید تا شرایط سیاسیی که قبل از وی در هند شمالی وجود داشت، بصورت تدقیق مطالعه شود.

موجردیت بی نظمی از علایم مشخص نیمهٔ اول قرن ۱۵ در تاریخ هند بشمار میرود. در دهلی حکومت مرکزی متزلزل شدو اشراف مساعی شان را متوجه حفظ منافع شخصی و یا نجات سلطان نمودند. تاریخ دورهٔ اخیر حکمرانان سید، سلطان محمد شاه وعلاءالدین شاه، بیانگر این داستان غم انگیز است؛ بطوریکه هرج ومرج داخلی در دورهٔ سلطان علاء الدین باوج خود رسید وبالاخره سلطان بغرض نجات حیات خود، دهلی را ترك گفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باوجودمشکلات موجود،سلطان بهلول سعی نمود تااعتماد اشراف، علماوسایر متنفذین رانسبت به‌خودجلب کند. روش‌سیاسی وی‌محصول‌دوره‌یی‌بود که وی‌در آن زندگی‌داشت. زیرا اسلاف وی بنابرعدم اطاعت اشراف درمـوردجلوگیری از تجزیهٔ سلطنت کاملاً ناکام‌شده بودند. بنابر آن‌اودراوایل دورهٔخویش نمیتوانست روش‌محترمانه رادرمقابل اشراف اتخاذنماید ازین‌جهت‌این موضوع یك حقیقت مسلم‌است که درمواقع ضروری‌ودرصورت امکان، هریك ازاشراف غـیرمطلوب افغان ویاغیرافغان را ازبین برده است. اوهمیشه بصورت جـدی ازفعالیت هـای اشراف مراقبت مینمودو با اقدام‌استقلال خواهی آنها بشدت مقابله میگردد.

شکی نیست که اشراف بزرگ وجودداشتند ودراقطاع هـای وسیع‌شان ازداشتن حقوق آزادی‌داخلی، برخوردار بودند. اماهر کدام آنهامجبور بودندازسلطان‌متابعت نمایند. کوچکترین نشانهٔ عدم‌متابعت ازطرف اشراف،منجربه ازبین رفتن آنهامیشد ودرین خصوص مثال های زیادموجوداست،حتی‌اشراف افغان نیز که توسط‌بهلول وعمویش اسلام‌خان لودی‌عزت‌ومقام‌یافته بودند،درهنگامیکه بنابرعلایق شخصی وفاداری‌شان را نسبت به سلطان ازدست‌دادند، بنابرایجابات زمان از بین‌رفتند. بطورمثال درسال ۱٤٦٦ احمدخان جیلوانی‌پسریوسف‌خان‌جیلوانی، ازخدمتگاران قدیمی بهلول، تغییرعقیده‌داد وهمبستگی خود را باسـلطان حسین‌شرقی‌در Biyana اظهارداشت؛ زیرا سطان حسین‌یقین‌داشت که‌زمانی‌خواهدتوانست قدرت‌افغانهارا منحل‌نماید. (۱) شیخ‌جمالی یکی‌ازنویسندگان‌متأخر دربارهٔامورمربوط به‌احمدخان مقطع Biyana چنین‌می نگارد: درمدتی که شیخ سماالـدین درخطهٔ Biyana اقامت داشت،روزی‌سلطان‌احمد جیلوانی‌باسید خوند امیررسولـدار که به مرتـضی‌خان شهرت داشت ودیگران آمدند. درینوقت سلطان حسین جـوانپـوری میخواست

۱ ـ طبقات اکبری جلد اول ص ۷۰۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارالملك دهلی را فتح نماید و درین جریان سلطان احمد نیز از وی طرفداری مینمود. وی روزی از پیشوای مذهبی تقاضا نمود تا برای توفیق سلطان حسین جهت فتح دهلی دعا نماید. پیشوا درحالیکه به قهر آمده بود گفت: «احمد، پدر تو را سلطان بهلول تربیه کرده است، بنابران تو نباید وفاداری خود را در مقابل مقام سلطنت از دست بدهی. هیچوقت برای کسب موفقیت یك شخص مستبد که به عدالت احترام نمی گذارد دعا نمیکنم» سلطان احمد باشنیدن آن مطلب از پیشوا خجل شد و آرزوی موفقیت سلطان حسین جوانپوری را از سر بیرون کرد. و کر شش نمود تا با جلب اعتماد بهلول باوی یکجا شود (۱)

سقوط تاتارخان یوسف خیل نیز در ینمورد قابل تذکر است. او مقطع تمام سرکارهای ماورای ستلج، چون سیالکوت، لاهور و Dipalpur بودو ۱۵۰۰۰ سوار را درخدمت داشت. وی که سرزمین های وسیع وحاصل خیزی را دراختیار داشت درسال های اخیر سلطنت سلطان بهلول خیال استقلال طلبی را درسر پرورانید. او همچنان پرگنه های چندی از خالصه رابدست آورد و بعوض مامورین دولتی اشخاص مربوط به خودش را مقرر نمود. شهزاده نظام خان (بعداً سلطان سکندر) موظف شد تا به کمك اشراف بزرگ، چون عمرخان سروانی ، میاسید فرملی وپسران، خوشیاوندان شان، ناصرخان نوحانی و دریاخان نوحانی پسران مبارك خان نوحانی با تاتارخان مقابله نمایند. اگرچه تاتارخان باعزم راسخ وشجاعت، درنزدیکی امبالا جنگ کرد، اما نتوانست در مقابل طرفداران سلطنت مقاومت نماید. زیرا افسران وی میدان محاربه را ترك گفتند واورا تنها گذاشتند تابالاخره بقتل رسید (۱۴۸۵) (۲)

---

۱ ــ سیر العارفین ص، ۱۷۷ .

۲ ــ واقعات مشتاقی ، اوراق ۹ ب ، ۱۰ الف .

تاریخ این محار به بطور تخمین تحریر گردیده ،رزق الله مشتاقی میگوید که شهزاده نظام خان در زمان ظهور این جنگ ، پانزده سال داشت. شهزاده در هفده سالگی یعنی سه سال بعد برتخت نشست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از بین رفتن تا تارجان یوسف خیل در حقیقت اعلام خطری بود برای تمام اشراف افغان وغیر افغان که شاید در فکر تضعیف قدرت سلطت می بر آمدند. همچنین قضیهٔ احمدخان جیلوانی مقطع سرکار Biyana بر روابط بین مقام سلطنت واشراف افغان روشنی می اندازد. طوریکه تذکار یافت احمدخان جیلوانی موفق شد تا اعتماد سلطان بهلول راجلب نماید؛ امابعدازمرگ سلطان درمقابل خلف وی بار دیگرشورش نموده واستقلال Biyana رابدست آورد. ازآنجا بیکه سلطان سکندر درسال های اول سلطنت خویش مصروف حل مناقشات با شهزاده گان دیگر که فکربدست آوردن سلطنت را درسرمی پرورانیدند بود، نتوانست تاسال ۱۴۹۰میلادی بجانب Biyana لشکر کشی نماید. دوسال ۱۴۹۰ احمدخان جیلوانی وفات یافت وبعوض وی پسر بزرگش سلطان اشرف زمام امور رابدست گرفت. سلطان اشرف نتوانست درمقابل سلطان سکندر که قلعه رامحاصره کرده بود مقاومت نماید. بالاخره وی قلعه راتسلیم نمود وخود به گوالیار مهاجرت کرد (۱) علاوه برآن موجودیت این حقیقت که سلطان بهلول قدرت داشت تاهریك ازاشراف را ازاقطاع وی بجای دیگری منتقل نماید، نیزباعث شد تا اشراف تحت کنترول باشند.

بطور مختصر سلطان بهلول بنابرسیاست عاقلانهٔ خویش روابط بین اشراف راطوری تنظیم نمود که درمقابل وی وفادارباشند وهرگونه امکان برای بروزهرج ومرج ازبین برود. بنابران هیچ یك ازاشراف جرأت نمیکرد تادرمقابل سلطان قدعلم نماید. لهذا خیلی مشکل است تابا Dr.R.P.Tripathi درقسمت این گفته وی هم عقیده شد که میگوید «بهلول لودی باجلب نظر افغانها وپیروی ازروش پدرش ثابت نمود که وی درداشتن قدرت بیش ازهیچکدام آنهانیست. اوازداشتن لقب سلطان ورهبری افغانها کاملاً راضی بود. دردوره وی امپراطوری افغان هااتحادیه متشکل

۱ ـ ایضا اوراق ۶۷ ب ، ۶۸ الف.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازقبایل افغانی بود که توسط شاه لودی رهبری میشد » (١)

Dr.tripathi ادعای خویش را بر کتاب افسانهٔ شاهان اساس میگذارد، اما اکثر داستان های این کتاب، تخیلات شخصی مؤلف می باشد . نظریه وی برعنعنیی اساس گذاشت شده که توسط آن ملك کالا، پدر سلطان بهلول بعد از شکست دادن Jasrath Khokkar سلطان دهلی شد .ودر موقع اشغال مقام سلطنت امر نمود تا تختی بزرگی بسازند که بر آن، وی باسی وچهار تن از اشراف خود بنشینند. ازاین وقت ببعد سلا طین لودی بااشراف چون برادران شان معامله میکرد ند (٢)

تاجاییکه ازحقایق تاریخی برمی آید جسرت کهو کر وملك کالا هرد وحیثیت سلطان رادارا نبودند. ملك کالا یك شخص عادی بودو برادرش اسلام خـام لودی، ازاقطاع مربوطهٔ خویش چند قریهٔ آنرا باوداده بود. بعداً اودرهمانجادر جنگی درمقابل افقانهای نیازی بقتل رسید (٣) این نکته نیزقابل تذکراست که افغانهای لودی باحکومت های مستبدهٔ هندی آشنابودند، زیرامدتی رادر نزدسلاطین البری (Ilbari) ،خلجی و تغلق خدمت کرده بودند. بنابران آنهاتمام عادات قبیلوی را ازدست دادند ومانند اشراف متمدن هندی عمل میکردند. ازهمین جهت بو دکه

1-Vide. Tripathi , Some aspects Muslim adminstration,P.83

٢ ـ مولف افسانه شاهان میگوید :

« کالا را مردمان گفتند که شما را حق تعالی از کرم عمیمم ولطف عظیم پادشاهی داد. الحال شما بر نام خود خطبه بخوانید وبر تخت نشنید. پس سلطان کالا فرمود چنان تخت راست باید نمودکه همه برادران ما نشنید. چون این سخن را کالا فرمود مقربان عرض کردند که تخت آن مقدارمی باشد که پادشاه تنها بنشیند وهمراه پادشاه مقدار پنجاه وشش هزارسوار برادران ،آن طور چگونه تخت راست خواهد شدکه همه برادران بران خواهند نشست. بازفرمود که باری این مقدار باید راست کرد که بروسی وچهار برادران بنشیند چون ملك بکالا مسلم شد نام سلطانی بر کالا افزود ند همچنین سیزده سال و(٩) ماه ویك روز وپنج گهری پادشاهی کرد» .

٣ ـ فرشته ص، ١٧٣ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

خان جهان لودی ازخان خانان فرملی درقسمت حمایت ازشهزاده نظام خـان که نوهٔ دختری یك زرگرهند وبود طرفداری نمود. درحالیکه بعضی ازافغانها میخواستند که حکمروای شان باید ازشهزاده گانی باشد که ازمادرافغان تولد شده باشد (۱)

ازتحلیل متون موجودزبان دری به این حقیقت میتوان پی برد که سلطان بهلول واقعاً پادشاهی بود باقدرت مطلقه وتنورفکری. او توفیق یافت که در یك دوره بحرانی موقعیت خویش را استحکام بخشد، این نظر که سلطنت دهلی دردورهٔ او از اتحاد قبایل افغان بوجود آمده بود، توسط حقایق تاریخی ثابت نشده ومساعی است که بغرض مطالعهٔ غلط تاریخ دورهٔ او بعمل آمده است. باید بخاطرداشت که بهلول قبل ازبدست آوردن سلطنت، بحدی فکرقدرت طلبی داشت که درمقابل سلطان محمد شاه وعلاءالدین شاه دلیرانه مقابله نمود وبدون تحمل ضرر تمام سرزمین های غربی (لاهور، سیالکوت، سرهند، حصار فیروز، Dipalpur وsamana) راتحت ادارهٔ خود در آورد. باآنکه دوبار بردهلی حمله کردولی موفقیت نصیب او نشد (۲)

علاوه بران وی ازافسران مجرب نظامی بشمارمیرفت وغالباً برمخالفین خویش درجنگ غلبه می یافت. بدین ملحوظ غیرقابل تصوراست که حکمرانی موفق ویك جنرال نظامی چون بهلول حکومت خویش رابشکل یك کانفدریشن قبایل افغانی تاسیس نموده باشد. اگرواقعاً چنین می بود، شاید امپراطوری لودی حتی درزمان حیات بهلول به حکومت های قبایلی تجزیه میشد واشراف فرملی ودیگر اشراف غیرافغان نیز درمورد مطالبهٔ استقلال ازآنها پیروی مینمودند.

درینجا به ترکیب اشراف دربارسلطان بهلول نیز باید مختصراً اشاره نمود. در

۱ـ ایضاً ص، ۱۶۹ .

۲ـ ایضاً ص، ۱۷۴ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصرف دهلی یك گروپ ازافسران مورد اعتماد که درمقرو ی از زمان عمویش خدمت میکردند،اوراهمراهی کردند که مهمترین آنهامسند عالی تاتارخان یوسف خیل، (١) مبارك خان نوحانی ویوسف خان جیلوانی (٢) پدراحمد خان جیلوانی مقطع (Biyana) وپدرمیامحمدخان فرملی می باشند(٣) قطب خان لودی پسر اسلام خان وخان جهان لودی پسر فیروزخان عموی کوچك بهلول به نسبت رابطهٔ که باسلطان داشتند دردربارداری نفوذ زیادبودند. (٤) علاوه بر آن اشراف کوچك وبزرگ دیگری نیز وجودداشتند که اقطاع هایی رادرسرزمین هاییکه بعداز به‌سلطنت رسیدن بهلول اشغال‌شده بود، بدست‌داشتند. ازاشراف مهم‌درین‌جمله میتوان ازجمال‌خان لودی، خان اعظم،عمرخان سروانی وعیسی خان‌لودی،یکی ازخویشاوندان‌سلطان نام برد. جمال خان سرنگ خانی (لودی) حصارفیروزخان اعظم با عمرخان سروانی پرگنه های شاه آباد pail . Banor و بعضی‌از نواحی‌دیگررادرسرکارهنددر دست داشتند. (٥) حالانکه پرگنه های kampil,Bhogaon وpaiali به عیسی خان لودی سپرده شده بود (٦)

---

١ ـ با برنامه (متن ترکی) جلد اول ورق ٢٢٥ ب و ترجمه فارسی بابر نامه توسط عبدالرحیم خانخانان، علیگر ورق ٢٠٤ الف.

٢ ـ طبقات اکبری، ص ٢٩٩ وسیرالعارفین، ص، ١٧٨.

٣ ـ تاریخ شیرشاهی، ورق ٥٣ الف .

٤ ـ واقعات مشتاقی، ورق ٦٦ الف وطبقات اکبری، ص ٢٦٤.

٥ ـ تاریخ شیرشاهی، ورق ٦ الف.

٦ ـ طبقات اکبری، ص ٣١٥.

آنها بیکه دارای رتبه‌های کـوچك بودند شامـل سوری‌ها و فرملی‌ها بودند(۱)

۱ ـ عدهٔ مشترك براین است که فرملی ها افغان بودند، زیرا مناطق مسکونی آنها درسرزمین های مربوط به افغانها واقع شده بود. آنها به بعضی ازعادات محلی توافق‌حاصل نمودند وبنابران‌مانند افغانها معلوم میشدند. آنها درمنطقهٔ فرمل، درمجاورت غزنی که حتی‌اکنون نیز بهمین نام یاد میشود، سکونت داشتند. Mrs. Beveridge آنها را ازنژاد ترك وتاجیك میداند. حالانکه بابر میگوید: «فرملی ها شیخ زاده وبازماندگان شیخ محمد مسلمان میباشند که دردورهٔ افغانهادرهندوستان امتیازات زیاد داشتند» بابرنامه‌صفحه۲۲ونیزرجوع‌شودبه (نظریهMrs. Bevevidge راجع به‌منشاءفرملی‌ها) مشتاقی‌نیزدربارهٔمنشاء فرملی ها روشنی میاندازد وقتیکه وی به توضیحات سیدخان یوسف خیل لودی در باره مسند عالی میا حسین فرملی اشاره مینماید، میگویدکه‌سید خان به رانا سنگه‌دربارهٔ مسند عالی گفت: «ایشان‌شیخ‌زاده اند ما ایشان را تربیت‌کردیم ما برادر پادشاه هستیم به حساب افغانان‌پادشاهی‌به شاهوخیل میرسد یا یوسف خیل، دیگران همه نوکرانند» (مراجعه شود به واقعات مشتاقی ورق،۱۶۲الف)

بهمین ترتیب عیسی‌خان لودی درهنگا میکه بعد ازمرگ سلطان بهلول برموضوع جانشینی دربین اشراف بحث‌میشد خان خانان فرملی را توهین نمود. عیسی خان لودی ازخان خانان خواست تا در امور افغانها که به شاه ارتباط داشتند، مداخله‌نکند؛زیرا تنهایکی‌ازخدمتگاران‌بود.خان خانان فرملی جواب داد که او تنها خدمتگار سلطان سکندربود وازشخص‌دیگری نمیباشد. (رجوع‌شود به فرشته، ص،۱۷۹)

حافظ رحمت خان که دربارهٔ منشاء فرملی ها وموضیعی که آنها ازآن بهند آمده‌بودند،معلومات کافی نداشت،نیز براین موضوع روشنی میاندازد. اومیگوید که فرملی ها در اصل افغان نبودند(رجوع شود به خلاصةالانصاب ورق۵۲ب).

معلوماتیکه توسط مولف (حیات افغانی)داده شده به حقیقت قرین است اوبدین عقیده است‌که فرملی ها اصلا تاجیك اند وضمناً علاوه میدارد که فرملی ها خودرا بازماندگان خلجی هایی میدانندکه حکومت شان را در سال ۱۲۹۶ میلادی درهند تأسیس کردند.دیده شود حیات‌افغانی ص،۴۵۵.

اگر چه اشراف فرملی دورهٔ افاغنه مستقیماً به قبایل افغانی ارتباط نداشتند، اما درهنگام سلاطین لودی مورد اعتماد زیاد قرار گرفته بودند. وموازنهٔ قوا را با اشراف افغان برقرار نموده بودند. در دورهٔ سلطان ابراهیم میا مصطفی فرملی وبرادر کوچکش با یزید فرملی خدمت بزرگی را برای سلطان در هنگام جنگ با میرانی که علم بغاوت برافراشته‌بودند، انجام دادند. خسرمیامصطفی که میا محمد فرملی نام داشت ومقطع مشهور Awadh و Bahvaich بود، خواهر زادهٔ سلطان بهلول بود. این مطلب نشان میدهد که فرملی‌ها حتی‌اززمانیکه اسلام خای لودی اقطاع‌سرهند را دردست داشت‌درخدمت بهلول‌بودند. این موضوع همچنان نزدیکی وقرابت فرملی ها را به سلاطین لودی نشان میدهد. سلطان بهلول بحدی آزادمش بود که دختر خود را درعقد عبدالله قریشی یکی ازاخلاف شیخ بهاءالدین زکریا درآورد. (مراجعه شود به اخبارالاخیار، شیخ عبدالحق، ص ۳،۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جملهٔ سوری ها، همت خان از بزرگترین اشراف بود. امارتبهٔ او پایین تر از ملك بود. پرگنه های Tihara و لودیانه باو سپرده شد(۱) چنین معلوم میشود که اشراف فرملی مانند میاگدای فرملی وخان خانان فرملی در اوایل دورهٔ سلطنت بهلول از اشراف کوچك بودند. اما با توسعهٔ امپراطوری شهرت زیادیافتند(۲) در مورد میاحسین فرملی باید اظهار داشت که تازمان مرگ بهلول، چندان شهرت نداشت. از این حقیقت که بهلول تمام سرزمین های تصرف شده از سلطان شرقی را به شهزادگان خون شریك اقارب نزدیك و پیروان قدیمی خودسپرد، چنین برمی آید که سلطان تمام اقدامات احتیاطی را بغرض حفظ منافع خانوادگی خود اتخاذ کرده بود؛ بطور مثال حکومت ولایت جوانپور به شهزاده بربك شاه، پسر بهلول سپرده شد. ادارهٔ سرکار های لکنهو و کالپی Kalpi به شهزاده اعظم همایون، پسر شهزاده بایزید، پسر بزرگ بهلول که درهنگام حیات پدر وفات یافت، سپرده شد. اقطاع وسیع Rapri و Chandwar به شهزاده علم خان (بعداً سلطان علاءالدین) وسرکار بدایون به خان جهان لودی تعلق گرفت. همچنان سرزمین های وسیع Awadh'Biyana'Kara توسط مبارك نوحانی مسندعالی میامحمد فرملی واحمدخان جیلوانی پسر یوسف خان اداره میشد. درحالیکه شهزاده نظام خان (بعداً سلطان سکندر) امورمربوط به دارالسلك دهلی را بدست گرفت (۳)

مقرری های فوق نشان میدهد که بهلول در قسمت سپردن مناصب عالی وهمچنان اقطاع های وسیع به اشراف محتاط بوده است به هیچ یك از مهاجرین جدید روه

---

۱ - تاریخ شیرشاهی، ورق ۳ الف.

۲ - ایضاً اوراق ۶۰ الف، ب (دردورهٔ سلطان بهلول دراردوی شاهی درگروه سواره نظام خدمت میکرد.)

۳ - فرشته، طبقات اکبری، صفحات ۳۱۲ و ۳۱۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

رتبه های بلندی که مناسب اشراف بزرگ باشد داده نشد . سلطان درسال ۱۴۵۶ میلادی ،هنگامیکه سلطان محمود از جوانپور بسر کردگی قشون بزرگ ،قلعهٔ دهلی را محاصره ،نمود بکمك مهاجرین افغانی ضرورت احساس نمود.سلطان بهلول با تعداد قلیلی از پیروان خود در Dipalpur بود . او درین هنگام فکر کرد که باجلب کمك افغانهای روه ،خواهدتوانست هندوستان را در دست داشته باشد.زیرا هیچگونه امیدی برای اخذ کمك از هندی ها وجودنداشت. بنابر آن یگانه راهی که برای بهلول باقی ماند این بود که اوازنیروی این مردم درمقابل دشمنان خود استفاده کند. ثانیاً در آینده بمنظور توسعهٔ امپراطوری خود از کمك آنها مستفید گردد . درینمورد میگویند که خطاب به اشراف دربار خود گفت: «بگذارید افغانهای قبایلی با خویشاوندان خود درحالت غربت به اینجا بیایند . بگذارید بیایند واقطاع های بزرگ را درهند بدست آرند تاازیکطرف وضع زندگی شان بهبود یا بدواز جانبی دولت را در مقابل دشمنان قوی آن حمایت نمایند» (۱) اشراف این نظر سلطان را تمجید کردند. وی به افغانهای روه نوشت: «اگردوستان عزیزمن میخواهند باین مملکت بیایند تمام سرزمین های که فتح می شود وتحت کنترول می آید، بین ماچون برادران تقسیم خواهدشد» (۲)

تصمیم بهلول درمورد دعوت افغانها از روه برای کمك، از نظرسیاسی یك اقدام معقول بود زیرا ازیکطرف راجاهای هندو، پیروان زیادی داشتند، و از جانب دیگر بهلول هنوزهم بحیث یك اجنبی مورد تنفر قرار میگرفت. باین ترتیب وی تنها بردهلی حکومت مینمود ودراطراف واکناف، هریك ازاشراف درسرزمین های مربوط خویش بصورت مستقل حکومت میکردند تنها یکی ازاشراف مقتدر آن

۱- تاریخ شیرشاهی ورق ۳ الف.

۲ - ایضاً ورق ٤ الف .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنام دریاخان لودی از Sambhal بخدمت سلطان‌محمود شرقی شامل‌شده بود.

درچنین شرایط بهلول تنهادرصورتی میتوانست تاج وتخت دهلی را نجات دهد و بادشمنان خود مقابل‌شود که قشونی قوی ازافراد خود می‌داشت، اینکه افغانهای روه تاچه حدبخواهش بهلول جواب مثبت دادند، قضیه‌ییست که برای حل آن باید آثارقرون وسطی رابادقت مطالعه کرد. عباس‌خان سروانی میگوید که درجواب خواهش بهلول افغانهای روه بتعدادزیادوارد هندشدند و به سلطان پیوستند(۱) مشتاقی که کتابش بهترین مأخذ برای همین دوره است، برآنست که بهلول تنها باهفت هزارسوارسلطان محمودرا که سی هزارسوار داشت در Narila شکست داد. (۲) باستنادمؤلف تاریخ خان‌جهانی، تنهاده هزارسوارو پانزده هزار پیاده نظام، به‌سلطان‌لودی پیوستند(۳) مؤلف تاریخ داودی میگوید که باستناد بعضی منابع، قشون‌بهلول ازچهارده هزارسوارتشکیل شده بود، حالانکه دیگران آنرامتجاوز ازهفت هزارسوارنمیدانند(٤).

بهرصورت تعدادقوای بهلول بمراتب کمترازسی هزارسوار بود که‌درحقیقت قسمتی ازقشون سلطان‌شرقی راتشکیل می‌دادو بغرض جلوگیری از پیشرفت بهلول در Narila تحت قوماندانی فتح‌خان قرارداده شده بود(٥) سلطان‌شرقی همچنان سی‌فیل جنگی رانیز بدسترس فتح‌خان گذاشت. درحالیکه یکعداد کافی آنرا درقشون تحت قوماندانی خودنگهداشت (٦).

---

۱ - «بوصول فرامین، افغانان روهه [کذا] ازهر طرف‌چون‌مور و ملخ بدستورملازمت‌سلطان بهلول آمدند» تاریخ شیرشاهی ورق ٤.

۲ - واقعات مشتاقی، ورق ٥ ب

۳ - تاریخ خان جهانی، ص ۱٤۳

٤ - تاریخ داودی ص ۱٥

٥ - طبقات‌اکبری‌ص۳۰۱

٦ - ایضاً، ورق ٥.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تذکر عباس‌خان درمورد رسیدن تعداد زیادی از افغانهای روه بکمك سلطان لودی درسال(١٤٥٢)میلادی مبالغه‌آمیز است. ممکن است یکتعداد کمی‌ازخوانین افغان بکمك او آمده باشند. عباس‌خان سروانی تنها از کالو خان محمودخیل، نام می‌برد که درمحاربهٔ Narila مجروح شده بود. امابمجردیکه جنگ خاتمه یافت وی بادیگرخوانین که اسمای‌شان ذکرنشده به روه مراجعت کرد (١) بطور خلاصه میتوان اظهارداشت که نظریات عباس‌خان در بارهٔ اینکه افغانان روه بدعوت بهلول‌مانندموروملخ بهندآمدند، اشتباه‌است. قشون سلطان بهلول‌هیچوقت باعساکرشرقی تاهنگام از بین‌رفتن اخیرالذکردرتعدادمساوی‌نبوده است. همچنان صحت متن فرمان ذیل نیز که موقف فوق‌العاده سخاوت مندانهٔ سلطان رادرمقابل افغانهای مهاجر نشان میدهد، مشکوك بنظرمیرسد. میگویند او به اشراف بزرگ خود فرمان‌داد: «هرشخصی‌راکه‌ازروهه بهندآمده وخواهش‌شامل‌شدن درخدمت مراداشته باشد، نزدمن بیاورید من برای اوجاگیر(اقطاع) رابیش ازآنچه مستحق باشد خواهم داد. واگراوترجیح بدهد درخدمت یکی ازشما (اشرف)باشد، باید بدون‌درنظرگرفتن دوستی وقومیت برایش‌معاش مناسب مقرردارید. واگرشنیدم که حتی یکی ازافغانهابغرض تامین معیشت ویاپیداکردن کاربه‌کشور خود برود شمارا ازجاگیرهای تان بیرون خواهم کرد»(٢)

توضیحات عباس خان‌در بارهٔ ابراهیم‌وپسرش‌حسن‌سور، نشان‌میدهد که‌افغانها بصورت انفرادی درجستجوی کار بهندآمدند وبرای یافتن‌وظیفهٔ بهترنزد اشراف متعدد مراجعه کردند (٣) حتی درهمین دوره بعضاً مجبورمیشدند که در خدمت اشراف غیرافغان نیزدرآیند. علاوه بران تعداد اشراف کوچك غیرافغان بمقایسهٔ

١ - تاریخ شیرشاهی اوراق٤-٥

٢ - ایضاًورقه

٣ - تاریخ شیر شاهی ، ورق ٦.

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانها که درخدمت اشراف بزرگ افغان بودند بیشتر بود (۱) ازمهاجرین افغان تعداد آنهاییکه به خانواده های اشراف تعلق داشتند وخدمت کردن در نزد اشراف را برای خود کسر شان می‌دانستندودرخدمت شاه در آمدند، نا چیز بود؛اما برای ادامهٔ زندگی هرگز بیش ازچند قریهٔ محدود به آنها داده نشد. در ینمورد نعمت الله اسم فیروز کاکر را که به یکی ازخانواده های سرشناس روه تعلق داشت، تذکر میدهد. اودرسال ۱٤٥۲ بهند وستان آمد ودرخدمت شاه شامل گردید. اگرچه شاه او را محترم می‌شمـرد؛ اما هیچوقت رتبهٔ بزرگی برای او نداد. تنها چند قریهٔ محدود که به پرگنه Pail درسر کارسرهند تعلق داشت، باوسپرده شد. وقتیکه فیروز کاکر دراواخردورهٔ بهلول وفات یافت، پسرش لقمان اجازه یافت تااقطاع کوچك پدررا در تصرف داشته باشـد . (۲)

درحقیقت عباس خان سروانی وسایر نویسنده گان که ازوی پیروی کرده‌انـد کتب شانرا سالهابعد از سقوط حکومت افغانها نوشته‌اند. تمام آنها در مورد نشان دادن موقف محترمانهٔ شاهان افـغان درمـقـابل افغـانهـا (اشراف وسـواران) مبالغه کرده اند . در حالیکه واقعات مشتاقی درصورتیکه بصورت دقـیق مطالعه شود، حقایق تاریخی‌را روشن مینماید ونشان میدهدکه افغانهای مربوط بـه اقوام مختلف ونسبتاً فقیر بصورت متداوم وانفرادی بهند آمده‌اند؛درحالیکه خوانین افغان وپیروان شان همیشه از مسکن گزین شدن درهند نفرت داشته انـد .

مردمان قبایلی افغان به‌آزادی قبایل خویش عشق فوق العاده داشتند وحاضر نبودند بخاطر بهلول آنرا ازدست بدهند. اکثر آنها باوجود غربت، هیچوقت دوست نداشتند تاهنگام سقوط خاندان‌سوری، بخت شان رادرهند آزمایش نمایند (۳) آنها

۱ ـ واقعات مشتاقی، اوراق ٤۱ الف وب .

۲ ـ تاریخ خان جهانی، ورق ٤۸۰.

۳ ـ تذکرة‌الواقعات ورق ۹۱ ب.

همیشه از آزادی قبیلوی شان در فضای آزاد روه حظ می بردند. علاوه بر آنها، افغانهای هند را که اجداد شان از قدیم درهند مستقر شده بودند پایین تر از خود میدانستند. طوریکه افغانهای Sumbhal به مبارك خان سور گفته بود: «تو درهند تولد شده‌ای وبه همین علت ازطرز زندگی افغانها چیزی نمیدانی...» (۱)

بهرصورت بهلول موفق شد تا درمحاربهٔ Narila قشون شرقی را ازبین ببرد زیرا دریاخان لودی یکی ازطرفداران سلطان شرقی درآغاز جنگ به سلطان لودی پیوست. این عامل باعث شد تاسواران شرقی میدان جنگ را ترك دهند. از توضیحات فوق نتایج آتی حاصل میتواند شد:

اشراف بزرگ دردورهٔ سلطان تا اندازهٔ زیادی به خانواده های لودی نوحانی، سروانی وجیلوانی تعلق داشتند. برعلاوهٔ مهاجرین غیرافغان که ازخارج آمده بودند، زمینداران محلی هندوواشرافی که از قدیم مقداری از اراضی را بتصرف داشتند نیزبه نظر نیك دیده میشدند وآنهم برای اینکه توازن قوابا افغانها حفظ شود. ازجملهٔ مهاجرین غیر افغان شیخ زاده های فرملی در دورهٔ لودی ها شهرت خوب یافتند (۲) بطورمختصر باید یادآورشد که دردورهٔ سلطان بهلول مردمان غیرافغان نیزدرزمرهٔ اشراف بزرگ شامل بودند واین راه بروی همهٔ آنهاییکه استحقاق آنرا داشتند، باز بود. (۳)

اشرافی که خودوبازماندگان شان درخدمت سلطان شامل شده بود ند معرف سیاست دولت درتمام این دوره بودند.

---

۱ - تاریخ شیرشاهی، اوراق ۱۲۶-۱۲۷.

۲ - واقعات مشتاقی، ورق ۶۶ الف.

۳ - ارائه اعداد درست برای امیرانیکه ازسر زمین های خارجی دردورهٔ بهلول درجستجوی کار بهند آمدند، مشکل است. اما مآخذ محدود ومربوط به‌قرون وسطی نشان میدهند که مهاجرین حتی ازممالك عربی نیز آمده بودند. اسمای شیخ حسام واحمد خان شامی در ینمورد قابل تذکراست که هردوی آنها مرتبهٔ عالی وموقعیت های بزرگ را احراز نموده بودند.
شیخ رکن‌الدین، صفحه ۱۰۷ وطبقات اکبری، ص ۲۹۹.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخلاف سلطان بهلول، بخصوص سلطان سکندر و سلطان ابراهیم ، اگر راجع به اشراف شکایتی رامی‌شنیدند، بعوض آنها برادران کوچك‌شانرا جانشین می‌ساختند. گاهی به افسران قدیم نیز اجازه داده میشد تابعداز مرگ اشراف اقطاع مربوط رامتصرف شوند . وبعضاً به بازماندگان یکی از اشراف متوفا اقطاع ،در محل دیگری داده میشد که درخصوص چگونگی آن در آینده صحبت خواهد شد .

علاوه برآن به مهاجرین افغان چون‌سوری‌ها، نیازی ها و akrani هارتبه های عالی نظامی واداری درامپراطوری داده نشده بود . سوری ها ونیازی هابطوری فراموش شده بودند که حتی هیچ یك ازآنهارتبهٔ ملك رانیزدرتمام دورهٔ لودی ها بدست آورده نتوانست . مشتاقی این موضوع را به بدگمانی سلطان بهلول درمورد جاه طلبی سوری هاوبی وفایی نیازی ها ارتباط میدهد(۱) علت آن این بود که پدر بهلول، کالالودی،درمقابله علیه نیازی ها کشته شده بود (۲) این عمل باعث شد تا بهلول واخلاف اودرموردوفاداری نیازی هامشکوك‌شوند. تاجاییکه به سوری هاارتباط دارد، اقطاع های کوچك بارتبه های خورد ،مانند همت‌خان سوربه‌آنها داده شده بود .

موقف بهلودربرابراشراف : یك مطالعهٔ دقیق آثار قرون وسطی نشان‌میدهد که سلطان بهلول ازنظر کرکتر،شخصی مهربان،عادل وفوق‌العاده مذهبی بود و این معلومات دربارهٔ وی باستناد آثارمتأخرین که‌ایشان به آثاراصلی ومعتبردسترس

۱ ـ میگویند که سلطان بهلول مطلب ذیل را برای سلطان سکندر وصیت کرده بود: «اول هیچکس را ازقوم سور امرا وخوانین نکنی که اینها دماغ پادشاهی‌دارند. دوم نیازی را اصلاً نوکرنکنی که مردم بی‌ملاحظه اند، حق نمك را نگاه ندارند» واقعات مشتاقی، ورق ٤٧ ب. مطلب فوق مستند معلوم نمیشود، زیرا قبیله‌سور بسیار کوچك وازر هگذر اقتصاد ضعیف بود وتا هنگامیکه شیرشاه قدرت یافت سوری‌ها حایز اهمیت نبودند. نیازی‌ها بنا برعداوتی که بالودی ها داشتند، برآنهامتکی نبودند. دیده شود فرشته، ص ۱۷۳.

۲ ـ فرشته ص ۱۷۳.

(c) ketabton.com: The Digital Library

داشتند حاصل شده است که از آنجمله تاریخ ابراهیم شاهی توسط مولانا محمود کتوانی قابل تذکر است (۱)

واقعات مشتاقی یگانه اثر مفید قدیمی دربارهٔ تاریخ شاهان افغان یعنی لودی هابلووسوری هامیباشد که حاوی اطلاعات مفید است. لیکن افسانه هایی که بعد ازمرگ بهلول ایجاد شده است، درین اثر نیز بملاحظه میرسد (۲) در حقیقت مشتاقی تمام اطلاعاتی را که در مورد سلطان شنیده ثبت نموده است. نتیجهٔ توضیحات وی دربارهٔ دورهٔ بهلول نه تنها مختصر است، بلکه در بعضی موارد قابل قبول نیز نمی باشد. باآنهم نمیتوان گفت که اثر مشتاقی قابل استفاده نمی باشد یا هیچ ارزش تاریخی ندارد. زیراوی دردورهٔ سلطان سکندر متولد گردیده است (۳) وبنابرآن بعضی ازاطلاعات وی دربارهٔ دورهٔ بهلول قرین حقیقت است.

درقسمت روش سخاوت مندانهٔ بهلول در مقابل علماو اشراف، مبالغه کرده اند. درنظر آنها سلطان بهلول این کاررا از آن جهة میکرد که شخص ساده ودارای طبیعت معتدل بود، بدون اینکه کدام دلیلی سیاسی برای این عمل وی وجود داشته باشد. باین ترتیب مشتاقی هنگامیکه از سلطان توصیف مینماید می نویسد :

---

۱ ـ نظام‌الدین بخشی، مولف طبقات اکبری ودیگران آثار مولانا محمود ورزقالله مشتاقی را منبع معلومات شان برای دورهٔ افغانها معرفی میدارند. مولانا محمود پسر ابراهیم، تاریخ سلاطین لودی را دردورهٔ سلطان ابراهیم لودی (۱۵۱۷-۱۵۲٦) نوشته وازهمین جهت این کتاب بعد ازوی تاریخ ابراهیم شاهی نامیده شده است. چنین معلوم میشود که مولف طبقات اکبری وتاریخ‌خان جهانی تفصیلات مربوط به لشکرکشی ها وفتوحات سلطان بهلول وسلطان سکندر لودی را ازتاریخ ابراهیم شاهی بدست آورده اند.

۲ ـ واقعات مشتاقی .

۳ ـ اخبارالاخیار، شیخ‌عبدالحق، همچنان ضبط التواریخ، نورالحق (نسخهٔ خطی بریتش موزیم) ورق (۷٤۹). باید گفت که بهلول وپیروان وی اخلاف افغانها یی اند که در قرن (۱٤) درطبقهٔ اشراف سلاطین دهلی موقعیت های مهمی بدست آوردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

« درمجلس بر تخت نه نشستی ومردم را قیام منع فر موده، همه برف‌رشهای نفیس وبساط رنگین می نشستند وهر کرامسند عالی خطاب میکرد . روز در بار عام بر قالیچهٔ خود می نشست و بعضی را حکم بود که درخد مت بایستند . آنهادرمجلس نه می نشستند ».

نویسندهٔ موصوف بعداً چنین می نگارد: «اوسعی میکرد تااشراف را خوش نگاه دارد. اگر گاهی یکی از آنهاازسلطان متأثر می بوداو (سلطان) بخانهٔ آنهامی‌رفت، شمشیر راازنیام می کشیدو مقابل آنهامیگذاشت و آنهارادلجویی ونوازش میکرد» (۱) حال مشکل است گفته شود که گفتارمشتاقی درینمورد تاچه حد قرین حقیقت است. زیرا میدانیم که بهلول درسال ۱٤٥۱ بعد از آنکه حمید خا ن وز یرمقتدر خا نوادهٔ سید رامحبوس نمود، بر تخت نشست . (۲) ما همچنان به یقین میدانیم که بهلول او لین سلطان نبود که به اشراف اجازه دهدتا دردر بار بااو بنشینندو آنهارامسندعالی خطاب نما ید . بعبا رهٔ د یگر او در ینمو ردراز اسلا ف‌خودپیر وی نموده‌است. زیرااز زمان فیروزشاه تغلق ببعدبود که‌اشراف درمقابل تخت‌شاهی دردربار می نشستندومجلس عالی یامسندعا لی خطاب میشدند (۳) بهرصورت دوراز حقیقت نخواهدبوداگر بگوییم که سلطان بهلول بادر نظر گرفتن موقعیت حساسی که‌درهند شمالی به آن‌مواجه‌شد سیاست معتدلی رادرمقابل اشراف اتخاذنمودوبه‌این ترتیب توانست ارتباط آنها رابا خودنگهدارد. برای مطا لعهٔ د قیق روا بط بهلول با اشراف ونظروی درمورد سلطنت نا گزیر باید موضوع را یك بار دیگر موردمداقه قراردهیم .

درمراحل اول بعدازآنکه بهلول درسال۱٤٥۱ براریکهٔ سلطنت بنشست، سعی نمودتاقدرت خودراتنهادرمنطقهٔ دهلی استقرار بخشد و نخواست در همین وقت با

---

۱ ـ ایضاً ورق۹ ب

۲ ـ طبقات اکبری ص۲۹۳

۳ ـ تاریخ فیروز شاهی ، عفیف و همچنان تاریخ مبارك شاهی .

اشراف مقتدرخارج ازدهلی،مقابله‌نماید. اماغلبهٔ او بر سلطان محمود شرقی جوانپوری درمحاربهٔ (Narila) (در۱۵ میلی غرب دهلی) به سال ۱٤٥۲میلادی اشراف مستقل ومقتدررامجبور به اطاعت نمود (۱) نخست او متوجه احمد خان حکمران مستقل میوات گردیدواخیرالذکرموافقه نمودتابااووفاداربماند. سلطان هفت پرگنه را ازاوگرفت ومتباقی را دراختیاراحمد خان میواتی بحیث یکی از اشراف خودگذاشت. سلطان همچنان مبارك خان‌عموی احمدخان‌بحیث‌وکیل دومی باخودنگهداشت(۲) سلطان ازمیوات بجانب شهر (برن Baran) پیشرفت نمود. درینجاوی بادریاخان‌لودی‌ملاقی‌شد واخیرالذکرنیزحاضرشدتاهفت پرگنه رادراختیارسلطان بگذارد (۳) به عیسی خان ترك بچه که درخدمت بهلول کمر بست،اجازه داده شد تاسرزمین (Kol)رابرای خودنگهدارد. همچنان‌مبارزخان حاکم (Saket) و رای پرتاب نیز بعدازآنکه از وفاداری و خدمت شان به سلطان لودی اطمینان‌دادند،درسرزمین های خویش مانند سابق باقی ماندند.

امابا تعجب باید اظهارداشت که قطب خان افغان،ازقبول پیشنهاد همبستگی بابهلول امتناع ورزید. و زمانیکه بهلول بطرف وی نزدیك شد خود را در قلعهٔ (Rapri)محاصره نمود. دلیل این امرآن بودکه وی ازاخلاف‌ملك‌خطاب‌افغان یکی ازاشراف محترم سلطان محمد بن تغلق وفیروزشاه بودوبنابرآن‌خود را به

۱- رزقالله مشتاقی ونظام الدین هردو برآنند که ازاشراف قدیمهٔدهلی،آنهاییکه بالودی هامناسبات حسنه نداشتند،درهنگامیکه بهاول برای سرکوبی شیخ یوسف بجانب ماتان رفت سلطان محمود شرقی را برای مقابله باوی دعوت کردند.

۲- تاریخ خان جهانی جلد اول صفحه ١٦٤.

۳- فرشته، صفحه ۱۷٥ در یا خان لودی قبلاً با سلطان بهاول عداوت داشت وبا شش هزارسوار با سلطان محمود شرقی پیوست‌تادرمحاربه Narila بمقابل بهاول سهم بگیرد. اما بزودی دراثر مساعی سید شمس‌الدین،یکی‌ازخدمتگاران وفادار بهاول ازمخالفت‌با وی دست‌کشید وبه این ترتیب باترك‌نمودن میدان محاربه، زمینهٔ شکست قشون سلطان شرقی را فراهم آورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراتب اصیل تر از اسلام خان و بهلول میدانست. اما بالاخره قلعه اشغال شد و خان جهان لودی قطب خان افغان را تشویق نمود تا مطیع سلطان بهلول گردد(۱) سلطان بهلول وی را در (Rapri) بحال سابق گذاشت و خود متوجه (Etawah) شد. حاکم این ناحیه نیز که اسم وی توسط هیچ نویسنده داده نشده، همبستگی خود را با سلطان ابراز نمود (۲)

اگرچه سلطان بهلول یك موقف آزاد منشانه و با عطوفت را در مقابل این اشراف اتخاذ نمود؛ اما آنها تا آخر باوی وفادار و صمیمی نماندند. زیرا به‌دورویی شهرت داشتند. بعضی از آنها همبستگی شان را با سلطان بهلول و یا سلطان شرقی چندین مرتبه تغییر دادند و در نتیجه بعضی از آنها از صحنهٔ سیاست بکلی خارج ساخته شدند. آنهاییکه به‌سلطان بهلول وفادار ماندند، خود و بازماندگان شان از اقطاع‌های قدیمهٔ شان تا هنگام سقوط امپراطوری لودی استفاده کردند.

مجادله با سلاطین شرقی : مجادله بین سلطان بهلول و سلاطین مقتدر شرقی از جوانپور بر سر تاج و تخت دهلی آغاز یافت. سلاطین شرقی بهلول را برای سلطنت دهلی غیر مستحق میدانستند و ادعای شان را در مورد تخت و تاج دهلی بحیث وارثین واقعی سلطان علاءالدین شاه سید اظهار مینمودند (۳) سلاطین شرقی با آخرین فرمانروای خانوادهٔ سید از طریق مادر خویشاوندی داشتند (٤) علاوه بران، آنها بمراتب قویتر از بهلول بودند و سرزمین های حاصل خیز شرقی را در تصرف داشتند. اما بهلول که موفقیت نهایی باوی بود، در مهارت بر سلاطین شرقی برتری داشت(٥).

---

۱ - تاریخ خان جهانی، صفحات ۷-۱٤٦.

۲ - طبقات اکبری ، ص ۳۰۲

۳ - واقعات مشتاقی، ورق ٥ الف .

٤ - تاریخ خان جهانی، ص ۱۲٤

٥ - برای توضیح این محاربه بینید. The first Afghan Empire in India, pp.64-7

موفقیتی را که سلطان بهلول در محار به Narila بدست آورد، تأ ثیر خا رق العا ده براشرف قدیمه و مستقل هند شمالی وارد آورد. ازیکطر ف مو قعیت افغانـهارا دردهلی استحکام بخشید وازجانبی دیگر معنویـات قشون شرقی رادرهم شکست. برای تلافی این شکست سلطان محمود شرقی باردیگر، درهنگامیکه بهلول مصرو ف ازبین بردن امرای مستقل بود، دست به اسلحه برد. درهمان سال (۳-۱۴۵۲- میلادی) قشون متخاصم باهم در Etawah مقابل شدند. اما بزودی در ا ثـر وسا طـت قطب خان افغان ورای پرتاپ که ازهمبستگان بهلول بودند، معاهـدهٔ صلح بین هـر دو سلطان امضاءشد. باساس این معاهده سرزمین های که دردورهٔ سلطا ن ابـر ا هیم شرقی (۱۴۰۲-میلادی) به سلطنت شرقی ارتباط د اشت، تحت ادا رهٔ سلطان محمود شرقی قرار گرفت. درحالیکه سرزمین های مربوط به سلطنت د هلی دردورهٔ سلطان مبارکشاه سید به سلطان بهلول تعلق گرفت. همچنان باساس این معاهده بهلول باید هفت فیل جنگی را که درمحار به Narila بدست آورده بود، مسترد میکرد(۱).

اشراف قدیمهٔ دورهٔ خانوادهٔ سید تاسال ۱۴۵۸ میلادی به سلطان بهلول وفا دار ماندند، دورویـی آنهااز همین سال آغاز یافت ورای پر تـاب همبستگی خـود را باسلطان بهاول به نفع سلطان محمدشاه شرقی وارث سلطان محمود که در کار دا نی وقدرت بر پدرش پر تری داشت، ازدست داد(۲) در ین سال جنگ در مجا و ر ت Rapri رخ داد وبرای چندین روز ادامه یا فت. و حالت جنگ بـصورت آ نـی به نفع سلطان بهلول چرخید. بطوریکه شهزاده حسین خان شرقی باسی هزارسوا ر خود ازمیدان محار به بر آمد ومستقیماً بطرف قنوج رفت ودر آنجا ازطرف اکثر اشراف شرقی بحیث پادشاه درمقابل محمدشاه که اعتماد خودرا به نسبت دا شتن

---

۱ - طبقات اکبری، ص، ۳-۳۰۲

۲ - تاریخ خان جهانی، ص، ۱۵۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

طبیعت هیجانی ازدست داده بود، برگزیده شد. درهمین وقت افغانها موفق شدند تاشهزاده جلال‌خان برادر کوچك سلطان شرقی را محبوس نمایند. سلطان بهلول وی را در مقابل قطب‌خان لودی پسر اسلام خان که مدت هفت ماه درزندان سلطان شرقی محبوس بود بطور یرغمل باخود نگهداشت (۱).

باین ترتیب سلطان محمدشاه دریك موقعیت حساس قرار گرفته بود، زیرا نمیتوانست باتعداد ناچیز ازسوارانی که دراختیار داشت بابهلول مقابله نماید. بنابرآنوی نیز بطرف قنوج عقب نشینی نمود وطرفداران بهلول تمام ذخایرو کمپ نظامی وی راتصرف نمودند (۲) بالاخره او بسال ۱٤٥۸ میلادی توسط افرادخودش درقنوج بقتل رسید. سلطان جدید جوانپور، حسین‌شاه بابهلول بموافقه رسید ومعاهدهٔ صلح عقد گردید که باساس آن محبوسین یعنی قطب خان لودی وجلال خان تبادله شدند وصلح برای چهارسال برقرار گردید (۳)

بعدازآن قطب‌خان افغان، رای پرتاپ‌را نیز تشویق نمود تابار دیگر به سلطان بهلول بپیوندد. در ۱٤٦۳ بیرسنگهه پسررای پرتاپ نیز درخدمت سلطان بهلول شامل شد. امادریاخان لودی به نسبت عداوتی که بارای پرتاپ داشت (زیرارای پرتاپ علم ونقاره راکه علامهٔ بزرگی پنداشته میشد درسال ۱٤٥۳ ازوی گرفته بود) علیه

---

۱ - نظام‌الدین ونویسندگان بعد ازوی میگویند که قطب خان لودی مدت هفت سال در محبس سلطان شرقی باقی ماند. توضیحات فرشته درینمورد ازآنها اختلاف دارد. اومیگوید که قطب خان تنها هفت ماه درمحبس بود. توضیحات فرشته درینمورد قرین حقیقت است زیراقطب خان لودی درشروع دورهٔ سلطنت سلطان حسین‌شاه، آزاد شد ودورهٔ سلطان محمد شاه بیش ازهفت‌ماه دوام نکرد. قطب خان لودی درسال ۱٤٥۳ میلادی توسط سلاطین شرقی درمجاورت شمس‌آباد محبوس شد (فرشته، ص، ۱۷٦) Dr.A.B.pandey نیز میگوید که قطب خان مدت هفت سال در محبس سلطان شرقی باقی مانده بود The First Afghan Empire in India,p.73

۲ - طبقات اکبری، ص ۳۰٥

۳ - ایضاً ص ۳۰٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیر سنگهه به‌ایجاد توطعهٔ دست زد ودرینمورد باقطب‌خان‌افغان‌نیز که از اشراف قدیمهٔ‌هندی‌بود، مشوره‌نمود .اخیرالذکرباوی موافقت نمود. بالاخره بیر سنگهه بقتل رسید .بعداز آن‌بازهم قطب خان افغان ،رای‌پرتاپ ومبارز خان را با خود متحد ساخت ودرسال ۱٤٦٦ میلادی به‌سلطان‌حسین‌شرقی‌پیوست. این‌وضع‌موقف سلطان بهلول رابحدی ضعیف ساخت که‌وی‌مجبورشدبصورت‌آنی‌شمس آباد را بقصد دهلی ترك‌گوید (۱) .

امادرین‌دفعه نیزجنگ بعد ازیك برخورد مختصردرمجاورت Chandwar متوقف گردید ودرنتیجهٔ وساطت اشراف،صلح برای‌سه سال استقراریافت . هردوسلطان موافقه نمودند تابرای‌سه‌سال به‌مخاصمات‌شان خاتمه‌دهند. درین‌مدت‌سلطان‌بهلول مصروف‌استحکام‌قدرت خویش‌بود. خان جهان‌لودی‌موفق شد تااحمدخان‌میواتی را بطرف سلطان بهلول‌متمایل‌بسازد. ازین‌وقت ببعد‌بود که احمدخان میواتی برای همیشه به سلطان‌لودی وفادارماند. ضمناً چنین‌می‌نماید که رستم‌خان ترك بچه‌نیز به بهلول پیوست،زیرابازماندگان وی اقطاع‌مربوط شانراتاهنگام‌سقوط امپراطوری لودی در۱۵۲٦میلادی دردست داشتند .

---

۱ ـ ایضاً صفحات ۷-۳۰٦

Dr.A.B.pandey باستنادتاریخ‌خان‌جهانی‌میگوید: «بهاول‌برای‌اینکه حمایت‌هندوان‌محلی رابصورت‌کلی بدست‌آورده وضمناًباراجاپرتاپ که‌اخیراًازسلطان شرقی‌جداشده‌بودآشتی نماید، نیزه‌ونقاره‌راکه‌ازدریاخان لودی بدست آورده بود به بیر سنگهه پسرراجاپرتاپ‌سپرد» (The First Afghan Empire, p.76) اما توضیحات نعمت‌الله بنا بردلایل چند قابل قبول نمیتواند بود، نخست اینکه دریا خان لودی بعد از آنکه بسال ۱٤۵۲ همبستگی خودرا در (برن) Baran باسلطان بهول اظهار داشت، هیچگاه سلطان بهلول را متأثر نگردانید.دیگر اینکه‌نظام‌الدین میگوید «قبل ازین رای‌پرتاپ یك نیزه که درآن‌روزگار بمنزلهٔ علم سرداری میبوده است ویك نقاره ازدریا خان بزور گرفته بود. دریا خان ازروی انتقام بیر سنگهه پسر اورا باستصواب قطب خان بقتل رسانید» طبقات اکبری ، ص، ۳۰۷.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بین‌سال های ۱٤٦۹ و ۱٤۷۸ میلادی دو جنگ دیگر نیز بین این دو سلطان در نواحی Bahtwara و Saikhra (از نواحی Etawah) بوقوع پیوست که برای طرفین فیصله کن وقاطع نبود (۱) اماسال ۱٤۷۸ یك نقطهٔ برگشت در تاریخ بهلول بشمار میرود. زیرا درهمین سال بود که سلطان علاءالدین شاه سید در بداون وفات یافت. سلطان حسین شرقی دامادوی درظاهر بغرض اشتراك درمراسم تدفین، امادرحقیقت بمنظور اشغال سرزمین بداون به آنجارفت. وی بعد ازاشغال بداون بطرف دهلی پیشرفت نمود ودرعرض راه درناحیهٔ Sambhal تاتارخان لودی پسردریاخان لودی را شکست داد. باشنیدن این خبر سلطان بهلول نیز به عزم مقابله بادشمن ازدهلی بیرون شد و بعد از تحمل خسارت ناچیز وازاینکه قشون سلطان شرقی ازلحاظ تعداد بیشتر بود سلطان بهلول مجبورشد معاهدهٔ صلح را باوی امضانمایدو به‌اساس آن تمام سرزمین‌های ماورای گنگارا ازدست بدهد و تنهادردهلی، آنهم تحت اثرسلطان شرقی حکومت کند . سلطان حسین بعداً بافراغ‌خاطر به جوانپور برگشت بدون آنکه ترسی از حملهٔ تعجب‌آورافغانها داشته باشد. بنابران بهلول موقع را غنیمت شمردو برقشون سلطان شرقی که درحالی بی‌خبری و بی‌احتیاطی عقب نشینی می کردند، حمله نمود در جریان این پیش آمد، افغانهاموفق شدندتاتمام اموال وخزاین دشمن را باچهل تن از اشراف که‌در آن Qutlugh Khan یکی ازوزرای دانشمند وBudha، نایب عرض‌هم شامل بودند، بدست آوردند. اکثرطرفداران سلطان حسین بقتل رسید وشخص سلطان نیز تا Rapri تعقیب شد (۲)

این‌موفقیت سلطان‌بهلول، معنویات‌قشون شرقی‌را درهم‌شکست. بعدازآن‌بهلول مناطق‌مختلف مربوط به سلطنت‌شرقی‌را اشغال‌نمود و بالاخره سلطان حسین شرقی

---

۱ - بداونی ، ص ۳۰۹

۲ - طبقات اکبری، صفحات ۱۰-۳۰۸

را درسان ۱٤۸٦ میلادی ازجوانپور بیرون راند . (۱)

بااخراج سلطان‌حسین ازجوا نپور قطب خانْ افغان،رای‌پرتاپ ومیرمبارزخان بهتانیزازصحنهٔ سیاست خارج شدند .

موقعیت اشراف قدیم درسال‌های اخیر دورهٔ بهلول: تعداد زیادی از اشراف قدیم درسال های اخیر دورهٔ بهلول موقعیت‌های مهم واقطاع‌های موروثی‌شان رادردست داشتند. احمدخان میواتی خطهٔ میوات را درتصرف‌داشت. ضمناً چنین می نماید که رستم‌خان ترك بچه از Kol اقبال خان از Bati،(۲) ومبارك خان از Saket نیزدرموقعیت های قدیمهٔ شان باقی‌ماندند. زیرا اسمای‌اخلاف شان چندین باردردورهٔ بازماندگان بهلول ذکرشده است. علاوه‌برآن درین‌دوره به‌اسم یکی‌از اشراف بزرگ دیگرنیز که مقام ملکی‌داشت وملك فیروز ترك نامیده میشد بر میخوریم. اگرچه‌وی‌به‌نسبت دانایی‌وصداقت خویش نزد سلطان محبوبیت داشت امادربارهٔ وظیفه ویا اقطاع وی تذکری‌داده نشده است (۳) ضمناً چنین می نماید که برعلاوهٔ مسندعالی خواص‌خان از Machhiwara (٤) پدرمیا بهوای مشهور (Bhua) (٥) خواجه اصغروکمبو Kamboo ,٦) نیزکه در سال های اول دورهٔ سلطان سکندرازآنهابحیث اشراف نام‌برده شده است،به فامیل‌های اشراف‌قدیمه

۱- طبقات اکبری، ص ۳۳۱ وتاریخ خان جهانی، صفحات ۱٦٥-۱٦٦ وهمچنان‌دیده شود:
The Afghan Empire in India, pp. 82-6

۲- اقبال خان ازباری Bati درسال ۸۰-۱٤۷۹ میلادی در خدمت سلطان‌بهلول شامل شد. سلطان بوی اجازه داد تا شهر Bati رابانواحی‌مربوط آن درتصرف داشته باشد (تاریخ خان‌جهانی،ص ۱٦۷.)

۳- زبدةالتواریخ ، ص ٤۸ الف .

٤- و ٥- طبقات اکبری ،، ص ۳۲۲.

٦- درباره اینکه کمبوهاKamboos هندی‌الاصل بوده ویا ازخارج آمده بودند توافق نظرموجود نیست، اما بهرصورت آنها مردم‌متمدن‌بودند ودرنیمهٔ اخیر قرن ۱٥ بعضی ازآنها بحیث‌علما ودانشمندان عرض اندام کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

متعلق بو دند ودر موار دیکه آنها توسط سلطان‌سکندر به این‌مقام‌رسیده باشند، هیچگونه تذکری داده نشده است .

در دورهٔ تحت‌مطالعه ماازجملهٔ سرکردگان هندو که شهرت‌داشتند میتوان ازرای Dudu رای Saket Singh پسررای Tilokchand متعلق به Dholpur ورای مانسنگهه ازگوالیار تذکربعمل آورد . دونفر اخیرالذکر ازجملهٔ مستاجران بهلول بود ند ومبالغ‌معینی راسالانه می‌پرداختند ودرمواقع لازم‌حمایت نظامی شانـرا درمقابل سلطان‌ابرازمیداشتند، حالانکه شخص اول‌الذکر ازجملهٔ اشراف بود و دردر بار حضورمی‌یافت ودرجنگها به نفع‌سلطان می‌جنگید .

در ۱٤۷۹میلادی‌سلطان چندپرگنهٔ محدودرا درولایت Etawah به رای Dudu سپرد، درحالیکه ادارهٔ‌تمام‌ولایت به‌شمول قلعهٔ Etawah به ابراهیم خان پسرمسند عالی مبارك‌خان ازاشراف شرقی که رای Dudu را ازآن بیرون‌رانـده بـود ند تصرف‌نمود (۱) امابمجردیکه‌سلطان‌بهلول Etawah رابمنظورفیصلهٔ‌منازعهٔ‌خویش باسلطان حسین‌شرقی ترك‌کرد رای Saket Singh پسر Dudu ، Etawah را تصرف نمود. در۱٤۸۸ میلادی‌باردیگرسلطان‌به Etawah آمدورای Saket Singh را ازآن بیرون راند(۲) رای Tilokchand از Baksar در ۱٤۸۰ میلادی سلطان‌حسین شرقی راترك دادودر خدمت‌سلطان بهلول شامل‌شد (۳)

بصورت‌مختصرباید گفت که سلطان بهلول مجبور بود بااین‌وضع، ماهـرا نه مقابله‌نماید؛زیرا اشراف افغان‌ویا غیرافغان مربوط به‌فامیل‌های قدیم که‌اقطاع‌های بزرگی رادرهند شمال‌دارابودند، حاضر نبودند به رضاورغبت خویش مفکورهٔ موجودیت یك‌سلطان مقتدررا بپذیرند. برعلاوه وی‌بامهارت،رقیبان‌مقتدرخویش

---

۱ ـ تاریخ خان جهانی، جلد اول ص ۱٦۳

۲ ـ طبقات اکبری

۳ ـ Baskerبطرف چپ جریان دریای گنگا، در ۳٤ میلی جنوب شرق شهر Unao موقعیت دارد (فرشته ص ۱۷۸)

را از بین برد وباین وسیله به‌طرفداران افغان‌خویش نیز وانمود کرد که قدرت شان درمقابل وی ناچیز است(۱)

درنتیجهٔ این سیاست سلطان بود که اشراف مربوط به‌گروپ های مختلف نژادی بدین نتیجه رسیدند که مصونیت امپراطوری لودی در واقع مصونیت شخصی آنا ن میباشد. ضمناً بهلول بعوض اینکه فکر ارتباط به‌قبایل مختلف را ایجادنماید مفکورهٔ برادری را دراشراف افغان انکشاف داد. (۲) بتأسی از داشتن همین مفکوره بوده که آنها حاضر به دادن هر گونه قربانی به‌نفع سلطان بودند وامپراطوری اورا منبع قدرت وشکوفانی برای خویش می پنداشتند. حتی سرکردگان قبایل روه نیز در مواقع لازم برای نجات وی می شتافتند و بعداز انجام خدمت دوباره بوطن شان عودت میکردند. شخصیت و قدرت سلطان یگانه عامل بود که اشراف افغان را درمقابل سلطان باطاعت وامیداشت. زیرا اشراف افغان به‌قبایل مختلف متعلق بودند واز قدرت ودارایی یکدیگر حسد می بردند. بنابران سلطان یگانه قدرتی بود که میتوانست اتحادبین این عناصر مختلف را تنظیم نماید ودر نتیجهٔ همین عامل بود که اشراف افغان میکوشیدند تاتوجه سلطان را باظهار اطاعت وابراز وفاداری برای خود جلب کنند. بعبارهٔ دیگر تمام اشراف لودی، یوسف‌خیل، شاهوخیل، نوحانی وسروانی

۱ ـ دروقت محبوس کردن حمید خان هدف اصلی افغانها از بیانات ذیل دربارهٔ بهلول که به‌دربان قصر اظهار کردند راه یافتن به‌قصر حمید خان واز بین بردن بدگمانی وی درباره آنها بوده‌است. «باو(سلطان بهلول) چه کس باشد که خود اند رون درآید ما بیرون باشیم ما چاکر او نیستیم بلکه نوکرحمیدخانیم و توهم نوکر حمید خان» باشنیدن این مطاب حمید خان بایشان اجازه‌دخول داد وبعداً خودش محبوس شد. مراجعه شود به واقعات مشتاقی، اوراق ٤ الف ـ ٦ ب.

۲ ـ چنین مینماید که سلطان سکندر در هنگام جنگ بمقابل سلطان شرقی وشورش زمینداران بسال ۱٤۹٤ میلادی نزد تمام اشراف بزرگ افغان رفت وازآنها استمداد جست «دردائرهٔ هر یکی رفت و گفت شما را درکار سلطان بهلول شاه مرحوم آنچه حق برادری بود کردید ما را اولین کار همین است درکوشش تقصیر نکنید» واقعات مشتاقی، ورق ۱۲ ب.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در کمال صمیمیت و وفاداری در امپراطوری وی خدمت میکردند درغیر آن اگر سلطان بهلول به‌خواهش اشراف احترام نمیگذاشت به‌استحکام قدرت خویش در هندشمالی موفق شده نمیتوانست. درحقیقت درشرایطی که بهلول سلطنت میکرد جز اتخاذ سیاست فوق الذکر چارهٔ دیگری نداشت. بمجرد اختتام بحران و اخراج سلطان حسین شرقی برای آخرین بار ازجوانپور، سلطان قدرت خودرا برتمام امور توسعه داد. اضمحلال تاتارخان یوسف‌خیل هنگامی صورت گرفت که سلطان تسلط خودرا بر تمام مناطق بشمول جوانپور استحکام بخشید. علاوه بران تبدیل شدن مسند عالی مبارك خان نوحانی ازولایت جوانپور و تقرر شهزاده بر بکشاه بعوض وی در سال ۸۰-۱۴۷۹ میلادی این ادعارا تاییدمینماید(۱) همچنان امور مربوط به سرکار های کالپی (Kalpi) ولکنهو به‌شهزاده اعظم همایون لودی، سرکار Awadh به‌مسند عالی میامحمد فرملی نوهٔ سلطان، واقطاع بزرگ Rapri به‌شهزاده علم خان سپرده شد.

دربارهٔ افغانهای نیازی وسوری باید گفت که آنها مانند دیگر مهاجرین روه موقعیت های عالی رادارانبودند، یعنی بعضی ازآنها در خدمت اشراف بزرگ وبرخی دیگر درقشون شخصی سلطان بصفت امیران کوچك و یاسواران، که‌خاصه‌خیل نامیده میشدند شامل بودند. اشراف بزرگ افغان که سلطان به‌آنها اقطاع های وسیع را سپرده و یاآنها را بوظایف مهم اداری گماشته‌بود، همه از خویشاوندان سلطان و یاخدمتگاران قدیمی او بودند.

باوصف آنکه سیاست بهلول تااندازهٔ ضعیف معلوم میشود. امادرحقیقت او نمیتوانست طوردیگری عمل نماید، اوبود که زمینه را برای توسعهٔ امپراطوری لودی وتاسیس یك‌حکومت مقتدردردورهٔ سلطان سکندرفراهم نمود. سلطان فیروز شاه اولین پادشاهی بود که برعلاوهٔ اعطای اجازهٔ حضوردردربار(۲) به اشراف

۱ - تاریخ خان جهانی، ص ۱۶۶
۲ - عفیف، صفحات ۲۸۰-۲۸۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزرگ، آنهارا در اقطاع های شان آزاد گذاشت. در نتیجه آ نها بعد از مرگ وی احترام شان را در مقابل مقام سلطنت ازدست دادند وزمینهٔ استقلال خواهی را برای خود فراهم نمودند (۱) چون سلطان بهلول در استحکام منافع خانوادهٔ خود موفق بود از آنجهت هیچ یك از اشراف حتی بعد ازمرگ وی که بسال ۱۴۸۸ میلادی درمجاورت ناحیهٔ جلالی اتفاق افتاد جرات نکردند ادعای شانرادرمورد بدست آوردن تاج و تخت اظهار نمایند . درهنگام مرگ وی اشراف بزرگ به گروپ های جداگانه تقسیم شده بودند وهرگروپ یکی ازشهزاده هایی راکه برای خود مفید می پنداشتند، برای بدست آوردن سلطنت بهلول یاری مینمودند . عیسی خان لودی مقطع Patiali، Kampil و بمشورهٔ برخی دیگر از اشراف افغان میخواست تاشهزاده نظام خان را به نفع اعظم همایون پسر شهزاده بایزید فرزند بزرگ بهلول که درهنگام حیات پدر توسط یکی ازخدمتگاران وی بقتل رسیده بود، ازصحنه بیرون سازد .

آنها درغیاب سلطان که در بستر مرگ قرار داشت، شهزاده نظام خان را از دهلی خواستند . خوشبختانه خان اعظم ،عمرخان سروانی که در ینوقت سمت وزارت داشت ،شهزاده را از این موضوع مطلع گردانید ووی را ازدسیسهٔ آنها نجات بخشید (۲) اشراف افغان که تحت رهبری عیسی خان لودی دراین نقشه ناکام بودند شورایی تشکیل دادند ودرآن تمام اشخاص مقتدررا دعوت کردند تامسأله جانشینی راحل وفصل نمایند . زیبند Zaiband مادر شهزاده نظام خان نیزدرا ین جلسه حضوریافت وازعقب پرده، اشراف رامخاطب قرارداده گفت: «پسرم لیاقت پادشاهی دارد وباشماسلوك نیکوخواهدنمود» (۳) عیسی خان لودی باالفاظ تحقیر آمیز

1- The life and times of Daulat Khon Lodi ; I.H.Sidiqi ,The proceeding of the all India Hisfory Congress 1960

۲ ـ فرشته، ص ۱۷۸

۳ ـ ایضاً ص ۱۷۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

در مقابل وی اظهار داشت: «پسر دختر زرگر پادشاهی را نشاید» این کلمات خان خانان فرملی را متأثر ساخت و وی از عیسی خان خواست تا در مقابل بیوهٔ سلطان محترمانه رفتار نماید. عیسی خان بالهجهٔ شدیدی وی را مخاطب قرار داد و گفت که چون او یکی از خدمتگاران است پس نباید در امور سلطنت مداخله نماید. خان خانان بهمان لهجه جواب داد «من نوکر پادشاه سکندرم نه نوکر شخصی دیگری» خان جهان لودی نیز تصمیم گرفت تا از موقف شهزاده نظام خان حمایت نماید. باین ترتیب باحمایت اشراف مقتدر پلان عیسی خان خنثی گردید. آنها میت سلطان را به جلالی نقل دادند و بتاریخ هفدهم جولای سال ۱۴۸۸ میلادی شهزاده نظام خان را تاجپوشی کردند و وی را به عنوان سلطان سکندر شاه ملقب نمودند (۱)

---

۱ - طبقات اکبری، صفحات ۳۱۴-۳۱۵

باید تذکر داد که موضوع خون شریکی و اصلیت افغانی در موضوع جانشینی بعد از مرگ اسلام خان لودی حایز اهمیت بوده است. اسلام خان لودی توصیه نمود تا بعوض پسر وی قطب خان، بهلول اقطاع وی را تصرف نماید. زیر قطب خان از مادر هند و بدنیا آمده بود و بنابران غیر مستحق شناخته شد. بانهم بعد از مرگ اسلام خان لودی افغانها بدو گروپ منقسم گردید. بعضی از قطب خان لودی و برخی دیگر از بهلول حمایت نمودند. بالاخره طرفداران قطب خان لودی شکست خوردند و مجبور شدند به بهلول پیوندند. فرشته ص، ۱۷۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

افتادگی

کار ما امروز نفتاده است باافتادگی
بود ازروز ازل در بخت ما افتادگی

عجز ما خاکی نژادان قابل تعبیر نیست
کی بدر گردد زطبع بوریا افتادگی

مشت خاك ودعوی سیر فلك ایجادکیست
سر کشی هر گز نگردد جمع باافتادگی

گر پسند طبع استغنا شکست وعجز نیست
کجکلاهان چیست درزلف شما افتادگی

همچو نقش پا زمین گیر نیاز وعجز باش
تا مبادا از کفت گردد رها افتادگی

یك جهان دل زینقدر تاب وشکن درهم شکست
ای خم زلف نکویان تا کجا افتادگی

اشك اگر بر چشم جادارد بخاك افتاده است
از شکست دل نمی گردد جدا افتادگی

درحریمش از نیاز ما چه میپرسی ندیم
عشرتی دارم بسان سایه باافتادگی

ندیم کابلی

(c) ketabton.com: The Digital Library

گلدسته

زانسان که رقصد روز و شب
می درخم سر بسته یی
دل باشدم در تاب و تب
از رنجش پیوسته یی.

اشکم نگارد از الم
باخط بی رنگ ورقم
بر صفحهٔ رخساره ام
تصویر قلب خسته یی.

ساز جهان در زیر و بم
مادر گزند و بیم وغم
مقصد یکی اما قدم
هر کس نهد بر رسته یی.

گه ساقهٔ سوسن بود
در گلشنش مسکن بود
گه درخور گلخن بود
برگ گل نورسته یی.

نرگس به سامان عجب
گاهی به ناز است و لعب
گه او فتـاده در تعـب
چون شیشهٔ بشکسته یی.

چون سبزه یی سر میزند
خارش به نشتر میـزند
بلبل چرا پر میزنـــد.
با قلب پیکان خسته یی؟

گه لاله پرخون میشـود
گه بید مجنون میشـود
گه سرو محزون میشود
با قامت وارسـته یی.

ایـن گنبد نیلو فـری
دارد عجب خنیاگـری
سازتـحول کرده سـر
در پردهٔ آهـسته یـی.

جولان بگیر ای سرگران
با آه من شو همعـنـان
با اشك من چون کاروان
بگذار پا بر رمته یـی

(c) ketabton.com: The Digital Library

قلبیست پرخون دربرم
سنگیست گردون برسرم
با شد سر ا پا پیکر م
یك شعلهٔ بر جسته یی .

زین خون که دارم درجگر
هرجا چکد یك قطره گر
زان می کشد صد لاله سر
کن جمع زان گلدسته یی .

پوهنوال الهام

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارغوان

نوبهار آمد تپد دل در هوای ارغوان
می به ساغر کن بیا جانا بپای ارغوان
در بهار ان هر کناری بشگفد چون لاله ها
غنچهٔ عیش و طرب از لابلای ارغوان
گرچه ممکن نیست عمر رفته باز آید، ولی
دل زسر گیردجوانی درفضای ارغوان
عاشقان ازباده مست ولاله رویان پای کوب
بالباس باده رنگ همچون قبای ارغوان
طرح دنیای دگر را ریختی ازبحرعشق
حبذا ای‌خوشه های خوشنمای ارغوان
گرهمیخواهی که یابی لذت بی انتها
رو به سیر ارغون درابتدای ارغوان
ای‌خوش آن‌ساعت که گشتم تردماغ عشق، بود
دل بدست‌یاروچشمم درلقای ارغوان
دوش سر کردم «یمین» آهنگ سازعیش را
بهریاراندردیار جانفزای ارغوان

حسین یمین

حمل ۱۳۵۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

طبع غم پرورد

کوجوانمردیکه ازرخ پاك سازد گردمن
یاطبیب حاذقی داند دوای دردمن

زین گلستان هر رگ سنبل جهان دیگر است
ازشقایق تا بنفشه زار غوان تا وردمن

چهرهٔ چون ارغوانم ساخت همچون زعفران
چیست مقصود فلك ازین دل پر دردمن

هر نفس چون میکشم خشتیست کز تعمیر تن
میدهد بر باد هر ساعت غبار و گردمن

راکت تخنیکیم گر نیست از آن نیست کم
قاره پیمایی این یك مشت آه سردمن

روزی هر روزی مـا دانـه و مرغیم ما
میبرد هر جا که خواهد حرص آبشخوردمن

عالم معنی به پیش چشم و چشم و دیده کو
تا بگیرد عبرتی از مصرع و از فرد من

نیستم سر کش چو آتش «سالك» از فرط غرور
چون پر کـاهیست گـویا طبع غـم پـرورد من

سالك چاه‌آبی

(c) ketabton.com: The Digital Library

حدیث سوز و گداز

آنروزها گذشت
همسان کاروان سرشکی که بگذرد
ازراه دیده بردل دامان آدمی.

...

این قلب تار و سرد
دور ازفروغ وگرمی آن حسن شعله خیز
کانون آرزوی المبارورنج زاست.

...

دیگر بخانهٔ دل محنت کشیده ام
آنجا که زخم مرمی آفات روزگار
چون لاله یی شکفت
نورامید وصل کسی پا نمی نهد.

...

زان تار نغمه ساز
آنیکه ترجمان دل بینوا بود
جزشکوه ها بگوش نوایی نمی رسید
وآنهم حدیث سوز و گداز و نیازهاست.

پوهنمل عبدالقیوم قویم

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشتهٔ پوهندوی محمد عظیم زا یر

سپنسر و نظریهٔ شباهت عضوی جامعه

هربرت سپنسر Herbert Spencer مهند س،رو زنامه نو یس، جامعه‌شناس و فیلسوف بزرگ قرن نزدهم انگلستان است. وی درسال ۱۸۲۰ درمنطقهٔ در یـای Durby اینگلند درفامیلی تولد یافت که پیرو کلیسا نبود. پدرسپنسردریکی ا زمکاتب غیر رسمی معلم ریاضی و علوم طبیعی بود واز تعلیم و تربیهٔ انفرادی طرفداری می نمود. وی خواست طفلش علوم طبیعی و تاریخ بیاموزد، اماسپنسر کوچك خود به‌ریاضیات ومیکانیك علاقه گرفت وبنابران مهندس شد. سپنسر مکتب و تعلیمات رسمی منظم نداشت. تنهاسه سال رادریکی ازمکاتب سپری نمود که کاکایش در آنجاسر معلم بود. بعد درحالیکه خواندن را چندان خوش نداشت وحتی تنبل‌هم بود، معلومات فراوانی ازراه مشاهدات و تحقیقات شخصی کسب کرد و نامش در قطارعلمای زبردست اجتماعی ثبت شد.

درمراحل اول زندگی سپنسر مدتی درادارهٔ خط آهن لندن وبرمنگهم به‌سروی وطرا حی اشتغال داشت وسپس برای مد تی هـم بحیث معاو ن مد یر روز نامهٔ اکونومست لندن کار کرد. چون دلچسپی سپنسر را که فضای فامیل مباحثه کننده‌اش مشوق آن بود، موضوعات سیاسی، دینی و فلسفی تشکیل میداد، لهذا با آنکه تقریباً نیمهٔ عمرخودرا به مطالعه ومصروفیت‌های تجربی درمسایل مختلفه بشمول تجارب

(c) ketabton.com: The Digital Library

میکانیکی سپنسر نموده بود، بسوی فلسفه گرایید و نظریهٔ تکامل تدریجی را که ازمنشأ آن درعلوم طبیعی الهام گرفته بود، انکشاف داد. وی درینوقت که تقریباً چهل سال عمر داشت به تصنیف آثارمعتبر ش تحت عنوان فلسفهٔ ترکیبی Synthetic philosophy دست زد ومنظورش از آن طرح نظریهٔعمومیی بود که محراق آن، توحید همهٔ علوم بشری درداخل قانون کلی تکامل تدریجی میباشد.

فلسفهٔ ترکیبی سپنسرسلسلهٔ نشرات و آثار ضخیم وزیادی رااحتوامینماید واز آن جمله کتب بسیارمشهورش عبارتند از: اساسات عمومی، طبع ۱۸۶۲، اساسات بیالوجی طبع ۱۸٦٤تا٦٧،اساسات روان شناسی،طبع ۱۸۷۰-۷۲اساسات اخلاق ،طبع ۱۸۷۹-۹۳، اساساتجامعهشناسی درسه جلد که آنرادر مدت بیست سال یعنی بین سالهای ۱۸۷٦ - ۹٦بنشر سپرد وهکذا از کتاب مطالعهٔ جامعه شناسی یعنی کتاب آخریکه سپنسر آنرا درسال ۱۸۷۳ نوشت وتاکنون ازجملهٔ کتب ارزنده بیست که غالباً روی میزجامعه شناسان معاصر قراردارد،میتوان نام برد.

باید متذکرشد که درقرن نوزدهم ،نظریاتاجتماعی بطورعموم تحت نفوذ بیالوجی قرارگرفته بود. یعنی درشرح و تفصیل احوال جامعهٔ بشری دانشمندان اجتماعی ازتشابهات بیالوجیکی استفادهمی کردندو آنرااز لحاظ ساختمان و وظایف آن بحیاتجهانعضوی مقایسه مینمودند. سپنسردر قطار آنانیکه کلام بیالوجیکی داشتند واستعارهٔ عضوی رابکارمیبردند ، پیشرو بود . وی اولین جامعه شناسیست که مفهوم واستعمال کلمهٔ ساختمان Structure راکه اکنون ازآن مبحث غامض ساختمان اجتماعی (Social Structure) طرح شده است، باراول درجامعه شناسی بکاربرد ورایج ساخت وهکذا درسلسلهٔ مطالعاتش موضوع نهاد های اجتماعی Social institutions رابه روش تاریخی بطورعالی شرح و تفصیل نموده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپنسر از آوان کودکی به تفکر در بارهٔ علت و معلول خو گرفته بود، بنا بر آن وقایع را همیشه از آن عینک می نگریست. نظریات متعدد و وزینی در علوم اجتماعی از خود گذاشت. از آن جمله یکی هم نظریهٔ شباهت عضوی Organic analogy بود که مظهر اندیشهٔ وی در مورد قوانین زیست با همی و تسلسل در جهان است. نظریهٔ شباهت عضوی جامعه که منبع اولی آن صفحات ٤٣٧ تا ٥٨٥ جلد اول اساسات جامعه شناسی میباشد، در نوشته های علوم اجتماعی بار ها اقتباس شده است. سپنسر در ین نظریهٔ خود جامعه را بصفت یک جسم حیه تصور می نماید و می گوید که رشد و نمو growth در اجتماعات بشری مانند کتله های عضوی، یک امر کاملاً عادی و طبیعی میباشد و از اینجاست که نمیتوان جمعیت انسانی را در زمرهٔ کتله های غیر عضوی شمرد. به نظر وی بعضی از ین جمعیت ها بصوت تبلور رشد مرئی دارند و دیگران هم به اساس فرضیهٔ تکامل تدریجی بمرور زمان به اثر آمیزش و امتزاج integration بایکدیگر، بوجود می آیند. بر علاوه سپنسر چنین اظهار نظر مینماید که اگر اجسام حیه و جوامع بشری با اجسام غیر حیه مقایسه گردند دیده میشود که در موارد اولی که عبارت از اجسام حیه و جوامع بشری میباشد، خاصهٔ مشترکی که عبارت از افزایش جمعی mass augmentation است، بملاحظه میرسد. همچنان مقایسهٔ مذکور در صورت اجسام حیه اینرا هم نمایان میسازد که بسیاری از آنها در طول عمر خود بصورت مسلسل رشد طبیعی داشتند و عدهٔ دیگری هم قسمت زیاد عمر خویش را در حالت رشد و نمو بسر میبرند.

عین این کیفیت را سپنسر در اجتماعات بشری می بیند و می گوید که رشد و نموی اجتماعی هم یک امر طبیعی میباشد و تا زمانی ادامه می یابد که جوامع منقسم و یا مضمحل شوند.

پس در ینجا خاصه یی در جوامع انسانی بمشاهده میرسد که سپنسر آنرا موافقت جوامع مذکور با اجسام زنده و عدم مطابقت آنها با اجسام غیر زنده می خواند

گذشته ازین درمورد تغییر ساختمانها، سپنسر می گوید که اجسام اجتماعی درمسیر زندگی شان خاصهٔ مهم دیگری را از خود تبارز میدهند و آن خاصه عبارت ازاینست که تغییر وافزایش در جسامت آنها با تغییر و افزایش درساختمان موجودات مذکور یکجا بمشاهده میرسد. برای توضیح این مطلب وی جنین embryo را مثال می آورد و مـتذکر میشود که موجود مذکور بحیث جنین یك حیوان انکشاف می کند و در اول ما نند یك حیوان ابتدایی حصص کمی در وجود خود دارد که از یك دیگر تمییز شده میتوانند، اما با کسب جسامت بیشتر، اجزاو حصص مختلف اعضای آن مضاعف می گردد واز همدیگر متمایز دیده میشود. عین این خاصهٔ عضوی بزعم سپنسر در یك جامعهٔ انسانی قابل مشاهده است. به این معنی که در یك جامعه در ابتدا فرق بین واحد های گروپی هم از لحاظ تعداد و هم از لحاظ درجه بسیار کم و تقریباً بی تفاوت میباشد. بعد آهمینکه در نفوس جامعه مذکور افزایش بعمل می آید در آن وقت حصص و شعب مختلف آن متعدد می گردد و فرق هایی قابل مشاهده در آنها تبارز مینماید. بهمین ترتیب موقعیکه شکل گروپ های کوچك و ساده بسوی گروپهای بزرگتر و از گروپهای بزرگتر به گروپ های مرکب و از گروپ های مرکب بشکل گروپهای مضاعف بالترتیب ارتقامی یابند فرق های حصص درساختمان اجتماعی شان واضحتر دیده میشود. پس سپنسر چنین استنتاج میکند که اجتماعات بشری که در ابتدا با کوچکی خود متجانس میباشند، پسانتر باافزایش رشد و نمو درخود دولو کم باشد، بصورت طبیعی بسوی عدم تجانس می گرایند. فلهذا برای آنکه به مرحلهٔ بزرگی برسند، سپنسر ادعا میکند که بحیث یك پرنسیپ جوامع مذکور باید مغلقیتی کسب کنند. در نظروی مراحل عمدهٔ این رشد و نموی جامعه انسانی بشرح ذیل است:

او می گوید جوامعیکه شکل بسیار ابتدایی اجتماعی دارند، از فامیلها یی ساخته شده میباشند که بصورت متشتت و پراگنده زندگی می نمایدو تشکیل سازمان اجتماعی در آنها متصور نیست. گرچه امکان دارد بین فامیل های مذکور گاهی کدام نوع کوچك تعاون صورت گیرد، اما باز هم از ینکه آنها متعدد میباشندو درعین زمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

آواره اند ، تعاون مذکور سبب تشکل، بمیان آمدن سازمان اجتماعی شده نمیتواند. از نگاه سپنسر این نوع جوامع سادهٔ ابتدایی حتی فاقد آن اختلاف اولی اند که در قبایل مسکون دیده میشود. یعنی در جوامع مذکور اعضای گروپها تابع هیچگونه کنترولی نمی باشد. تنها یك فرد قوی هیکل و یا صاحب تجربه میتواند بیشتر از دیگران موقتاً عنان سلطه و اقتدار را بدست آورد. واما این امر باز هم سبب تشکیل کدام هستهٔ دایمی نمی گردد . هرگاه گروپ های مذکور بسیار و سیع باشند در آن حال معمولاً رئیس و یا سرکرده یی متکفل ادارهٔ آن دیده میشود و اگر چنان نباشد بعقیدهٔ سپنسر جمعیت های بی رئیس که در آنجا قانون و مقرره یی وجود ندارد قبل از آنکه به تعدادشان افزایش بعمل آید، ازهم پاشان و مجزا میشوند. ازطرف دیگر زمانیکه تعداد اعضای گروپ های مذکور، بطور مثال از حدود صد نفر تجاوز نماید در آنها بصورت عادی بوجود آمدن یك نمایندگی ساده و یا نسبتاً مرکب بملاحظه میرسد که در آن یك یا چند نفر تلاش و ادعای صلاحیت و قدرت را مینمایند این امر در نظر سپنسر مرحلهٔ اولی بوجود آمدن اختلاف اجتماعی Social differentiation است .

هنگامیکه اجتماعات انسانی به این مرحله پاگذاشتند، بعداز آن به زودی مرحلهٔ دیگری فرامیرسد که در آن سپنسر تقسیمی را بین دو حصه می بیند که یکی تنظیماتی regulative دیگری عملیاتی operative نامیده میشود. استعمال این دو اصطلاح نزد سپنسر در موردیست که میگوید، بطور مثال در قبایل بسیار ابتدایی یك اختلاف بزرگ بین منزلت زن و مرد بمشاهده میرسد به این معنی که در قبایل مذکور مردها صاحب کنترل مطلق میباشند و فعالیت هاییرا انجام میدهند که بیشتر جنبهٔ عملیات جنگی و کشمکش های قبایلی دارد، درحالیکه زنها مشغول کارهایی اند که زیاده تر منوط به تنظیم امور خانه، نگهداری و تربیت اطفال و خدمت مردها میباشد. اما

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپنسر علاوه میکند که، این رشد قبایلی، تشکیل ریاست های قبایل مسکون وانتظام قدرت های جنگی را، درقبال خوددارد که با افزودن اسرای جنگ اسباب توسعهٔ حصص عملیاتی رافراهم میسازد. درین مورد سپنسر راعقیده بر آنست که اینکار یعنی افزودن اسرای جنگ و توسعه طلبی، بدون مزاحمت و مداخلت صورت میگیرد زیرا هنگامی که مردهادرصحنهٔ مبارزه کشته میشوند، قرای استعماری درآنصورت افراد غیر نظامی راغلام میسازد ودر بعضی اقوام این غلامان اززنهاواطفالی بوجود می آیند که شوهران وپدران خودرادرجنگ ها ازدست داده‌اند. بهمین منوال سپنسر میگوید که دریك مرحلهٔ بعدی باآنکه دورهٔ وحشت وآدم‌خوری درقبایل مذکوراز بین رفته میباشد، باآنهم بردگی مردان اسیر بازرونق می یابد ودرنتیجه تحت بعضی شرایط یك حصهٔ عملیات اجتماعی ازیك حصهٔ تنظیماتی آن بکلی متمایزدیده میشود. برای تایید بیشتر نظریه سپنسر در ین حصه، در زوایای تاریخ مثالهای متعددی مطالعه‌شده میتواند که یك قوم ازقوم دیگری غلامان وخدمتگاران ساخته وتقسیم کار بین برده و برده دار بمیان آمده است.

درخط السیر تکامل تدریجی بعداً سپنسر چنین می انگارد که افزایش اجتماعات اولی بادومی فرق‌های بیشتردیگری راایجاد مینماید، طوریکه یك‌جانگهداشتن دسته‌های ترکیبی ایجاب موجودیت رئیس یاسرکردهٔ عمومی را مینماید زیرا دسته های ترکیب شده هرکدام به‌ذات خود دارای یك رئیس میباشد. دسته‌های ترکیبی گاهی هم متحداً مقابل دشمن مشترکی می‌جنگند وزمانی هم منتج به‌غلبه واستیلای یکی برد یگری میشود که در ینصورت قبیله متسلط برای حفظ برتری خویش، تشکیلات نظامی خود رابیشتر انکشاف میدهد که باز هم آنرا ازدیگران بکلی متفاوت نگهمیدارد.

بعدازین مرحله، هرگاه آمیزش بین دسته‌های جداگانه چنان صورت گیرد که

قدرت متحدهٔ آنها توسط یك نمایندگی عمومی اداره شده بتواند، سپنسر میگوید که در آن حال آمیزش این دسته‌ها بشکل منفقین یا باتابع ساختن دسته‌های دیگر بر اثر حمله وغلبه ایجاب آن را مینماید که دسته‌های متفق وقتاً فوقتاً از خود تشکیلات وسیعتری را رویکار آورند. وی می‌افزاید که هنگامیکه این مرحله فرا میرسد، دیده میشود که ادارهٔ نمایندگی که یك رئیس و یا سر کردهٔ عمومی در رأس خود دارد بیشتر مغلق می گردید و در عین زمان تقسیم طبقات بوجود می آید. و پس از ینجا بوضاحت دیده میشود که پیچیدگی ساختمان باافزایش جمعی یاتوده یی همراه است.

باز هم بعقیدهٔ سپنسر این افزایش غیر متباین که در اجسام حیه و اجتماعات بشری بار شد یکجا دیده میشود، خاصهٔ ممیزهٔ دیگری را از خود تبارز میدهد و آن اینست که هنگامی که اجزا نظر به انکشاف حصص هم آهنگ کننده از همدیگر متفاوت میشوند، در بین حصص هم آهنگ شده نیز تفاوت صریح بمشاهده میرسد، طور مثال: انکشاف سیستم تغذی چهرهٔ غیر متجانس ساختمان صنایع را بوجود می آورد. از طرف دیگر سپنسر می گوید که در اجتماعات حیوانی هنگامی که حیوانات ساده باهم می آمیزند واز آنها حیوانات عالیتری بوجود می آیند وبازهم موقعیکه حیوانات نوع دومی باهم می آمیزند واز آنها شکل ترکیب یافتهٔ نوع سومی بوجود می آید، هر کدام از اجزای حیوانات مذکور در بدو مرحله مانند همدیگر میباشد واما بعداً آن در خط السیر تکامل تدریجی عدم یکرنگی ها ظهور می نماید واجزا وحصص مذکور را ازیك دیگر بکلی متمایز میسازد؛ بطور مثال واقعیت این امر در مراحل انکشاف سولنتراتا Coelentrata بخوبی بمشاهده میرسد؛ چنانکه در هایدرا hydra دیده میشود که انواع کوچك آن بشکل جوانه میبرایند وباانکشاف کامل بعدی، از والدین خود جدا میشوند. در هایدراهای مرکب

پولیسپ (Polyp) های جوان، برای همشیه یکجاباقی می ماند وخودشان با تکرار عمل تکثرشاخه یی یك اجتماع جداگانه را می سازند وازطرف دیگر هنگامی که اعضای یك گروپ مرکب به حیات مشابه ولی مستقل از همدیگر ادامه میدهند، بایك دیگر مشابه باقی میمانند؛ مثلاً درجینرای genera ریشه زده دیده میشود که به استثنای اعضای مولد ، اجزای دیگر آن باهمدیگر مشابه باقی میمانند وامادرحصهٔ سبك وشناور حیوان که توسط یك عملیهٔ خاص تشکل می نماید ، شرایط مختلف اعضا راازهم متمایزمی نماید ووظایف مختلفی رابه آنها محول میسازد. عین این امررا سپنسردر گروپ های کوچك انسانی و ترکیب آنها با گروپ های بزرگ انسانی تطبیق می کند ومتذکرمیشود که هرقبیله بی درابتدا در داخل خود دارای یك تقسیم ضعیف وناچیز صنعتی واما کافی برای ادامه حیات بدوی خود بود که در عین زمان مشابه به قبیله دیگری میباشد. اماچون اتحاد قبایلی در تبادلهٔ اموال تسهیلات فراهم می نماید و هم طوریکه اکثراً بوقوع میرسد قبایل متفق، محلاتی را جدا جدا اشغال می نمایند که پیداوار مختلف دارند، لهذا نزد سپنسر این عمل یعنی اتفاق قبایلی وموجودیت پیداوار متنوع واستفاده از آن منتج به ساختمان متباین صنعتی می گرددوحتی در بین قبایلی که متحدهم نباشند، سپنسر میگوید که تبادلهٔ جنس به جنس تازمانیکه جنگ مانع آن نشودادامه می یابد. هر گاه این عمایه به حدی برسد که بین قبایل مذکورمزج کامل رخ دهد، امنیت داخلی زمینه را برای تابعیت وپیروی از یك حکومت واحد مساعد می سازد ومعاملات تجارتی را نیزسهولت می بخشد. این کاربه نظرسپنسر اتکای متقابل را بین حصص همانند که برای همیش یکجامی مانند ممکن می سازد. واین امر یعنی رشد اتکای متقابل سبب رشد حصص متباین میشود .

حصهٔ بعدی نظریهٔ سپنسرمتوجه موضوع تکامل تدریجی درو ظایف است. سپنسر ادعا می کند که از نگاه نظریهٔ سیر تکامل تدریجی، تحول درساختمان ،بدون تحول

(c) ketabton.com: The Digital Library

دروظایف بوقوع نمی پیوندد. درجوامع انسانی بعقیدهٔ وی هم بساتحولات ساختمانی بیشتر به اساس تحول دروظایف دیده میشوند. چنانکه بهمین موضوع در سطوربالا اشاره شد. اماسپنسر می گوید که درعین زمان بعضی صفات وظیفوی وجود دارد که تطبیق صفات ساختمانی درآنهامقابلتاً آشکار نیست. فلهذاباتعقیب از نظریهٔوی باید صفحاتی چند را به مباحثه درین موضوع اختصاص داد .

اگرسازمانی بحیث یك کل دارای چنان یك ساختمان باشد که اجزا وحصص آن عمل های متقابل ومتکی بهم راانجام دهند. سپنسر میگوید که درآن صورت اتکای هر جزء به اجزای دیگر چنان میباشد که انفکاك هر یکی از اجزا باعث اضمحلال تمام اجرای آن سازمان می گردد، چنانچه صحت این امر راسپنسر بصورت انفرادی دراجسام حیه وهکذا اجسام اجتماعی مساویانه وانمود می سازد وعلاوه می نماید که حیوانات ساده درساختمان خوددارای اجزایی اند که درقیافهٔ خودبا اجزای دیگر مشابه می باشندوعمل های مشابه را انجام میدهند. هرگاه درین حیوانات ازجسم آنها حصه یی بطورارادی ویاغیرارادی جداگردد ، عمل مذکور به ندرت بر حصص جداشده مؤثرخواهد بود . بطورمثال موقعی که یك جزء بسیار کوچك جرم زنده (protoplasm) که ریزوپود (rhizopod) میسازد ، اتفاقاً بدوحصه تقسیم میشود. درآنوقت هرحصهٔ آن عیناً به شکل سابق به حیات خود ادامه داده میتواند . بهمین قسم درکتله های حیوانات انکشاف یافتهٔ درجه دوم دیده میشود که حیوانات مذکوردارای اجزاوحصص نسبتاً مشابه میباشند . بازهم بطورمثال سپنسر میگویند که اجسام بسیط ذره بی وریشه دار یکه بنام موناد (monad) ها یاد میشوند وازکیف یك اسفنج زنده پوشانده شده میباشند بسیارکم به معاونت یك دیگر محتاجند ،چنانچه هرگاه اسفنج بدوحصه منقسم شود، هرحصهٔ آن بدون کدام مداخله وسکتگی میتواند حیاتش رابه تنهایی پیش ببر دوحتی اگر کدام مغایرت

واختلافی هم بین اجزای آن طوریکه در نوع مشهور پولیپ دیده میشود، بوقوع پیوندد، در آنصورت باز هم حالت مذکور بسیار موقتی می باشد وحصص ازهم جدا شده وقت کمی ضرورت دارند تا بار دیگر خودرا به چنان اشکال مناسبی در آورند که قدرت عمل های ساده ومعمولی آنها باردیگر حالت اولی خودرا کسب نماید. عین این امر روی همین دلایل بزعم سپنسر در اجتماعات ساده ابتدایی بشری به مشاهد میرسد. یعنی چنانچه دیده میشود یك دسته مردمان بدوی آواره بدون احساس کدام مشکلی ازهم جدا و پاشیده می گردند. هرفرد آن که درعین زمان مردی سرباز و جنگجو شکارچی، اسلحه سازوچپری سازخودش میباشد، زنی نیز با خوددارد که درهمه حال واحوال عین زحمات ومشقات رادوش بدرش اومتقبل می شود و این شخص به همکاری وتعاون مردمان قبیلهٔ خودبسیار کم ضرورت دارد، مگر آنکه در اثنای شکار وجنگ باآنها توافق نشان دهد. در ینصورت هم باستثنای مواقع جنگ در سایرحالات بقول سپنسر توافق وهم بستگی با نیمهٔ قبیله عین آن چیز است که با کل قبیله صورت گیرد واگر احیاناً فرق جزیی از لحاظ ریاست قبیله بمیان آید، به تفکیك ارادی وتحمیلی غیرمحسوسی منتج میشود و باز هم قبل از آن یا بعداز آنکه حصه یی از قبیله مهاجرت نماید، مرددیگری ریاست آنرا بعهده می گیرد وحیات بدوی وساده بیکه امکان آن وجوددارد، باردیگر آغاز می یابد.

کیفیت این امر را در اجتماعات دارای سازمان بسیار عالی سپنسر اینطور تصویر می کند که درهردو صورت اجسام حیه وهکذا درصورت جوامع بشری بکلی متفاوت از آنهاییست که سازمان های بسیارساده وابتدایی دارند، بطور مثال سپنسر میگوید که موجود انسان نما (mammal) را نمیتوان بدو حصه تقسیم نمود، مگر آنکه سبب مرگ فوری او بشود یا خفه کردن یک پرنده که باعث هلاك شدن آن می گردد. حتی یك خزنده (reptile) ولو بتواند بااز دست دادن دم خود، برای چندی به حیاتش ادامه دهد، اما اگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

حیوان مذکور بدو حصه تقسیم گردد امکان ندارد همیش زنده بماند. او عین قضیه را در مخلوقات حلقه دار (annulose) مشاهده نموده میگوید با آنکه در بعضی از آنها مانند جینرای ابتدایی انقسام بدو حصه هیچ جزئی را از بین نمی برد، امادر حشرات (insects) در جولاها (arachnid) یاخارچنگها (Cructacean) عملیهٔ مذکور سبب هلاکت هردو قسمت هریکی از آنها می گردد.

حالا با تطبیق بجوامع انسانی سپنسر میگوید که اگرچه در جوامع تأثیر بریدن حصه یی کمتر از آنچه است که در حیوانات عالی دیده میشود، با آنهم نمیتوان انکار نمود که بزرگ و مؤثر نیست. وی در اینمورد مثالی از انگلستان می آورد که اگر منطقه میدل سکس (middlesex) در انگلند از نواحی مجاور آن جدا گردد در عرصهٔ چند روزی همه عملیه های اجتماعی آن نسبت کمی مواد طرف احتیاج انسانی قطع میشود. هکذا مثال دیگرش اینست که اگر منطقهٔ زرع پنبه از لیور پول (Liverpool) و حصص دیگر دور و پیش آن جدا شود، سبب توقف صنایع آن می گردد و در مرحلهٔ نهایی اسباب هلاکت و نابودی مردمان آنجارا بار می آورد. بهمین ترتیب اگر بین مردمان معادن زغال سنگ و نفوس دور و پیش آنجا که شغل ذوب فلز و یا ساختن البسه توسط ماشین را دارند، انقسامی صورت گیرد، دیده خواهد شد که سبب برهم زدن نظام اجتماعی آنها می گردد و بعداً اسباب مرگ انفرادی اشخاص آنجارا بار می آورد. امادر مورد جامعه سپنسر متذکر میشود که هر گاه یك جامعه متمدن چنان تقسیم گردد که حصه یی از آن بدون یك ادارهٔ مرکزی کنترول کننده باقی بماند، در آنصورت بسیار امکان دارد آن حصه چنان اداره یی را دوباره انکشاف دهد. با آنکه درعین زمان خطر تجزیه شدن هم وجود دارد ولی بهرصورت به نظر سپنسر مدت زیادی بکار است تا ادارهٔ مذکور بتواند بار دیگر وظیفهٔ سازمانی خود را به انجام برساند.

پس چنان واقع میشود که مطابقت در وظایف با سیر تکامل تدریجی بمیان می‌آید. سپنسر اینرا هم تذکر می دهد که در اجتماعات پایین و کوچك عمل های حصص مختلف از لحاظ فرد و هم از لحاظ اجتماع بسیار کم با یك دیگر متکی اند. درحالیکه در اجسام حیه و هکذا اجتماعات انکشاف یافتهٔ بشری، ترکیب عمل‌های مختلف ادامهٔ حیات کل را متضمن میباشد، که بالنوبه متشکل اززندگی اجزاست.

حقایق متعدد طرح شدهٔ فوق در نظریهٔ سپنسر جمعاً واقعیت این امر را به اثبات میرساند که سیر تکامل اجتماعی جزیی از سیر تکامل تدریجی عمومی است. یعنی او میگوید که بصورت عموم در جوامع انسانی نیز امتزاج رخ میدهد که توسط افزایش ساده کتله وی و یا به اساس بهم بستگی جمعیت و اتصال بعمل می آید. سپنسر میگوید که در ینمورد مثالهای تحول از مرحله حیات متجانس یك قبیلهٔ کوچك و ساده که در همه اجزا و حصص خود همانندی دارد به مرحلهٔ غیرمتجانس ملت مدنییکه پر از تباین ساختمانی و ظیفه وی است و در آن با مزج ارتفایی و غیر متجانس بودن افزایش اتصال و بهم پیوستگی های گروپی بمیان می آید بوفرت مطالعه شده میتوانند. مثلاً دیده میشود که یك گروپ آواره متشتت می گردد، تقسیم میشود و هیچ چیزی آنرا یکجا نگهداشته نمیتواند، درحالیکه قبیلهٔ دیگری هنگامی که خود را مطیع و پیرو یك فرد صاحب سلطه می یابد و بعد با قبایل دیگر یك ترکیب سیاسی بوجود می آورد و تحت اداره سر کردهٔ عمومی قرار می گیرد از آنها یك ملت مدنی بمیان می آید و این قبایل چنان باهم متفق میشوند که میتوانند تا یکهزار سال و یا بیشتر از آن یکجا بمانند. بزغم سپنسر همزمان با این سیر تکامل تدریجی صراحت سازمانی اجتماعی بمشاهده میرسد. زیرا او میگوید که سازمان اجتماعی که در ابتدا تیره و تاریك مینماید، با ترتیبات مسکون شدن انسان‌ها زیاده تر روشن میشود و از آن به بعد رسم و رواج جای خود را بقوانین می گذارد و همینکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

قوانین شکل تثبیت شده را بخود می گیرد، محل تطبیق آن نیز در موارد مختلف مشخص و تعیین میشود. با این وضع نهادهای اجتماعی که در ابتدا در وضع مغشوشی دیده می‌شوند، آهسته آهسته به شکل ساختمانی روشن تر می در آیند. پس به این ترتیب فارمول سیر تکامل تدریجی تطبیق میشود. یعنی با ارتفابسوی ازدیاد جسامت اتصال و بهم بستگی مضاعف الشکل و بغرنجی در ساختمان جمعیت‌ها به‌میان می آید. اینست نظریهٔ شباهت عضوی سپنسر در مورد جامعه که در فوق از آن تذکر بعمل آمد.

حالا باید افزود که سپنسر با داروین معاصر است و شش سال قبل از نشر کتاب «پیدایش موجودات به انتخاب طبیعت» وی، در ۱۸۵۲ در ثری تحت عنوان «نظریهٔ نمو» موضوع انکشاف جامعه بشری را مورد مباحثه قرار داده و در آن مفکوره های تنازع لالبقاو بقای موجود قوی را به کار برده بود که بعداً داروین آنرا در جهان عضوی بصورت یك نظریه کل تطبیق کرد. از ینجاست که داروین و قتی (البته باشکسته نفسی عالمانهٔ خود) گفته بود که سپنسر نسبت بوی چندین مرتبه تفوق علمی دارد. در آثار مطبوع تذکر رفته که اگر داروین اصول تکامل تدریجی را کشف نموده است، سپنسر داروینیزم را اختراع کرده بود و آنرا چنان شرح و بسطی داده که در اروپا اقلاً برای نیم قرن نظریات اجتماعی تحت الشعاع آن قرار گرفته است. طوریکه در متن نظریهٔ سپنسر دیده میشود، وی در نظریات اجتماعی خود از شباهت عضوی استفاده می نماید و در طرح این نظریهٔ خویش شهرت فوق العاده دارد. فرض نظری سپنسر درین باره اینست که جامعه مانند یك جسم حیهٔ بیالوجیکی میباشدو وی درین تشبیه چهار چیز را نام میبرد که جامعه را بجسم حیه مانند میسازد. اول آنکه جامعه رشد و نموی توده یی دارد. دوم همینکه نمو مینماید ساختمانش مغلق می گردد. سوم اجزای آن یك سیستم و بهم بستگی را نشان میدهد وچارم آنکه حیات جامعه به مراتب طولانی تر و متداوم تر نسبت به حیات هر واحد

(c) ketabton.com: The Digital Library

یاحصصی از آن می باشد .

سپنسر از نظریات خود بامنطق بسیار قوی دفاع می نماید، اما بعضی ها را عقیده بر آنست که همین منطق قوی و انسجام کلامش بر نظریات علمی او مستولی گشته و وی را بر خبط و خطاهای سوسیولوجیکی مواجه ساخته است. چنانکه اعتراض بر نظریات سپنسر خیلی دامنه دار و گاهی هم یأس آور بوده است . مثلاً اینطور گفته شده که

(۱) جامعه نمیتواند مانند یك جسم حیه باشد، زیرا بر خلاف اجسام حیه یك شکل معین و مانند یك جسم مادی دارای دست و پا نیست .

(۲) عناصر جامعه، چنان یك کل را نمی سازد که اجزاو حصص در آن بصورت مسلسل و ملحق با شد .

(۳) حصص جامعه موضع و موقف معین نظریه کل ندارند .

(٤) در یك جسم حیه شعور Consciousness در یك حصه کرچك قرار دارد، حالا زکه در جامعه شعور اجتماعی متشتت است. سپنسر از ین اعتراضات آنچه در زمان حیاتش گفته می شد واقف بود ولی اظهار این اعتراضات هیچگاهی نتوانست سپنسر را از تعقیب وحمایه نظریاتش منصرف سازد . او یك شخص صاحب نظر، بنیان گذار یك تیوری است که روشش جنبهٔ تحقیق تجربی واستدلال منطقی دارد ، در عین زمان ساده وبی آرایش میباشد ، چنانکه وی وقتی خواست که بالای نوع تغذی تجربه نماید از آن سبب خود بخوردن غذای نباتی شروع نموده و از خوردن گوشت اجتناب ورزید .

اما بعد از آنکه احساس علالت نمود دید که حتی بر ماهیت نوشته های او نیز تاثیری نمود ،از خوردن غذاهای نباتی صرف نظر کرد و بحال قبلی اش برگشت . وقت دیگر هم سپنسر بفکر آن افتید تا به نیوزلند مهاجرت نماید ودر آنجا متوطن گردد ،اما برای آنکه درین باره مصمم شود برحسب عادت از در منطق واستدلال

(c) ketabton.com: The Digital Library

باخود پیش آمد نمود. چنانچه، برعلیه و بر له دلایل مهاجرتش از انگلند به نیوزلند قیمت های عددی قایل شدر بامحاسبه ساده دید که مجموع نمرات برای رفتن ۱۰۵ و برای باقی ماندن ۱۱۰ عدد شد، بنا بر آن در انگلیند باقی ما ند .

بهر صورت باید گفت که باوصف اعتراضات و تاخت و تازهایکه بر نظریهٔ شباهت عضوی سپنسر بعمل آمده است، نظریه وی بتأ سی از دلایل متعدد، قابل تذکر است. ومثلاً وی قوانین تکامل تدریجی را به اساس علل طبیعی تایید کر دو در ضمن آن تکامل اجتماعی را بحیث جزئی از تکامل تدریجی طبیعی دانست و فرق ها ومشابهت هارا بین اجسام حیه بیالوجیکی وجامعه بصورت مقایسوی تشریح نمود. نظریهٔ سپنسر درعین زمان نقش ساختمان اجتماعی و نهادهای اجتماعی راوانمود ساخت وهم انفرادیت واستقلال فکری راتمجید نمود.

تطبیق نظریات سپنسر در مورد تعایم وتربیه آنست که سپنسر بحیث علم بردار تیوری تکامل تدریجی جامعه ، تعلیم و تربیه عامه رابرخلاف نظریهٔ ریفورمست ها تردید می نماید چه ریفرمست ها که منشاء افکار فردی رادرتجربه می بینند به تعلیم وتربیه عامه اهمیت فوق العاده قائلند. اینها میگویند که چون هرچیز ی رامااز محیط می آموزیم ، لهذا با تعلیم وتربیهٔ مناسب که معنی آن ر ار سی محیط است ، هر نو ع جامعه یی را میتوان انکشاف دادودلیل شان اینست که اگر یك نسل از جامعهٔ آید یال دور باشیم درعین زمان وبطور معین یك نسل از بربریت نیز پیش آ مده ایم . سپنسر این مفکوره را که جامعهٔ مرغوب وی به این آسانی وضع دیگری را بخود گیر د نمی پذیرفت . او میگفت که ممکن نیست نظم ا جتماع رادر طول یك نسل بتوا ن توسط تعلیم و تربیه تغییر داد ، زیرا شعور انفرادی رااز لحاظ تجربهٔ فردی نمیتوا ن توضیح دادو اگر چنین کاری هم ممکن باشد، عواقب وخیمی خواهد د شت. انکشاف

(c) ketabton.com: The Digital Library

دماغی آهسته صورت می گیرد، تعدیل در اصلاح محیط باید متدرجاً اشکال نو را رویکار آورد. هکذا، کیفیت دماغ بشری بصورت انفرادی با تجارب آن نسل یك جا خوانده شود. عنعنات، ساختمان دماغ، عادات مردم وهکذا نوع انکشاف احساسات وغرایز وتمایلات ارثی همه در عملیه اصلاح و تعدیل محیط بشری مهم و ذیدخل اند.

بالاخره باید تذکر داد که برخی از دانشمندان علم الاجتماع به این عقیده هستند که برای انجام اصلاحات اجتماعی یگانه راه اساسی آنست که در تغییر و اصلاح اوضاع اجتماعی از عمل تسریع کار گرفته شود. درحالیکه طرفداران نظریهٔ سیر تکامل تدریجی که سپنسر پیشرو وعلم بردار آنست ادعا میکنند که ایجاد تحول و اصلاحاتی که در اثر تغییر آنی بوجود می آید عمل موقتی است وغالباً نتیجهٔ نامطلوب را ببار خواهد آورد. بنا بر آن راه معقول پیروی از اصل تکامل تدریجی است که ناموس طبیعتش خوانند.

مآخذ :

1. Martindale , Don , Nature and Types of Sociological Theory , Boston - USA : Houghton Mifflin Company , 1960 , pp . 65 - 69 .
2. Etzioni , Amitai and Eva (Editors) , Social Change , New York: Basic Book Ihc . , 1964 , pp . 10 - 19 .
3. Durant , Will , The Story Of Philosophy , New York : Wadhington Square press Inc . , 1963 , pp . 351 - 400 .
4. Boutoule , J . P. , Histoire de la Sociologie , Traduit en Persan Pai Hashem Razi , Iran - Tehran : Entecharat - e Asia , 1964 , pp ' 247 - 258 and 354 - 355 .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصول تحقیق متون قلمی

-۳-

استعمال اشتباهات برای ترتیب شواهد

هر گاه یادداشت اختلافات را که باحسن صورت انجام پذیرفته است ،مطالعه نماییم بدین حقیقت پی می بریم که بعضی ازین اختلافات که بحیث غلطی تلقی میگردد، دردو یاچندین نسخه مشترك میباشد. ازین ملاحظه چنین نتیجه بحصول می پیوندد که نسخه های مذکور مبدای مشترکی داشته است وآن مبدای مشترك که دارای اغلاطی بوده، فعلاً مفقود شده است. هنگامیکه به ترتیب فوق نسخه های مبدأ معلوم وتثبیت گردد، ارتباط آنها درك می گردد وآهسته آهسته ترتیب وتشکیل تاریخ انتقال متن فهمیده میشود ونیز پی برده میشود که در کدام مرحله کدام راوی غلطیها یی را در نسخه وارد کرده است .

در ینجا لازم است چند تبصرهٔ بسیار مهم در نظر گرفته شود :

برای اینکه موجودیت یك مبدای مشترك دو یاچندین نسخه تثبیت شود، باید در آنها غلطی های بزرگ وفاحش (مشکل) وغلطیهای کوچك تشخیص گردد . ممکن است غلطیهای کوچك (ساده) توسط انتقال دهندگان مختلفی که با هم رابطه یی نداشته اند، واقع گردیده باشد . البته چگونگی پیدایش واثبات این نوع غلطیها کار ساده یی نیست. لیکن باید متذکر شد که غلطیهای کوچك تنها میتوانند به تناسبیکه از

موجود بودن غلطیهای بزرگ نشأت می کنند، متکی باشند.

برای اثبات روابط در نسخه، یك عدهٔ زیاد اغلاط ساده با یك غلطی بزرگ مساوی شده نمی تواند .

فایدهٔ ترتیب نسخه ها در اینست که می بینیم فلان خواندنی در حقیقت غلطی میباشد که توسط فلان اصل در متن داخل شده است به این سبب امکان از بین رفتن یك عده غلطی موجود میباشد .

اکثراً پس از حذف این غلطیهای بعدی، انسان به دو روایتیکه نمیتوان آنها را یك چیز انگاشت، مواجه میشود. در اینجا تشخیص درست بودن و یا خوب بودن یکی ازین دو کار آسانی نیست. برای انتخاب کردن یك متن درست، باید طوری عمل شود که از غلطی جلوگیری بعمل آید . و آن در حقیقت انتخاب پیدا کردن قدیمترین نسخه میباشد. شاید نسخه های جدیدتری که از روی نسخه های قدیمترین نقل شده باشد نیز پیدا شود . مثلاً درمیان نسخه های شرح کاشانی برمنازل السائرین گرانبها ترین نسخه همانست که در لندن (Indiaoffice) موجود میباشد . این نسخه در آخر قرن یازدهم هجری نوشته شده و یك نسخه قدیم نیست، اما از روی اصلی نقل شده است که درسال ۷۳۸ه آن نسخه در پیش مؤلف خوانده و تصحیح شده است و امضای خود مؤلف در آن موجود میباشد .

در اینجا باید به دو مقیاس حقیقی توسل جست:

۱ـ مواضع موازی، انسان در ین فکر اندر میشود که مؤلف کدام کلمه را در قراین مشابه بکار برده است .

۲ـ کدام یکی از دو روایت دیگر را شرح میدهد.

مثلاً اگر انسان به یك کلمهٔ نادرونامأنوس وبیك کلمهٔ عام که شبیه آن میباشد، مواجه می گردد؛ غالباً کلمهٔ نادر قدیمی میباشد که نقل کننده آنرا به کلمهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

عام‌عوض کرده است. این موضوعیکه یك نقل کننده یك کلمهٔ عامیانه رابه کلمهٔ نادرعوض کرده باشد، کمتر واضح بنظر میرسد .

معمولاً تفکر راجع به یادداشت کردن اختلافات که در آن بین خواندنیهای صحیح وخواندنیهای غلط فرق میباشد، شمارا برحسب ذیل به استدلال نائل میسازد :

a - نسخه‌های A و B حاوی فلان و فلان غلطیهای مشکل میباشد که در هیچ یك از نسخ دیگر به‌ملاحظه نمی‌رسد. بنابران مابدین نتیجه می‌رسیم که نسخه ها به یك اصل مشترك (a) مربوط میباشد که غلطیهای مذکور در آن موجود بود .

b - همچنین نسخه های C و D مربوط اصل (b) میباشد .

c - بعضی اغلاط مشکل در بین نسخه‌های EDC مشترك میباشند. لیکن نسخهٔ E حاوی اغلاطیکه C و D از (b) گرفته‌اند، نمی‌باشد. ازینجاچنین نتیجه می گیریم که‌اصل (b) و نسخهٔ E به‌یك‌اصل مشترك که‌ما (c)می نامیم، مربوط میباشد .

d - F نسخه‌یی است که از چندین اصل به‌وجود آمده‌است. زیرا فلان وفلان خواندنی دودو در آن بملاحظه میرسد. چون‌نسخهٔ F حاوی یك تعداد غلطیهای خاص (c) میباشد، لهذاما آنرابدین اصل‌مربوط میسازیم .

e - نسخهٔ H ازروی‌نسخهٔ G نقل‌شده‌است، بطوریکه تمام اغلاط آن مجدداً نقل‌گردیده است. واغلاطی‌را که شخص‌نقل کننده مرتکب‌شده، نیز به‌آن افزوده شده‌است. لهذا ازروی علامات صفحهٔ‌اول بدین‌نتیجه پی‌میبریم که آنها به یك کتابخانهٔ مشترك‌مربوط میباشد .

f - علاوتاً G دارای‌بعضی‌اغلاط مشکل‌میباشد که A وB مشترك‌است.این امر برای‌ما رابطهٔ این‌دو نسخه‌را نسبت‌به‌اصل مشترك (a) نشان میدهد .

لهذاما بدین نتیجه‌میرسیم که G واین‌اصل به‌اصل مشترکیکه ما(d) می نامیم مربوط میباشد .

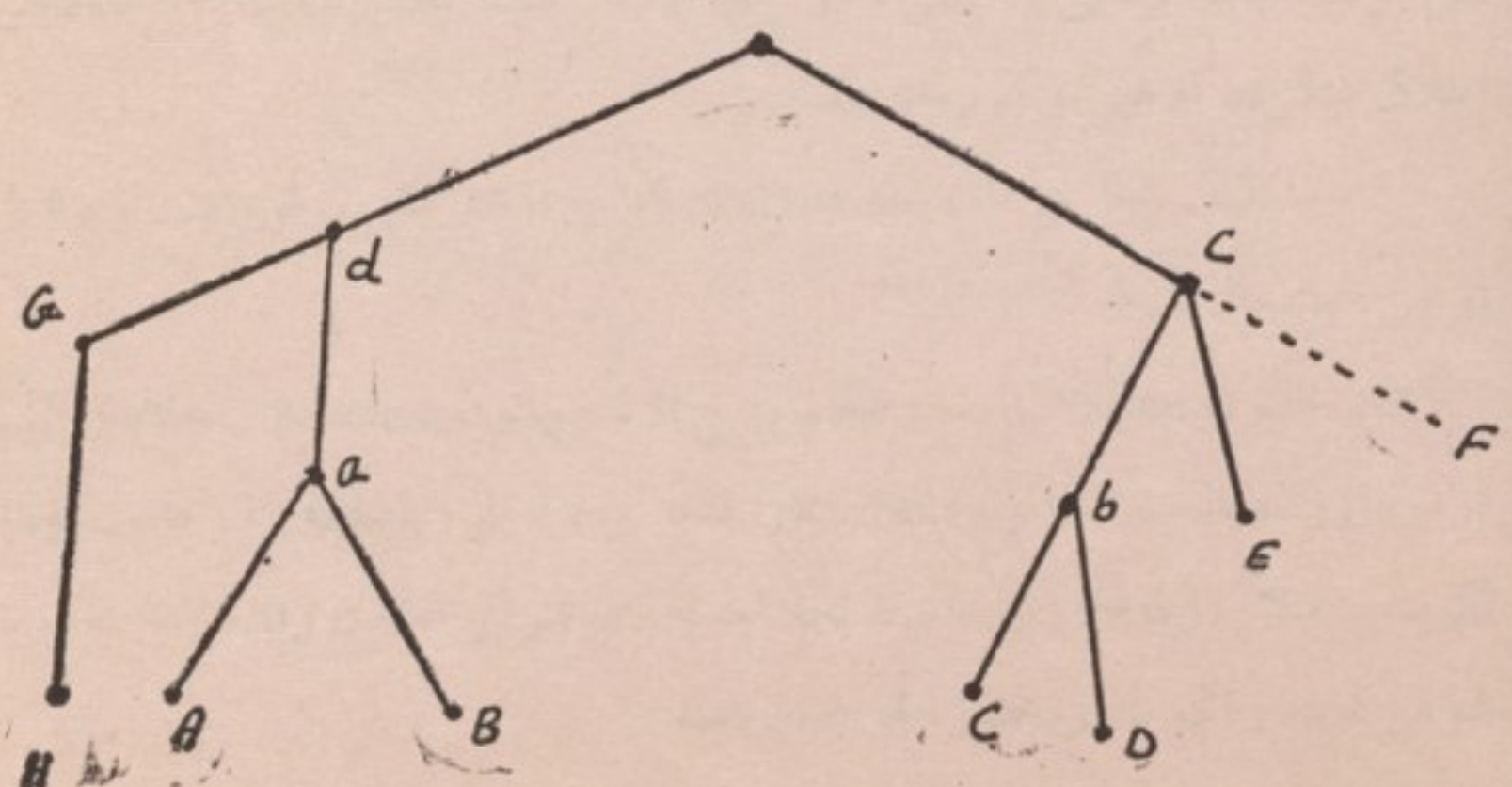
(c) ketabton.com: The Digital Library

g ـ اصلهای (c) و (d) بانکه اغلاط مشکل مشترك دارند، به یکدیگر مربوط نیستندو مابین آنهاو نسخهٔ اصلی مؤلف هیچ واسطه پیدانمی‌شود . مطـالبیکه دربالا تذکرداده شد،جزمثالی بیش نیست ودربارهٔ هرمتن باید طـریقهٔ مخصوصیکه متن توسط آن انتقال یافته است، تتبع صورت بگیرد .

مثلاً : درمورد کتاب منازل السائرین یك چیز بسیارمهم عرض وجودمی کند کـه در پلان فوق از آن تذکری بعمل نیامده است. نسخه‌های متعدد حاوی زایداتی میباشند که میتوان به حیث نقل شروح مختلف مشهور تثبیت گردند. لهذا این نسخه‌ها یا مستقیماً به این شروح مربوط هستند ویابطور غیر مستقیم. درصورت اخیرالذکر به مـلاحظه خواهد رسید که چندین نسخه‌دارای همین قسم زایدات میباشند. که آنهامربوط به آن متن های اصلی میباشند که ازروی متن شرح مذکور نقل شده است.

دراخیراین مبحث لازم می افتد نتایج را بالای یك شکل که آنرا «ستما» مینامند نشان دهیم ، این « ستما » راجع به تاریخ متن تمام معلومات را به یك نظرارائه مینماید.

اصل مؤلف

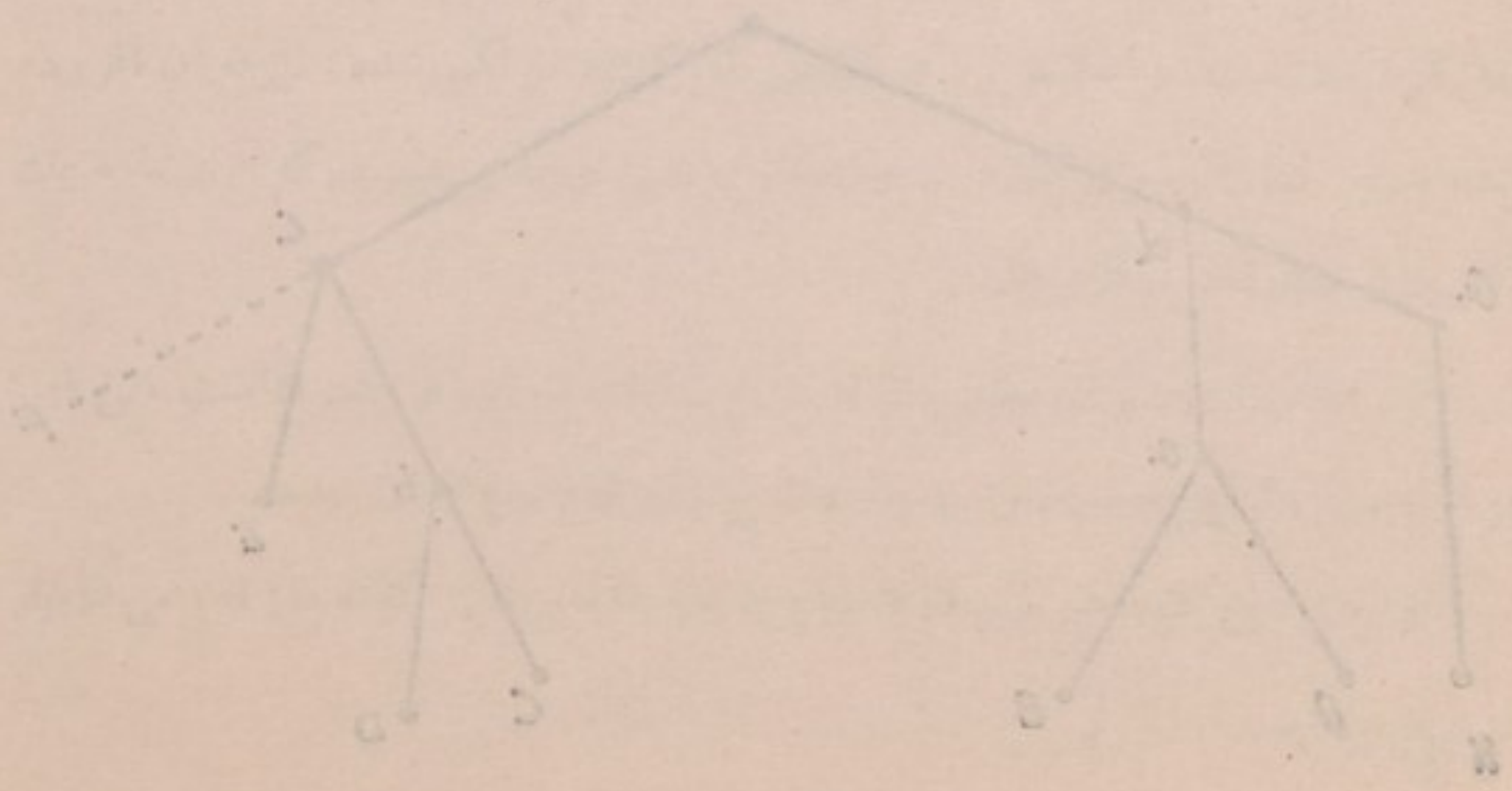


(c) ketabton.com: The Digital Library

اصولیکه مادربالانشان دادیم ،تماماً به متونیکه نسخه های آنها به تعدادنسبتاً محدود برای مارسیده‌اند، تطبیق میشود . بعضی از آنهابه عصرمؤلف یا کمی بعد ازآن‌میرسد . ازین جاست که اصول مذکورتوسط مؤرخین قرون وسطی استعمال شده است . این اصول برای آنانیکه درین رشته مشغول‌تتبع ومطالعه‌میشوند،موقع میدهدکه تاریخ متن‌را دریافت وترتیب نمایند. باوصف‌آن باید خاطرنشان گردد که بعضی اوقات اصول مذکورقابل استعمال نمی باشد . این موضوع بـه متون نهایت قدیمی ارتباط داردکه ماتنهاآنها را ازروی‌نسخه های می شناسیم کـه پس ازقرنها ازتألیف‌آنها نوشته شده اند .

مثلاً : شاهکارهای‌ادبی یونانی یالاتینی یاهندی که‌بین‌وقت‌تألیف آنهاونسخه‌هاییکه ازآنها موجود میباشد ،زمان زیادی سپری‌گردیده است ودر مرورایام نقل متن آنها به انـوا عی‌صورت‌گرفته است که چگونگی توضیح آن ازمعلومات‌مابیرون است . ازایـن قبیل کتب دیگرنیزموجودمیباشد که‌پیدا کردن متن‌اصلی آنهاخالی ازاشکال‌نیست.درین‌صورتها مفسرین‌استعمال‌اصول‌فیلولوجیك‌رابرای پیدا کردن متن اصلی‌ترجیع میدهند.

نوشتهٔ : دوبور کـوی



(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده: عنایت‌الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان

- خ -

- ۷ -

۱ ـ خات‌خات Xaatxaat :صوت (ك‌ف ج) وبـد روازی Xətxət خت خت صدا ییست که برای خواستن کرهٔ مرکب استعمال کنند .

الف ـ بیه‌بیه Beyabeya :صوت: صدا ییست که برای‌خواستن مرکب استعمال میگردد .

۲ ـ خاتك Xaatək اسم (ك‌ج‌ف) ،بدروازی ختك Xətək: کره خر که یکساله الی دوساله باشد وقابل بارکشی وسواری نباشد. ضمناً بصورت کنایه‌به اشخاص اطلاق میگردد که غبی و کورمغز باشند .

الف ـ خیل و ختك Xaylo-xətək: کنا یه ازخو یش و قوم‌است وبرا ی توهین استعمال شود .

۳ ـ خاتون Xaaton :اسم وصفت(و ج)زن وبیاتون Beyaaton زن‌ملا«ترکی» دردرواززن‌ویادختر کیبانو Kazbaano(کدبا نو) قا بل وباسلیقه را (خاتون‌بچه) گویند . مثلاً :زن فلا نی خا تون بچه است ، درتـر کی‌خاتون زن شوهر دارویا شوهر کرده راگویند ودختررا قیز Qeez نامند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

الف ـ درترکی لقب زنان کبار است ـ غیاث

٤ ـ خاوال Xaawaal: اسم مکان (ج) جای استراحت رمه وپاده Paada مگر بعضاً جای پاده ها را پا ده خا نه Paada xaana گویند. پا ده معمولاً برای گاو استعمال میشود.

٥ ـ خاده Xaada: اسم (دف ج ك) چوب های که برای ساختن کلبه (سرپنا هی که ازخس یابوریاوچوبهای باریك سازند) بکاررود. هم چنان چوبهاماهی گیری چوب سرقبر (چوب های که برسرقبرها گذاشته مـی‌شود و دوراس شا ن یك لته (تکه) می آویزندمخصوصاً بروی مرقدشهدا) وچوبیکه توسط آن میوه‌را بتکانند.

الف ـ بروزن ساده، چوبی باشد راست که کشتی بانان کشتی بدان رانند وچوبی‌رانیز گویند که جاروب برسر آن بندندود یوار وسقف خانه‌را بدان جاروب کنندوهرچوبیکه راست رسته باشدوچوبیکه به جـهة قصاص دزدان ـ برهان.

ب ـ چوب راست وبلندوباریك ـ افغا نی نویس.

دربدخشان قبرومرقد راباسم منزل Manzel یادکنندوقبرومرقدنیزمعمول باشد.

٦ـ خار Xaar: اسم (دف ج ك) بمعنی نبا ت خاردار بو ده ودرا ینجا مـراد ومقصد از آن بته های است که دارای خارباشد ودرپیری از آن به جهة سو خت استفاده کنند. درتازگی بعضی خارهارامواشی میخورند، اماخارمشهوریکه زیاد ه آنرابغرض سوخت استعمال میکنند، خاریست دارای شکل ورنگ بنفش سیاهیدار که دهقانان باپوشیدن شاوللك Shaaolak ویاشواللك Showaalak (تقریباً به قسم بطلون) بااستعمال چوب های اچه Acha (چوب دوشاخ) آنرادرومی کنندوخشك می سازند. اینست انواع خارهای که درآنجامی رویند.

١ـ سیه خار (سیاه خار) Seyaxaar: (خاریکه فوقاً تذکررفت بغرض سوخت ازآن کارگیرند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲ـ گل خار gulxaar : خاریکه میوهٔ آن را مردم می‌خورند .

۳ـ چلان خار chəlaanxaar : خاریکه آنرا بسوزند .

٤ـ لخشه‌خار laxshaxaar : خاریکه مال‌ها (مواشی) برغبت میخورند لخشه را در موردانسانهای یاوه گوی نیز استعمال میکنند. چنانچه اگر کسی میگوید: فلان شخص آدم لخشه است چنین معنی میدهد او آدم پرگوی ویاوه سراست .

٥ـ چراغ خار choraaghxaar : خاریکه درقدیم از آن بعوض دلیل dalil (نوعی از چراغ) کار میگرفتند.

٦ـ سوزنك‌خار Sozanakxaar : نوعی از خار است که‌در جوانی از ریشه آن مردم بخورند ودر پیری مواشی از آن استفاده نمایند .

۷ـ سوس خار Sosxaar : نوعی از خار است به‌لفظ درواز .

۸ـ جنتاق Jantaag : (ك) خاری باشد که بلندی آن در حدود، ده‌سانتی و بزو گوسفند آنرا میخورند. این خاردارای رنگ سبز و گلهای ارغوانی می باشد

۹ـ گرگ‌خار Karrakxaar وکنگل‌خار Kənglxaar : دونوع دیگر از اقسام خاراند

۱۰ـ شترخار Shətərxaar : نوعی از خار است که میگویند اشتران آنرا به اشتیاق تمام میخورند .

الف ـ نام گیاهست خاردار که شتران آنرا به رغبت تمام خورند و آنرا خار شتر نیز گویند ـ برهان .

۷ـ خارزا Xaarzaa : اسم (د) خواهرزاد، ودر مناطق دیگر خورزاده Xowarzada گویند .

۸ ـ خاش Xaash : اسم مکان، محله ایست مربوط حکومت جرم. این منطقه دارای قشلاق‌های ذیل می باشد : بقلك (ترکی زبان) کج گردن (ترکی زبان) ده پاره (دری زبان) دیه‌نو (دری زبان) کذر (دری زبان) مغل‌ها (ترکی زبان) درخان (ترکی زبان)

(c) ketabton.com: The Digital Library

یوزنعمت(ترکی زبان) شهران (ترکی زبان)سرلوله که اصطلاحاً سلوله گویند (ترکی‌زبان)وظلم آباد که از کوچکترین قریه‌های آنجاومردم‌آن‌ترکی زبان‌اند. خاش‌منطقه‌ایست که‌چشمه های زیاددار دوتابستان‌آن‌معتدل وزمستان‌آن خیلی‌سرد میباشد. مردم‌آن بطورعموم‌زراعت‌پیشه‌می باشند. ماست، قروت، مسکه‌وغیره‌لبنیات درآنجابوفرت یافت میشود. پیداواردیگرآن ازقبیل گندم، جو، ز غـر، ارزن کچالو، زردك، شتره Shatara (حبوبی همچوزغر) وغیره‌می باشد. حیوا نا ت وحشی آن در کوه های بلند ازقبیل پلنگ، خوك، دله خفك، گرگ، رو باه، شغر Shaghar یاجیره jara، اندوك، آهووا زپرندگان آن چـرده (کبك دری)، کبك وغیره‌میباشد.

خاش را بعضاً چنین ترجمه کرده‌اند که اگر جایی که یکبار تعمیر شود وبعداز ویران شدن، دوباره آباد گردد، بنام‌خاش‌یادمیشودو هم آنرا خشوترجمه کرده‌اند.

۱- به شین معجمه، مادرزن ومادرشوهر (غیاث‌وغیاث ازرشیدی)

۲- بروزن‌فاش، کسی راگویند که‌محبت به‌افرادداشته باشدو بمعنی خش‌هم آمده است که مادرزن ومادرشوهرباشد وریزهٔ چوب وعلف‌وخـا ر ه و خا شاك وقماش ریزه، دم مقراض وامثال آنرا نیز گفته اند. ونا م مو ضعی ا ست د ر مضافات فراه وبمعنی مطلق خاییدن وجاویدن، خواه‌انسان بجایدوخواه‌حیوانات دیگر-برهان

۹- خاك تولك Xaaktolək : حاصل مصدر (كدف ج) لولیدن‌درخاك. این کلمه رابطورعموم درموردمرغهاو کبك‌ها استعمال کنند؛ امابرای حیوانات مثل‌مرکب که‌گاه‌گاه پشت وپهلوی خودرادرخاك‌گرم می مالند نیز استعما لشود. درینمورد غلتنـك ghaltanak گویند. وغلتنك عبارت ازدو پهلوزدن است‌درخاك . چنا نچه پسکتن ازشعرای کشم‌گوید :

در میان سینه ام زده آه وافغان غلتنك
تاسردوش ته شد زلف پریشان غلتنك
جاهلان مغرورزر ومال میبا شند و بس
میز ننددر خاك سوزان چون حماران غلتنگ

الف : خاك بسر، بیخانمان ، دربدروهم دعایی است بد که در وقت قهر وغضب اززبان کسی بر آید .

۱ـ خاك بسر کردن ، تباه شدن ـ افغانی نویس.

ب: خاك مال Xaakmaal :صفت کسیکه آلوده بخاك باشند .

۱ـ خاك مال: بخاك مالیده ـ افغانی نویس.

۱۰ـ خال‌بینی Xaalibene: اسم مرکب(ج)نوعی از بته‌های دشتی دارای گل‌رزد شکل کروی که اطفال آنراجهة تزیین دربینی میگذارند. همچنان گلی کلا نتراز آن موجوداست که آنرابنام چارگل یادمیکنند که درشکل باآن مشابهت دارد . مردم کشم نبات خال‌بینی را باسم دوکی dawaki یادکنند.

۱۱ـ خامك Xaamak :اسم (ك ف ج) نوعی از دوخت که‌بروی تاقین Taaqen (نوعی از کلاه گلدوزی) دستمال وغیره دوخته می‌شود.

۱ـ دروازی‌ها خامك‌را خومك Xomak گویند. اما این لغت بمعنی دیگری مثلاً چموس یاچارق پشم‌دار نیز استعمال میگردد. درمناطق‌دیگر خامینه Xaamena گویند .



(c) ketabton.com: The Digital Library

۲- خامك Xaamak : اسم نوعی از کچالو بوده که بشکل خام آنرا صرف میکنند. شکل این کچالو از کچالوی معمولی نهایت فرق دارد، بته‌های آن تقریباً یك ونیم متر ارتفاع داشته ودارای ریشهٔ قوی می باشد. مردم عموماً این کچالورا یك بار میکارند زیرا به تعقیب آن درسالهای مابعد، خودبخود جوانه زده وحاصل میدهد. خاصیت این کچالو طوریست که اگر پوست ویاهر پارچهٔ آن درزیر خاك گذاشته شود، بزودی سبز شده خودرا آمادهٔ حاصل می سازد.



۱۲- خانه دماد Xaanadəmaad: (خانه‌داماد)صفت نسبتی (ك ج ف)وبدروازی خونه دماد Xoonadəmaad : دامادیکه‌قبل ازازدواج بخانه خسرخود به‌قسم مزدور کار کند، تاغیرمستقیم پول ازدواج (قلینگ) خودرا از این راه برای خسرش تکمیل وتادیه بدارد .

الف - خانه داماد: دامادیکه درخانه خسرمقیم باشد - افغانی نویس .

دربدخشان خانه دامادان بعدازازدواج درخانهٔ خسرزندگی نمی کنند. بلکه با خانم خودبخانهٔ خودشان برمیگردند .

ب- خانه دار Xaanadar: اسم فاعل (ج ف دك) باسرشته. عیال‌دار ویا

(c) ketabton.com: The Digital Library

شخصیکه ازدواج کرده باشد.

۱ـ خانه‌دار: عیال‌دار، کسیکه درجای خانه داشته ومقیم باشد ـ افغانی نویس.

۱۳ـ خانه زات Xaanazaat : (خانه زاد) صفت (ج ف ك د) حیوانیکه تولد و کلان شدش درخانه صاحبش صورت گرفته باشد ویا اگر گاو، گوسفند، بز و غیره از نسل مواشی شخص دیگری باشد، میگویند فلان‌حیوان خانه‌زات فلان‌شخص است.

مثال: نه‌ئی گاومه، ای‌خانه‌زات‌قول مدبای‌ست. نیکن‌ای‌وخت تور پیگیش ده خانم آوره واسره کده گیستم (این گاواز نسل گاوهای قول محمدبای است وقتیکه یکساله بوددرخانه‌خود آورده وپرورشش کردم).

الف ـ خانه زاد، حیوان وانسانیکه‌درخانهٔ کسی تولدوبزرگ شده‌باشد ـ افغانی نویس.

۱۴ـ خانه‌پرپلاق Xaanapərpalaa : یاخانه‌پرپلوویا خانه پرپلاو (کنایات) (ج ف د ك) اصطلاحیست که برای اشخاص سهل‌انگار گویند، بمعنی خانه‌ات از پلاوپر باشد.

۱۵ـ خپك Xappək : صفت (ك دف ج)، شخصیکه ظاهراً عاجز، اما باطناً مضر باشد. چنانچه ضرب‌المثل بدخشانی است که‌میگویند (گرگ خپك دنبه کن است)

الف ـ خپك کسیکه‌درظاهر عاجزولی درحقیقت‌مخل وشورانگیز باشد.

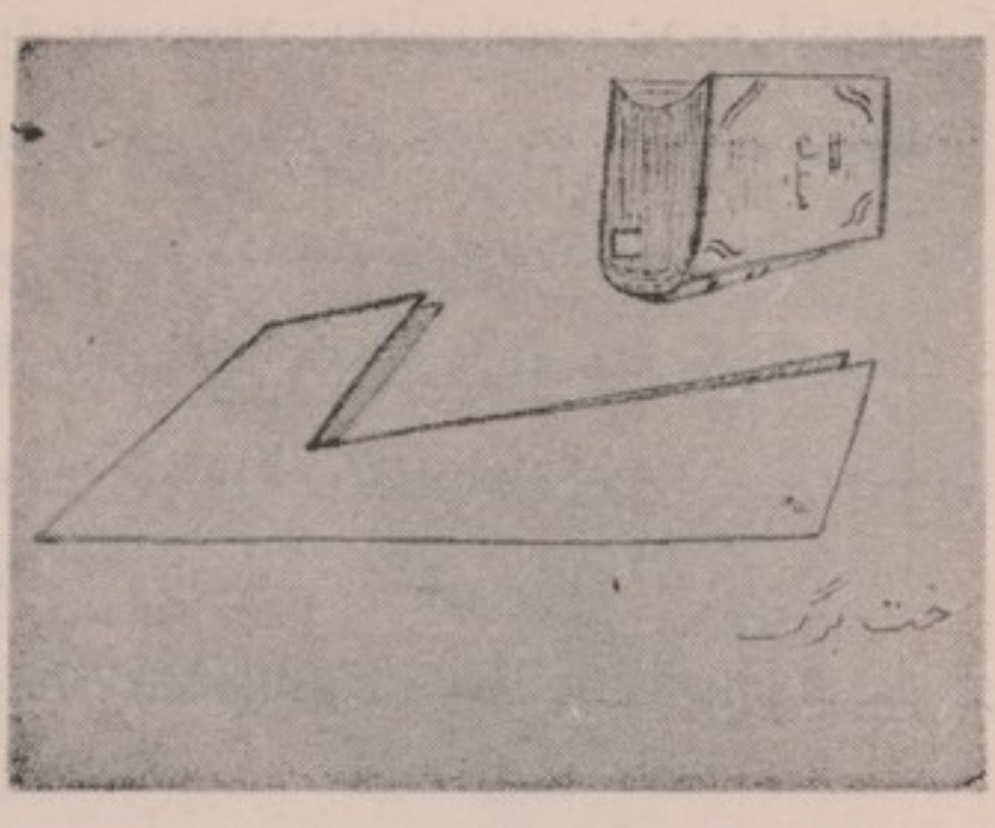
افغانی نویس ـ شاید نوشته آقای افغانی نویس Xapak تلفظ شود.

۱۶ـ خپ گیر Xapgeer : صفت‌فاعلی (د) خف گیر Xafgeer (ج ك ف) کنایه از سگی‌باشدکه بدون آواز وصدا (عوعو) ازعقب بانسان حمله کند.

۱۷ـ خت Xat : اسم (ك ف) جویچه‌های بین زمین‌زراعتی که بعدازپاشیدن‌تخم وماله‌کردن جهة سهولت درموقع آب دادن کشیده میشود. واصلاً باید (خط) باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۸ ـ خت برگ Xatbarg: (خت برگ) کاغذ یکه درداخل کتاب درسی برای اینکه صفحهٔ مطلوب رابه آسانی بیابند؛ گذاشته‌می شود .



۱۹ ـ خت رشه Xatrasha : حاصل مصدر (ج) قبلهٔ غیر مطلو ب نشا نه ها و علامات غیر مطلو به‌درروی‌دیوارها ییکه‌در کشم آنراخدراشه(Xadraasha) گو یند باشد .

۲۰ ـ خت بینی Xatebeni: صفت‌نسبتی (ك د ف ج) گـریز ازشیی یاچیـزی توبه کردن، گریزودوری‌جستن ازچیزی طوریکه دوباره به آن رجوع نشو د .

۱ ـ خط بینی ، توبه کردن ، معذرت خواستن ـ افغانی نویس .

۲۱ ـ خجول Xəjol: صفت‌و کنایه (ج ك) آدم ژولیده وخجل .

الف ـ شخص خجول‌را ایزا کش (Izaakasl) و یا بدروازی‌هیزا کش (Hezaakash) نیز گو یند .

۲۲ ـ خخک Xaxək: اسم (ك ج) خشک شدهٔ پاروی حیو انات.

۲۳ ـ خدمه Xədma :ضمیر (ك ج فـ د) خودم را.

الف ـ خد (Xəd) مخفف خود .

ب ـ خدم Xədəm: مخفف خودم .

۲٤ ـ خر Xər : (خور) اسم (ك دج) ظرف چوبی آسیاب که در آن گندم و یاجوراجهة آرد کردن بیندازند .

۲۵ ـ خرپلنگ Xarpalang: اسم (ك ج) پلنگی که به اندازهٔ خر باشد .

۲٦ ـ خرپنجه Xarpanja: حاصل مصدر (ك ف دج) محکم گرفته با نگشتان در کشتی ، جفت کردن انگشتان هر دودست . چال مخصوص در کشتی گیری .

الف ـ انگشتان دست خود را بیکدیگر انداختن ومحکم کردن ـ افغانی نویس.

ب ـ کشتی گیری را قوستین گیری Qusterngere می گویند .

۲۷ ـ خراشک Xərashsk : اسم (ك دج) سوختگی دیک که ترکی زبانان آن دیار آنرا قرماچ Qermaach و بعضی از دری زبانها دیك رندك Daykrəndək گویند و تنها رندك Rəndək هم معمول است (ك) .

۲۸ ـ خراوه Xaraawa : صفت (ك د ج ف) خرابه ، ویرانه ؛ هر چیز خراب لاغر وضعیف .

الف ـ ویرانه ـ غیاث

ب ـ در بدخشان ویرانه را باسم شاله Shaala نیز یاد کنند، اما شاله مخصوص خانه های ویران شده میباشد .

۲۹ ـ خرجین Xərjen : اسم ظرف (ك د ف ج) جوال دو پله ای که جهة نگهداشت وحمل ونقل اشیا بکار رود مردم بدخشان در وقت سفر زیاد تر از آن استفاده میکنند اقسام خرجین قرار ذیل است :

الف : خرجین قالین که در هر دو دهن آن حلقه های ریسمانی پشمی به جهة قفل نمودن ساخته شده ، قیمت وارزش آن بیش از خرجین های دیگر است ونیز از نگاه شکل وساختمان خیلی عالی میباشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library



ب : خرجین کشتلی Kashtale: (کشیده) گلدار و مانند خرجین قالینی است ؛لیکن از نگاه بافت باآن فرق دارد. دوام و قیمت وارزش آن کمتر است.

ج : خرجین ساده، شکل راهدار یا ساده دارد، حلقه‌های پشمی که بنام (کلی Kele) یادمیشوددر آن تعبیه نشده است . این خورجین طبعاً از نگاه ارزش کمتر ازدیگر خرجین هامیباشد وبرای حمل و نقل گندم وغیره بکار میرود .

د- خورجین کیسه مانند یکه درآن چیزها انداخته وقنجغهٔ اسپ کنند- افغانی نویس.

۳۰ - خرخورك Xarxorək: اسم (ج) نوعی ازرستنی است که مرکب هاآن را میخورند. قد وبلندی این علف نسبتاً کوتاه وبرگ آن متوسط است .

۳۱ - خرماره Xarmaara : اسم (ك دج) نوعی ازمارهٔ کلان و شکل آن نخودی است ، ماره های معمولی دیگوبقرارذیل اند : رزماره ، پی ماره ، نیم‌سره خنگی (Xengy) عقیق ، مرجان ، بی جاده، گشنیزك، گویك مار موره چوکلی ، چارگل ،خال‌بینی وستاره که ازجمله گویك، چوکلی ، چار گل کشنیزك ستاره وخال بینی ازنقره ساخته میشود .

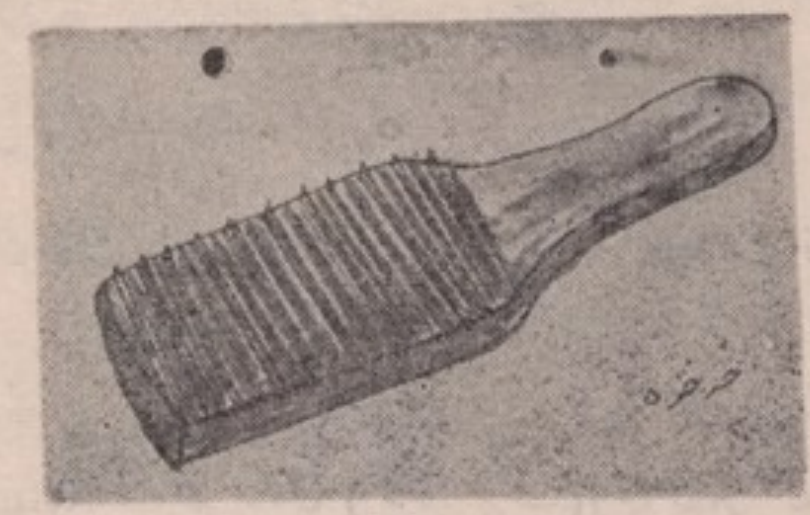
الف - چوری Chory: نیزاز جملهٔ زیورات است که برخی بنام کره (Kara) یادکنند . وآن عبارت ازحلقه های نقره یی است که زنان در دست

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندازند . لیکن باید گفت گروهی از مردم چوری را به معنی غلام خوانند و بر علاوه کنیز و غلام و خد متگار را پاکار (Paakaar) هم گویند .

۳۲ـ خرخره Xarxara : اسم آله (ك ف ج) آلهٔ چوبی و یا آهنی دندا نه داریکه برای خاریدن و پاك کردن بدن اسپ و مرکب بکار برند .

الف ـ دروازی ها این آله را بنام «قرچه غول qarchaghol » یاد کنند .



۳۳ـ خرته Xərta : اسم (ج ف) خد متگار ، نفر خد مت .

الف ـ خرته را یتیم هم گویند که کارهای خانه و خور درا اجرا نماید امادهقان کسی است که کار قابه کردن بدوش اوست و کارهای ثقیل دهقانی را انجام مید هد .

ب ـ خردك کلان کار ، به ا طفالی اطلاق میگردد که به کار های بزرگان تشبث کنند .

۳٤ـ خرك Xarak : اسم (ف ج) حشرهٔ خوردی که رنگ آن خاکستری می باشد وبدن انسان را میگزد وعموماً درجایهای نمناك پیدا می شود .

الف ـ آهنی است که بالای سرمیخ چرخ آسیاب قراردارد و توسط آن سنگ بالایی آسیاب بحرکت می آید (ك) .

۱ـ روفك Rofək وروووك Rowək : عبارت از پوستکیست که توسط آن آرد رادر آسیاب جمع کنند .

۲ـ تکك Takək : چوبیست که ذریعهٔ ریسمان به کاسك Kaasək دول Dool

آسیا، بسته می‌شود و باعث ریختن گندم و یاجودر گلوی آسیاب میگردد .

۳۵- خرموش Xarmoosh : اسم مرکب (ج) چموسیکه برای اطفال بعد از آش‌دادن چرم بدون رنگ کردن سازند .

الف - در کشم موش های بزرگ و کلان را خرموش گویند و موشها یکه‌زیاده‌تر درزیر خاك زندگی میکنند وچندان از تحت خاك سوبیرون نمی کنند باسم کورموش یاد میشوند .

ب - خرگوشك یاخر گوش که ندرتاً خرموشك نیز گویند، عبارت از حیوانیست‌معروف .

۳۶- خرمن Xerman : اسم مکان (دك ج‌ف)وموضعی که گندم، جووغیره را درآنجا از کاه جدا سازند .

الف - درجامرج‌بالای‌درواز(جامرچ‌بالایاجامرش Jaamarch محلیست دردرواز بد خشان) خرمن را خین Xen گویند وبعضاً خین Xen را عوض کلمه گله‌گاو Galagaaow استعمال کنند. گله‌گاو، عبارت ازعملیه ایست که‌توسط حرکت دادن‌گاوان برگندم-جووغیره ، کاه ازدانه جدا ساخته میشود .

ب- خرمن، توده‌غله‌مالیدهٔ- غیاث (بلفظ بد خشانی ها مالیده maaleda خوراکی باشدازمسکه ونان که‌بشکل‌اسم بکاری رود ومالیدن (مصدر)و مشتقات دیگر آن‌نیزموردداستعمال ومروج‌است .

ج- کودگندم بودکه بعدازآن‌پاك کنند .

د - گاه‌گاه‌خرمن‌را عوض خرگاه‌نیزاستعمال کنند .

۳۷- خرواری Xerwaare : اسم(لاف‌دج) نوبت آسیاب بقسمیکه‌مقدارزیادگندم

خوراکهٔشش ماهه یایکساله خودرا یکبار در آسیاب آرد کنند .

الف ـ کوتره Kootara : گاهی بمعنی خرواری هم استعمال می شود مگر کوتره هرچیز زیادباشد و نیر کوتره عبارت ازیك نوع قرض است که به وعده یا تیر ماه (موعد معین شده) اخذ میگردد.

۳۸ـ خروسچه Xoorooscha : اسم ،خروسهای کوچکی که هنوز یکسال نداشته باشند وهم کنایه به خروس هاییکه از نگاه جنس کوچك باشنددر بدخشان معمولاً سه قسم مرغ وخروس میباشد:

قلنگی Qəlangy خسکی Xasaki وسازواری Saagwaare

الف ـ قلنگی عبارت ازمرغ های بزرگ وقوی الجثه است که بغرض جنگ کردن تربیه میشوند .

ب ـ خسکی عبارت ازمرغهای وطنی است که جسم کوچك دارد.

ج ـسازواری مرغیست که ازنگاه جسم کوچك ولی تخم آن خیلی سخت ومحکم است .

۳۹ـ خره Xarra : اسم (ك ف ج) کوت گندم بعد ازمیده کردن درخرمن

الف ـتودهٔ هرچیز ـ افغانی نویس .

۴۰ ـ خری Xərre : صفت (ك ج) آموخته، عادت گرفتن بچیزی

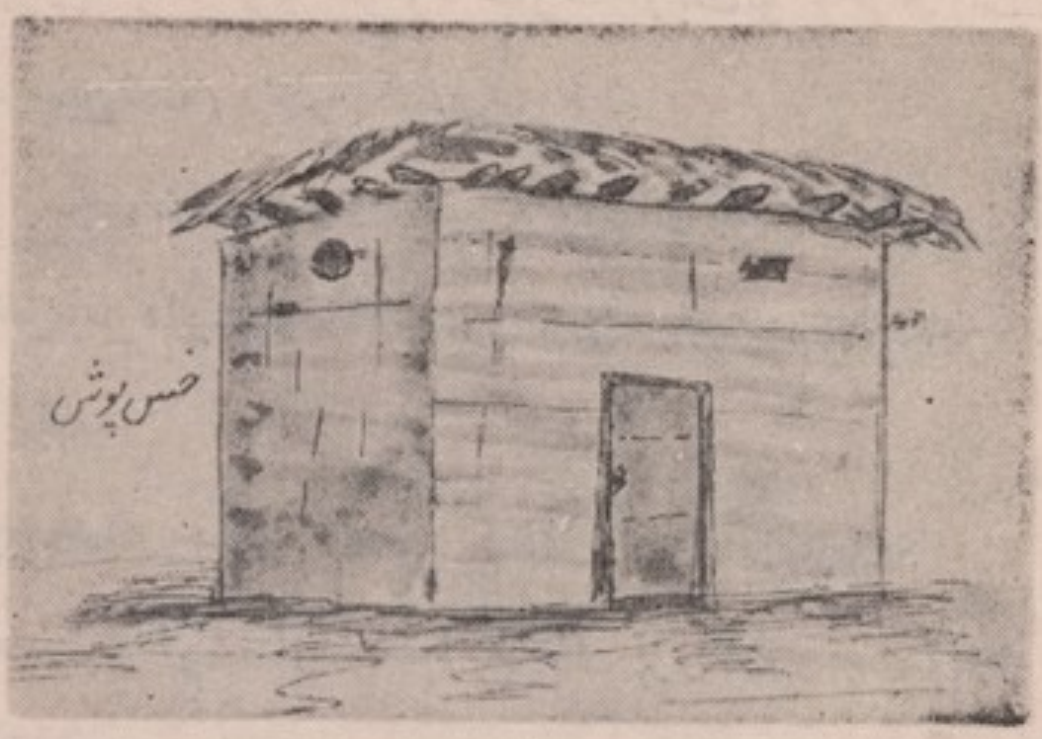
الف ـ بد روازی خورخاره Xooraara باشد .

۴۱ ـخریده خر Xaredaxər حاصل مصدر (ك ف ج د) کسیکه زمین نداشته باشدو خوراکهٔخودرا ازطریق معاش یا اخذ قرضه تأمین نماید، آدم بی جایداد ، اصلاً بشکل (خریده خور) .

الف ـ خریده خور : کسیکه روزانه احتیاج خودرا ازبازار تهیه میکند

افغانی نویس .

۴۲- خس‌پوش Xaspoosh: اسم (دك‌ف‌د ج) خانه‌یکه سقف وحصه بـالایی آن ازخس‌وخاشاك تکمیل‌شده باشد و کنایه ازخانهٔ آلك Aalak(خراب و محقر) نیز باشد .



بیدل ازداع چراغ خامشم غافل مباش نرگسستان چشمك خس‌پوش مژگان کرده‌ام.

بیدل

الف -خس کپه Xaskapa :خانه یاخیمهٔ خسی و چوبی.



۴۳- خسپله Xaspala: صفت (ك‌د ج) آدم کم جسد و کم وزن .

الف-درجرم جمع کنندهٔ خس وخاشاك وهم ردیف خس مثلاً وخس خسپله.

ب - اسمی است ازاسمای شگونی - افغانی نویس .

۴۴- خس توت Xastoot : صفت (ك‌ف‌ج) نوعی از توت است که مردم آنرا چندان نخورند ، مرواری تك وبی دانه را زیاد تر از آن صرف نما یند .

۴۵-خس خر Xasxər: صفت (ك‌ف‌ج) حیوانیکه تنها علف بخورد و به استعمال کنجاره، جو، میدهٔ نان وغیره عادت نداشته باشد .

الف - آدم چشم گرسنه وفرو مایه - افغانی نویس .

ب -در بدخشان آدم گرسنه و حریص را نس Nas و گشنه چشم Gəshnachəshm گویند .شاید کلمه نس از نحس عربی اخذشده باشد .

۴۶ - خس دزد Xasdəzd : صفت (ج د) دزد کم همت ، دزدیکه چیز های کم قیمت رابدزدد .

۴۷- خستك Xəstak :اسم منطقه بیست در درهٔ یمگان مربوط و لسوالی جرم و به پیش از پنج قریه دارد این منطقه برای بودوباش و امرار حیات و برای نگهداری مواشی خیلی مناسب است .زیرادارای علف چرو علف زارهای فراوان میباشد چارمغز نیزدر ین محیط مثل زردیو، یافت می‌شود. مردم خستك همه به زبان دری حرف میزنند .

۴۸-خش زات Xəshzaat: یا خش خانه زات Xəshxaanazaa خوش زات و خوش فامیل ، دارای فامیل و خانوادهٔ خوب، از نسل خوب .

۴۹- خشتامن Xəshtaaman : اسم (ك‌ف‌ج) مادرزن و شوهر .

الف- خشوی، مادرزن و مادرشوهر که به هندوستان خوشدامن گویند-غیاث.

ب - بفتح اول و میم بروزن فلاخن بمعنی خوش باشد که، درزن و مادرشوهر است و باین معنی بضم اول هم آمده - برهان .

ج خشو - به ضم اول و ثانی وسکون واو مادرزن ومادرشوهر باشد بفتح اول در عربی خرما ز بون وضایع وز بون شدن خر ماراگویند-برهان

(c) ketabton.com: The Digital Library

د ـ مادرزن بود، فرخی گوید:

بد سکال تو و مخالف تو خشوی جنگجوی راداماد ـ لغت فرس

خسربچه (د) خسر بره یاحسربرده و یاپسر خسر (برادرزن) راگویند.

۱ ـ خسرسلام Xəsəsalaam : اولین باریکه داماد بعدازعروسی برای دیدن یا ملاقات خسر میرود.

۵۰ ـ خش Xəsh : (ج ف) تشکر قلغ Qəlygh (ترکی وبمعنی تشکر) اظهار امتنان، مثال: بیگی اکهٔ عبدل پیالهٔ چایه (اکهٔ عبدل بفرمای پیاله چای را بگیر) درجواب عبدال میگوید: «خش» بعضاً برای نفی نیز معمول است، مثلاً وقتیکه خش گویند، معنی میدهد که تشکر من نمی خواهم خش در اصطلاح عوض خوش هم معمول است مثلاً: اکهٔ عبدله ببین که گارش ساخته ایقه خشی است که (اکه عبدل را ببین که گاوش زاییده بسیار خوش است) ساختن عموماً بجای زاییدن مستعمل میباشد.

الف ـ خش گپ Xəshqap : شخص شیرین زبان خوش صحبت.

ب ـ خش باور Xəshbaawar: صفت، ساده دل، زودباور و خوش باور شخص ساده وصاف دل ـ افغانی نویس.

ج ـ خوش خلق Xeshxəlq : صفت، خوش خوی، کسیکه دارای اوصاف وعادات خوب باشد.

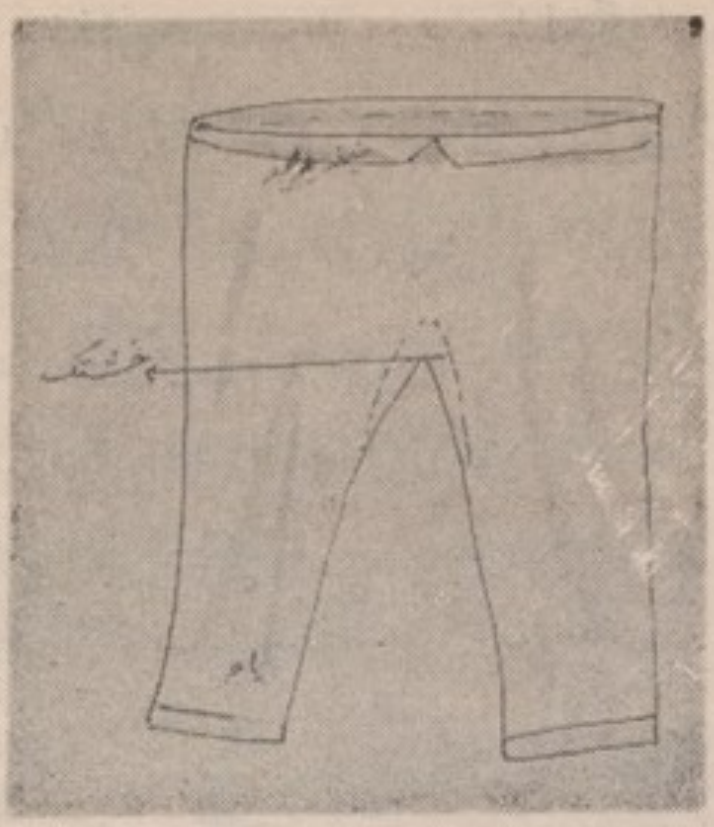
۱ ـ خوش خلق، آدم متواضع وحلیم ـ افغانی نویس.

۵۱ ـ خشامد Xəshaamad : (ك د ف ج) «خوش آمد» چاپلوسی وتملق.

۵۲ ـ خشتك Xəshtak : اسم (ج ف دك) حصهٔ وسطی تنبان.

الف ـ مصغر خشت است و پارچهٔ مربع زیر بغل، جامه و میان تنبان وشلواررا نیز گویند وآیینهٔ زانورا نیز گویند ـ برهان.

(c) ketabton.com: The Digital Library



۵۳ ـ خشرو Xəshro :صفت (ك دف ج) (خوش روی) زیبا، خوش صورت ومقبول که اسم تصغیر آن خشروك Xəshrok است .

۵٤ ـ خشکك Xəshkək: اسم تصغیر ـ صفت (ك ج) قیماق خشك شده .

الف ـ دروازی‌ها خشك را بمعنای درگیران استعمال نمایند .

ب ـ در کشم توته های خشك شدهٔ خمیرمایه را گویند .

ج ـ درجرم خشك شدهٔ خمیرمایه را «مردك Mərdak» خیمر گویند .

همچنان عوض خمیرمایه «خمیرمان Xamermaan» استعمال نمایند .

۵۵ـ خش گاو Xashgaaw: اسم (ك دف ج) غژگاو ـ نوعی از گاوهای قوی الجثه ومعروف پامیر است که در بارکشی وسواری از آن استفاده کنند وازدم (به ضم دال) آن «چوری Chawre» (پشه زن یا مگس ران) سازند. ازغژگا وعلاوه ازبارکشی ازشیر، قیماق وگوشت آن استفاده کنند. این نوع گاو تنها در واخان وپامیر یافت میشود.

الف ـ مردم کشم خش گاوراء خش گو Xashgaw» تلفظ کنند.

ب ـ خش گاو Yac :حیوانیست از خاندان پستانداران که دارای شاخهای بلند میباشد جلدش ازموهای سیاه ویاخاکی پوشیده شده است این حیوان قابلیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

اهلی شدن را داراست وزنش درحدود (٦۰۰) کیلو گرام وطول بدن آن به یك متر و (۸۰) سانتی میرسد. خش گاو بالای کوه های تبت، همالیاوسکم زیست میکند .

خش گاودرحصص شمالی افغانستان ، یعنی بدخشان وبخصوص نزدیك پامیر پیدا میشود واهالی آنجا درسواری، حمل ونقل از آن کارمیگیرند واین کلمه به تلفظ غژگاونیز مستعل است آریانا دایرة المعارف (۳۳۲) جلد پنجم ٠



خش گاوحیوانیست که‌درمقابل کرگ‌مقاومت زیاددارد، چنانکه اگر چندی از آنها یکجاباشند، قدرت شان زیادتر از چندین حیوان درنده است. دراوقاتیکه کوه هارا برف می‌پوشاند خش گاوها برای دریافت علف ازسر کوه هاخودرا بطرف پایین لول میدهد وبعداً ازهمان قسمتی که برف آن پاك شده، بخصوص ازسمت پایانی کوه روبطرف بالا بچریدن مشغول می‌شوند ودروقت دوشیدن‌شیر، خودآنهابه قشلاق هاپایین می‌شوندوسپس به کوه هابازبرای چرامیروند.

---

*کلمه یکه برای ترجمهٔ انگلیسی خش گاو درین دایرة المعارف آمده بشکل (Yac) میباشد لیکن در فرهنگ های انگلیسی به جای حرف (C) حرف (K) قید شده است .

چنانچه :

درفرهنگ کوچك انگلیسی فارسی - حییم (Yak - نره گاو تبت) آمده استو نیزدردوفرهنگ دیگر ذیل همین قسم است .

1 -Standard Universal Dictionay

2 -Webster,s, New World, Dictisnary

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵۶ ـ خشه Xəsha :اسم (ج دك) مخفف خوشه یعنی خوشهٔ گندم یا جووغیره .

۵۷ ـ خف Xaf : اسم(ج) در گیران تفنگ وداغیکه تو سط آن پیره زنان جهة تداوی مرض سردردی ووهم برسرمریض میگذارند. اصلاً خف از نبات طبی. بنام «شلخه» Shəlxa بدست می آید. دراصطلاح مردم بدخشان شلخه، عبارت ازنوعی نباتیست که درجوانی وتازگی از آن بغرض تهیه دوا ودرخشکی وپیری بمقصد درگیران (هیزم) سیه کمان (نوعی تفنگ پلته یی) وچوب سوخت استفاده بعمل آید.

الف: درواریهاخف را بمعنی حباب ویاقف صابون استعمال کنند .

۵۸ ـ خفه توتك Xaffatotək : حاصل مصدر (ك ف ج) بند ساختن نفس، گلوی کسی را توسط هردودست فشار دادن.

خفك Xafak فشار آوردن دست برگلون باشد .

۵۹ ـ خفك Xafak: الف ـ اسم (ك ج ف) دله خفك (حیوانیست معروف) که توسط پیلك Pelak یاقنقان Qafqaan (تلك) ازسر کوه هاشکار می شود



۶۰ـ خفه نگمی Xafanagame : (د) خفه نمیشوی، آزرده نمیشوی .

الف ـ خفه نگمی Xafaangəme: (د) خفه نمی شوم .

ب ـ خفگی Xafage : یعنی آزردگی ودقیت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱- افسرده -غیاث

٦۱- خلدك Xəldək: اسم (دج) پخل یا چرك گوشهٔ چشم .

٦۲- خلخنده Xalxanda : صفت (كج) رسوا، مسخره:

الف - خیله خند Xaylaxand : هم معمول است.

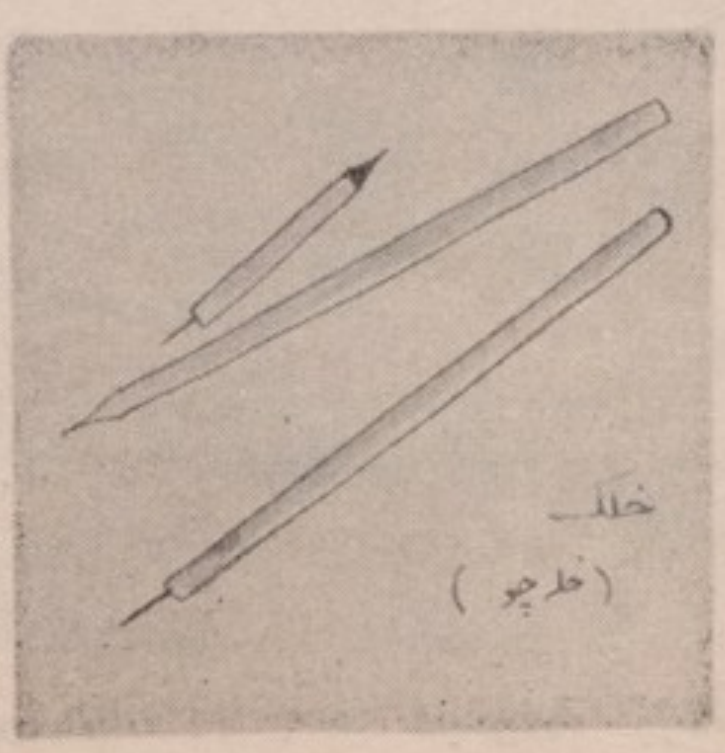
٦۳- خلسکی Xələske : صفت (فج) لاغر، مریض، شخص ضعیف البنیه .

الف - خلد سکی Xəldəske : هم تلفظ کنند .

٦٤- خلته‌چه Xaltacha : اسم آله (جكدف) خریطهٔ کوچکی که بزرگ آنرا خلته گویند و «بی خلته‌فیر کردن» کنایه است برای اشخاصیکه بدون سنجش سخن می‌زند .

٦٥- خلك Xalək: حاصل مصدر (كدف ج) خله زدن، خلاندن وخله‌نیز به معنی خلك استعمال میگردد و خله‌مرضی است معروف .

الف - خله‌چو Xalacho : (خله‌چوب) اسم آله (كف جد) چوبیکه برای تیز راندن گاو و مرکب بکار برده‌می‌شود.



۱ - چوبی باشد که‌ملاحان بدان کشتی رانندو بفتح اول بروزن آله چوب برهان.

۶۶ـ خلمپه Xalampa: صفت(ج) پسمانده، تنبل و بیکاره.

۶۷ـ خلوت Xəloot: (درواز) جاییکه بسیار نرم باشد و پای فرو رود مخصوصاً جایهای ریگی لب دریا.

مثال: ده‌لب‌دریا نره کی بخلوت‌می (درلب‌دریا نرو که‌فرومیروی)

الف ـ خلوت Xelwat: گوشه‌وجای آرام‌و نیزصدا ییست که زنان‌مستوره باشیدن آن‌می‌فهمند که کدام‌شخص نامحرم‌می‌آید وباید خود را مخفی کنند.

ب ـ تهی شدن ـ غیاث.

۶۸ـ خله وچله Xala-o-chəla: حاصل‌مصدر (ك) وبه‌عین معنی خله وبرمه Xala-o-barma را(ج‌د) گویند خله‌بالا ،بالاکردن وتحریك نمودن رامی رساند.

الف ـ خله‌وچله ، نق‌و تقاضا ـ افغانی‌نویس.

۶۹ ـ خلیین Xaleyan: حاصل‌مصدر (د) خلیدن چوب‌درزمین.

۷۰ـ خمباندن Xambaandan: مصدر(ك‌دف‌ج)پایین کردن به زیرآوردن وخمبیدن Xambedan بمعنی پایین شدن است‌وحالات دیگرآن خمباند Xambaand ماضی ،بخمبید، ماضي باغمب Bəxamb امرو بخمبان Bəxambaan امرمی‌باشد.

الف ـ فرای Faraay کلمه‌دیگری است که‌امر به‌پایان‌شدن راافاده‌می کند درکشم« چم Chom »خشم‌شدن راگویند.

ب ـ بدروازی‌خمبی Xambe استفهام. (پایین‌شدی؟)و خمبیین (پایین‌شدن) رامعنی میدهد.

مثال: ای‌بام توشوخمبین‌نتومی (ازبام‌تاشوپایین شده‌نمیتوانی)

۷۱ ـ خمب Xəmb: اسم‌ظرف(ك‌ج) کورهٔ گلی کلان‌وخمب Xmab یاخمxam بمعنی حصهٔ همواری کوه به‌تلفظ خم xəm ظرف‌بزرگی است که درآن شراب اندازند.خم‌روی xamrawe (کج‌روی)خمب xəmb رادروازی‌هاقپ qep گویند.

(c) ketabton.com: The Digital Library



الف ـ خمبك Xəmbək : هم بمعنی خمب Xamb وهم کنایه است بکسانیکه دارای قد کوتاه و تن چاق باشند .

ب ـ خمبك Xəmbək قریه‌ایست درمنطقهٔ کشم.

ج ـ خمبین Xəmben : بدروازی خمبن Xəmban کند ویا ظرفیکه در آن آرد گندم وغیره اندازند.

۷۲ـ خمچه Xəmcha یاغمچه Ghəmcha: (ك دف ج) چوب نرم ونازك شاخچهٔ درخت خمچه Xamch تپهٔ هموار وحصه هموار ی کوه رانیز گویند .

خمچه Xəmcha را بعضاً شاخچك Shaaxchək وشاخچه نیز گویند ازغنچه های درختان کوه مثل شولش Sholash (ارغوان) کجاوه، شاخ جاروب، وغیره ساخته می شود .

الف خمچه ـ بر وزن غنچه بمعنی خم بره است که خم کوچك باشد ـ برهان.

۷۳ ـ خمل Xamal : صفت (ج ك) تخم نیم خام .

الف ـ بفتح اول وسکون ثانی ولام دوا ییست که آنرا سورانجان گویند ـ برهان.

۷٤ـ خموچ Xamoch: (ك ف ج) آتشیکه روی آن خاکستر وداخل آتش باشد .

الف ـ بدروازی «Xmərch خمرچ » گویند .

۷۵ ـ خمره Xəmra: اسم ظرف (ج دك) کوزهٔ خوردگلی که در آن ماست (جرغات Jərghaat) اندازند:

هم پنیر و نانهای روغنی　　خمره‌ها جرغات‌های نازنین ـ مولانا

۷۶ ـ خمیرمان Xamermaan: اسم (ك ف ج) خمیرمایه.

الف ـ در اوشنگال جرم و بعضی از مناطق درواز خمیر ما Xamermaa گویند؛ اما یك تعداد دیگر از دروازیهای «خمیا Xaimaa» گویند.

۷۷ـ خنك Xənək: (د ك ج ف) یاخنك گرفتن بمعنی برابرشدن مزاج اسپ است قبل از بز کشی.

الف ـ خنك (سرد) وسردی را «ایاس Aiaas» هم گویند.

ب ـ خنك خور: کسیکه طاقت خنك را ندارد ـ افغانی نویس.

ج ـ خنك رو (صفت) آدم بد چهره وبد شکل.

۷۸ـ خنگ Xeng: اسم، شیخ تیز بر (در واز)

الف ـ خنگی Xengy: اسم وصفت (ك) وهم گرفتگی، سایه گرفتی، جن زدگی

ب ـ خنگی Xengy: نوعی از ماره.

ج ـ خنگی Xengy: در کشم به کبوتر کبود دستی اطلاق گردد.

د ـ در درواز خنگی عبارت از رنگ آبی مایل به کبود است و کسیکه دارای چشم کبود باشد آنرا «خنك تر Xentər» گویند.

ه ـ خنگ بمعنی اسپ نیز است طوریکه رودکی گوید:

ریگ آموی ودرشتی های او　　خنگ ما را تا میان آید همی

۷۹ـ خواوخرگوش Xaawexargosh (خواب خرگوش) در مورد کسی استعمال می‌شود که وی ازیك موضوع واقف نباشد. غافل، بی خبر، خواب طولانی.

الف ـ خرگوش خاو، کسی را گویند که در هنگام خواب چشمهایش باز باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ب ـ خواب خرگوش ـ کنایه از غافل بودن و غفلت و تغافل باشد ـ برهان.

۸۰ ـ خواس Xawaas: (ك د ف ج)، (خواص) خوی، عادت، خاصیت.

۸۱ ـ خو Xaw: حاصل مصدر (د) خشاوه (خیشاوه) جدا کردن و دور کردن نباتات هرزه از گندم، کچالو، سبزیجات دیگر.

۱ ـ خیشاوه، چیدن گیاه هرزه ـ افغان نویس.

۲ ـ خشاوه، بکسر اول بروزن کلاوه پاك کردن باغ وزمین و کشتزار و زراعت باشد از خس و خاشاك و علف های خودرو و بمعنی پیراستن هم است بریدن شاخه های زیادی درخت باشد و باین معنی بجای «واو» رای بی نقطه هم آمده است برهان.

۳ ـ مخفف خواب گاه که بشکل خو Xaw گاهی بشکل خار Xaaw گفته می شود.

۸۲ ـ خورك Xowrok: اسم (ك) نام محلیست در کشم.

الف ـ خورك Xowrok: اسم تصغیر (ج ف دك) خواهر خوردو کوچك و بصورت عموم خواهر و یا برادر کوچك را «نینیك Nenek» گویند.

۸۳ ـ خوال Xawall: اسم مکان (ك) پاده خانه یا جای بود باش گاوان خاوال Xaawal هم تلفظ کنند.

۸٤ ـ خوبانی Xoobaani: اسم (ج) از زردآلو.

۸۵ ـ خوم Xoom: صفت (درواز) خانم و ناپخته.

الف ـ خام، چیزیکه از بالاسوخته گردد و از اندرون خام باشد ـ غیاث وغیاث از بهارعجم

ب ـ خوم وختل Xoomoxatel: (درواز) (خام وختل غذاییکه درست پخته نشده باشد.

۱ ـ خام وختل: طعامیکه پخته نشده باشد، جمله یست که بصورت ترهین

(c) ketabton.com: The Digital Library

به طعامیکه خوب پخته نشده باشد گفته شود ـ افغانی نویس .

ج ـ خوم Xoom : در اصطلاح بعضی از مناطق بدخشان خمب را میدهد.

۸٦ ـ خو ر کشی Xawarkashe : حا صل مصدر (ك ف ج د) ،(خبر کشی) خبر کشیدن ، غمازی ، خبررسانی .

الف ـ خبر کشی: نمامی سخن چینی ـ افغانی نویس.

۸۷ ـ خوره Xoora :صفت (درواز) بی شرم، بی حیا، گاهی هم «خیره Xera» گویند «خیره چشم» آدم «سلق Səlaq» چشم و یابد چشم راگویند.

الف ـ خوره : درجایهای دیگرخورنده و پرخورراگویند .

ب ـ خورن Xooran : مصدر (درواز) خوردن ودرجایهای دیگراین کلمه بشکل دیگری استعمال میگردد، مثلاً نمی خورن (نمی خورند) میخورن (میخورند) بخرین «بخورید» خرد (خورد) غیره .

۸۸ ـ خومك Xoomak :اسم (درواز) خامك دوزی وچموس پشم داریکه در بعضی حصص «خامینه» گویند.

۸۹ ـ خونی Xoone: اسم فاعل ،(د ك ف ج) قاتل، آدم کش و بی رحم.

الف ـ خوندار Xoondaar . قاتل ،خونی ودشمن.

ب ـ خونی جگر Xoen Jegar : دق، سل شدن، غمگین واندوه ناك ؛غم و اندوه، غصه ،به تکلیف شدن و«قیغو Qaigno» کشیدن چنا نچه دربارهٔ قیغوشاعری چنین گفته است :

قیغوی من فلاکته کس نخره ترسم به سرم تیاق ترسس نخَره

ترجمه: قیغو(غم کشیدن) فلاکته (فلاکت زده وبیچاره را) نخره (نخورد) تیاق (چوب) ترسس (صدای چوب که درسرخورد).

۹۰ـخوه گلان Xowagəlaan: اسم (ج) ودر کشم باسم (خوبه گلان Xobagəlaan)

(c) ketabton.com: The Digital Library

گیاهی است طبی که دربالای بام هاوبعضی جایهای دیگرمیروید ودانه ها ی آن زرد ودرخوردی‌مشابه دانه های کو کناریاشد در کابل وبعضی منا طق د یگر آنرا «خاکشیر» نامند.

۹۱- خلاوXalaaw: صفت (ج ف د) ودر کشم خلوxalaw: نرم وملا یم

۹۲- خیچه Xecha: (کشم) بدل شـدن از گفتار کسی، نفرت وحساسیت‌داشتن از گفتار کسی.

۹۳- خیت Xet (ج) پس ماندهٔ روغن زغر، کو کناروغیره.

الف - خیت: بزرگی سینه (چاقی)

ب - خیت: عبارت‌ازلای آبه (آب کثیف‌وخاك‌آلود) ویابه‌عبارت‌دیگر چلاوChalaaw (آب خاك آلود) باشد و«چلاوچلاو» نام بازی است که اطفـال اجرا کنند.

۹٤- خی Xai : (ك ج ف) خوب، خیر، بهرصورت .

مثلاً: بدروازی: خی مه برمی (خیر من میروم).

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

(c) Ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

انتخاب مجدد پوهاند میر حسین شاه

بحیث رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مجلس عمومی استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بتاریخ ۱۳ ثور ۱۳۵۱ دایر گردید ودر آن راجع به موضوع انتخاب رئیس این پوهنځی بحث ومذاکره بعمل آمد. درنتیجه پوهاند میرحسین شاه رئیس قبلی این پوهنځی که یگانه کاندید بودند به اکثریت آراء برای یك دورهٔ دیگر مجدداً بحیث رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری انتخاب گردیدند.

مجلهٔ ادب انتخاب مجدد، دانشمند محترم پوهاند میرحسین شاه را تبریك می گوید وازخداوند تعالی توفیق مزید شانرا در پیشبرد امور پوهنځی آرزو میکند.

• • •

انتخاب دو تن از استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
بحیث اعضای شورای پوهنتون کابل

درمجلس عمومی استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری که بتاریخ ۱۶ ثور ۱۳۵۱ دایر گردید، بناغلی پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید و بناغلی پوهنوال غلام صفدر پنجشیری برای یك دورهٔ دیگر مجدداً بحیث نمایندگان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری درشورای پوهنتون کابل انتخاب گردیدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنا غلی پو هنیار جلال الدین صد یقی استاد شعبهٔ ژور نا لیزم پو هنځی ادبیات و علوم بشری جهة اشتراك در سیمینار معلمان ژور نالیزم بروز «۱۹» جوزا عازم ایالات متحده امریکا شد .

این سیمینار مدت شش هفته در هانولولو، ادامه خواهد داشت .

• • •

انتخاب پوهاند دکتور جاوید

بحیث رئیس پوهنتون کابل

روز چهار شنبه (۱٤) سرطان ۱۳۵۱ شورای پوهنتون کابل تحت ریاست پوهاند دکتور محمد یاسین عظیم سرپرست آن ریاست بغرض انتخاب رئیس جدید پوهنتون کابل دایر گردید. از جملهٔ سه نفر کاندید بنا غلی پوهاند دکتور عبدالاحد جاوید استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری وعضو شورای پوهنتون با اخذ (۱۹) رأی بحیث رئیس پوهنتون کابل انتخاب شدند .

پوهاند جاوید دکتور زبان و ادب دری و لیسانسهٔ حقوق وعلوم سیاسی از پوهنتون تهران میباشد .

پوهاند دکتور جاوید از استادان سابقه دار پوهنځی ادبیات وعلوم بشری واز نویسندگان و دانشمندان کشور ما هستند . ایشان از جملهٔ هیئت تحریر مجلهٔ ادب واز همکاران قلمی این نشریه میباشند واز دیرزمان با این مجله همکاری دارند .

پوهاندجاوید از طرف استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری چندین بار بحیث عضوشورای پوهنتون کابل انتخاب شده‌اند.

پوهاندجاوید سه‌سال‌در پوهنتون تاشکند بحیث استادبتدریس‌زبان وادب‌دری اشتغال‌داشتند. ایشان درجلسات و کنفرانسهای علمی بین المللی نیز شرکت کرده اند. مجله ادب انتخاب و تقرر پوهاند دکتور جاوید را بحیث رئیس پوهنتون‌کابل تبریك می‌گوید وتوفیق‌مزید شانرادرپیشبرد امور پوهنتون ازخداوندتعالی تمنادارد.

«اداره»

تصحیح:

درشمارهٔ ۵-۶ سال ۱۳۵۰ ترفیع دولتی بناغلی شاه علی اکبر شهرستانی ازرتبه ۶ به۵ به‌رتبهٔ ۵ به٤ تصحیح‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

b) aegae yasin diro:z ketab me:xaerid, mam me:xaeridom.
aegae ketab me:xaerid, me:xaeridom.
aegae me:xaerid, me:xaeridom.

c) BE

aegae diro:z asman saf mibud. xub me:sod.
aegae asman saf mibud, xub me:sod.
aegae mibud, xub me:sod.

(6) aegae-X-ME: + $\left\{ \begin{matrix} V_{sp.int.} \\ V_{sp.tr.} \\ BE_{sp.} \end{matrix} \right\}$ Y - ME:+ $\left\{ \begin{matrix} V_{sp.int.} \\ V_{sp.tr.} \\ BE_{sp.} \end{matrix} \right\}$ → never happened./past.

where 1) X and Y=any string or nil
2) $X \neq Y$
3) X may contain only past-time expression

(c) ketabton.com: The Digital Library

b) Transitive

aegae yasin taeyarae me:xaerid, mam me:xaeridom.
aegae saeba taeyarae me:xaerid, me:xaeridom.
aegae aersal taeyarae me:xaerid, me:xaeridom.
aegae ale taeyarae me:xaerid, me:xaeridom
aega me:xaerid, me:xaeridom.

c) BE

aegae taeyarae aerzan mibud, xub me:sud.
aegae ale taeyarae aerzan mibud, xub me:sud.
aegae saeba taeyarae aerzan mib ud, xub me:sud.
aegae aerwa eqt taeyarae aerzan mibud, xub me:sud.
aegae aerzan mibud, xub mei:sud.

Notice here that the verb in both clauses is in the sp-form; the verb in both clauses takes the prefix [ME:]; and this type of structure means the action is least likely to happen.

All sentences in E can be collapsed into one schema.

Thus

$$(5)\quad \text{aegae-X-ME:} + \left\{ \begin{array}{l} V_{sp,int.} \\ V_{sp.tr.} \\ BE_{sp} \end{array} \right\} \text{Y - ME:} + \left\{ \begin{array}{l} V_{sp.int.} \\ V_{sp.tr.} \\ BE_{sp.} \end{array} \right\} \longrightarrow \begin{array}{l} \text{least likely} \\ \text{to happen} \end{array}$$

Rules 1, 2, 3, 4, and 5 exhaust all the possible sentence types of the "IF" constructions used in non-past. In fact, it is the use of "IF" clauses in the non-past that is complex and hard to be differentiated by the non-native speakers of Persian since the past forms of all the "IF" clause-constructions are only one. We shall refer to the non-past as type F. As we shall see in the examples below, the verb in both clauses is in the sp form with [ME:] prefixed to it. That is, it is exactly like (5) above except that it takes past-time expressions only.

Thus:

F. [Me:sp.] - [ME:sp.]

a) aegae yasin diro:z sinoma me:raeft, mam me:raeftom.
aegae sinoma me:raeft, me:raeftom
aegae me:raeft, me:raeftom

(c) ketabton.com: The Digital Library

D. [BOps-], [ME:ps-]

a) Intransitive

aegae yasin ale bazar borae, mam **me**:rom
aegae saeba bazar **borae**, **me**:rom
aegae aero:z bazar **borae**, **me**:rom
aegae bazar **borae**, **me**:rom
aegae **borae**, **me**:rom

b) Transitive

aegae mo:tar **bexaerae**, mam **me**:xaerom
aegae yasin saebae mo:taer **bexaerae**, mam **me**:xaerom
aegae aersal mo:taer **boxaerae**, **me**:xaerom.
aegae ale mo:taer **bexaerae**, **me**:xaerom.
aegae **bexaerae**, **me**:xaerom.

c) BE

aegae ale TV aerzan basae, me:xaerom.
aegae saeba TV aerzan basae, me:xaerom.
aegae aero:z TV aerzan basae, me:xaerom.
aegae aerzan basae, me:xaerom.
aegae basae, me:xaerom.

The verbs in type D are the present-stem form; the verbs in the "IF" clause take [BO-] and in the other clause they are prefixed with [ME:-]: they all indicate the action is less **likely to happen.** The schema for Da Db and Dc is the following:

$$(4)\ \text{aegae - X - BO} + \left\{\begin{matrix} V_{ps.int.} \\ V_{ps.tr.} \\ BE_{ps.} \end{matrix}\right\}, Y\text{ - ME:} + \left\{\begin{matrix} V_{ps.int.} \\ V_{ps.\,tr.} \\ BE_{ps.} \end{matrix}\right\} \longrightarrow \begin{matrix}\text{Less likely} \\ \text{to happen}\end{matrix}$$

(Condi.ions for X and Y are same as 1, 2, 3)

E. [ME:sp] - [ME:sp]

a) Intransitive

aegae yasin ale kabol me:raeft, mam me:raeftom.
aegae saebakabol me:reaeft, me:reaftom.
aegae aersal kabol me:raeft, me:raeftom.
aegae kabol me:raeft. me:raeftom.
aegae me:raeft, ,me:raeftom.

(2) aegae - X - $\left\{ \begin{matrix} V_{sp,\,int.} \\ V_{sp.\,tr.} \\ BE_{sp.} \end{matrix} \right\}$ ' Y-ME:+ $\left\{ \begin{matrix} V_{ps.\,int.} \\ V_{ps.\,tr.} \\ BE_{ps.} \end{matrix} \right\}$ ⟶ more likely

where (1) X ≠ Y
(2) X and Y = any structure or nil
(3) X = may have only present-future time expression

C. MEsp-ME:ps

a) Intransitive

aegae yasin ale sinoma **me**:raeft, mam **me**:rom.
aegae saeba sinoma **me**:raeft, **me**:rom.
aegae aero:z sinoma **me**:raeft, **me**:rom.
aegae sinoma **me**:raeft, **me**:rom.
aegae **me**:raeft, **me**:rom.

b) Transitive

aegae yasin ale cay me:xo:rd, mam me:korom.
aegae saeba cay me:xo:rd, me:xo:rom.
aegae aero:z cay me:xo:rd, me:xorom.
aegae cay me:xo:rd, me:xorom.
aegae me:xo;rd, me:xorom

Note here that (1) only transitive and intransitive verbs are used in both clauses not BE; (2) the verb in the "IF" clause is in the simple past (sp) prefixed by [ME-] and the verb in the other clause is in the present stem (ps) with the prefix [ME:-]; and (3) the whole construction means the action is likely to happen. The schema for type C is shown below:

(3) aegae - X - ME:+ $\left\{ \begin{matrix} V_{sp.int.} \\ V_{sp.\,tr.} \end{matrix} \right\}$ Y - ME: + $\left\{ \begin{matrix} V_{ps.int.} \\ V_{ps.\,tr.} \end{matrix} \right\}$ ⟶ likely to happen

where (1) X ≠ Y
(2) X and Y = any structure or nil
(3) X may contain only present or future time expression

(c) ketabton.com: The Digital Library

(1) aegae-X-ME + { $V_{ps.\ int.}$ / $V_{ps.\ tr.}$ / BE_{ps} }, Y-ME + { $V_{ps.\ int.}$ / $V_{ps,\ tr.}$ / $BE_{ps.}$ } most likely to happen

where (1) X ≠ Y
(2) X may contain present-future time expance.

B. [∅] - (ME-]

a) Intransitive verb

aegae yasin saeba sinoma raeft, **me**:rom.
aegae emro:z sinoma raeft, **me**:rom.
aegae aero:z sinoma raeft, **me**:rom.
aegae ale sinoma raeft, **me**:rom
aegae raeft, **me**:rom.

b) Transitive verb

aegae yasin kaebab xo:rd, me:xorom.
aegae yasin ale kaebab xo:rd, me:xorom.
aegae saeba kaebab xo:rd, me:xorom.
aegae aero:z kaebab xo:rd, me:xorom.
aegae xo:rd, me:xorcm.

c) [BE]

aegae ale ketab aerzan bud, xub-me:sae.
aegae saeba ketab aerzan bud, xub-me:sae.
aegae aero:z ketab aerzan bud, xub-me:sae.
aegae aerzan bud, xub me:sae.
aegae bud, me:sae.

(1) Both /aes/ and /me:sae/ are used in ths context.
/meisae/ however is more common than /aes/.

Sentences in B behave very much like A except that (1) the verb in the "IF" clause in the simple past (sp) is without [ME-] or [BO-]; (2) the verb in second clause is in the present stem (ps) with the prefix [ME-]; and (3) finally the action **is more likely to happen.** The schema for Ba, Bb and Bc is the following:

(c) ketabton.com: The Digital Library

one last point is worth mentioning at the outset. These various types have been stated in the form of rules with sturctural description on the left of the arrow and the context or situation which calls for the use of each structural type. Our basic concern, as will be pointed out later on, is the first five types of rules used in non-past with or without present-future or all have one and only one form in the past.

First, we examine the following sentences:

A. [ME-] - [ME-]

a) aegae yasin ale bazar **me:** rae, **me:** rom
aegae saeba bazar **me:** rae, **me:** rom.
aegae aero:z bazar **me:** rae, **me:** rom.
aegae bazar **me:** rae, **me:** rom.
aegae **me:** rae, **me:** rom.

b) aegae ketab aerzan-**aes,** xub-**aes.**
aegae ale ketab aerzan-**aes,** xub-**aes**
aegae Saeba ketab aerzan-**aes,** xub-**aes**
aegae aero:z ketab aerzan-**aes,** xub-**aes.**
aegae aerzan-**aes,** xub-**aes.**

c) aegae Yasin ale cay **me:** xaerae, **me:** xaerom.
aegae saeba cay **me:** xorae, **me:** xorom.
aegae aero:z cay **me** xorae, **me:** xorom.
aegae cay **me:** xorae, **me:**xorom.
aegae cay **me:** xorae, **me:** xorom.

Note that in the above sentences (1) the verb in both clauses is either transitive/intransitive or BE; (2) the verb in both clauses is in the present-stem; (3) they all take the prefix [ME-]; (4) the obligatory elements in each sentence are /aegae/ and the verb; (5) only present-future time expressions are used; and (6) the speaker is talking in the non-past tense. We will discuss the semantic aspect of the above and other types of sentences in detail later in the paper since the function and various uses of "IF" clauses in Persian is best understood and explained in terms of different meanings attached to them by the native speaker. Suffice here to say that such construction is used whenever the speaker thinks the action will be **most likely to happen.** Before we take up the other types of "IF" clauses, we collapse sentences (a), (b) and (c) into one schema. Thus:

(c) ketabton.com: The Digital Library

"IF" CLAUSES IN DARI

by

Dr. M. Ehsan Entezar

I always wanted to describe the use and function of "IF" clauses in Dari (Afghan Persian) for its own sake as a student of linguistics and as a means of making the teaching of Persian easier and simpler. I have seen that the teaching as well as the preparation of Dari materials have been confusing and troublesome. The function of "IF" clauses has been confusing even to the native speakers of Dari. Thus, for these reasons I was finally, after giving it a great deal of thought and observing the use of such clauses in various situations by the native speaker, able to make a careful study of "IF"clauses in Dari. We shall see that my findings and description of such clauses are both interesting and very simple to explain to the native as well as non-native speakers of Dari.

It should be kept in mind that in this paper the Afghan Persian particularly Kabuli Persian has been studied. The results of this study, however, should not be too different from such studies in the other major dialects of the language.

I have, in the course of this study, found out that the main reason for misunderstanding and confusion of "IF" clauses in Dari has been the fact that one looks at the data incorrectly. That is to say, one will never find out how such clauses function in the language if he ignores the underlying forms of these clauses and instead studies the derivations. One has to, like any description of the grammar of a language, find the underlying structures first and then compare them in terms of structure and meaning. We have done this in our present study of "IF" clauses. We shall see that there are only six basic types of "IF" clauses with a unique interpretation (semantics) attached to each. Furthermore, we shall see that we need only to make such important distinctions as past/nonpast, prefix ME/BO, present/past stem of the very, so that we understand the function of "IF" clauses in the language. Along with such structural differences we will have to make semantic distinctions as to the **degree** of the **likelihood** of the happening according to the speaker's use of each type of structure.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XX Nos . 1 - 2 - March - July . 1972

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

دپوهنې مطبعه

دتعلیمو او تربیې وزارت

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library